سلسله مباحث وهابیت شناسی

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

وهابیان تکفیری

بسم الله الرحمن الرحیم

وهابیان تکفیری

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

وهابیان تکفیری ----- ۱۱

مشخصات کتاب ----- ۱۱

دیباچه ----- ۱۱

پیشگفتار ----- ۲۳

ایمان در لغت ----- ۲۵

اشاره ----- ۲۵

ایمان در اصطلاح ----- ۲۶

ایمان، یقین جازم ----- ۲۸

فرق ایمان و معرفت ----- ۲۹

عمل، شرط کمال در ایمان ----- ۲۹

ایمان، قابل زیاده ونقصان ----- ۳۱

زیاده و نقصان ایمان نزد اهل سنت ----- ۳۲

اشاره ----- ۳۲

امکان کفر بعد از ایمان ----- ۳۵

فرق بین اسلام وایمان ----- ۳۶

اشاره ----- ۳۶

۱. اسلام در مقابل ایمان ----- ۳۶

۲. تسلیم زبانی وتصدیق قلبی ----- ۳۷

۳. تسلیم، وراء تصدیق قلبی ----- ۳۷

اموری که ایمان به آنها واجب است ----- ۳۸

کفر در لغت ----- ۳۸

وجه تسمیه کافر به کفر ----- ۴۰

مفهوم «کفر» در قرآن کریم ----- ۴۱

انواع کفر از نظر قرآن ----- ۴۳

اشاره ----- ۴۳

۱. خروج از ملت اسلام ----- ۴۳

۲. عدم خروج از ملت اسلام ----- ۴۷

قرآن ونهی از تکفیر مسلمانان ----- ۴۹

پیامبر (ص) ونهی از تکفیر ----- ۵۰

نهی برخی از صحابه از تکفیر ----- ۶۰

علما ونهی از تکفیر ----- ۶۲

خطر تکفیر ----- ۷۱

افراط در تکفیر نزد غزالی ----- ۷۲

وجوب نظر و تأمل در تکفیر ----- ۷۳

عوامل ظهور فکر تکفیری افراطی ----- ۷۵

اشاره ----- ۷۵

۱. جهل ----- ۷۵

۲. تعصب ----- ۷۹

۳. اکتفا به مطالعه کتب ----- ۷۹

۴. عجب و خودبزرگ‌بینی ----- ۷۹

اشاره ----- ۷۹

الف) علاقه به پیشتاز بودن و صدرنشینی ----- ۸۳

ب) تزکیه نفس و ستایش بر خود ----- ۸۳

آثار تکفیر ----- ۸۴

علاج فکر تکفیری ----- ۸۶

اشاره ----- ۸۶

۱. ریشه‌کن ساختن اسباب تکفیر ----- ۸۶
۲. گفت‌وگوی آزاد ----- ۸۷
۳. پر کردن خلأ فرهنگی جامعه ----- ۸۸
۴. احترام به تخصص ----- ۸۹
۵. برپایی کرسی نقد افکار ----- ۹۱
۶. بالا بردن سطح عقلانیت در جامعه ----- ۹۱
۷. تحلیل صحیح از سیره پیامبر (ص) ----- ۹۲
۸. تحلیل صحیح از آیات قهر و غضب و جهاد ----- ۹۲
جوانان و خطر تکفیرگرایی ----- ۹۳
فکر تکفیری و مقابله پیامبر (ص) با آن ----- ۹۵
اشاره ----- ۹۵
۱. خالد بن ولید ----- ۹۵
۲. عمربن خطاب ----- ۹۷
خوارج، تکفیری‌های صدر اسلام ----- ۹۸
صفات خوارج ----- ۹۸
اشاره ----- ۹۸
۱. طعن و اعتراض به امامان عادل ----- ۹۹
۲. سوء ظن ----- ۹۹
۳. مبالغه در عبادت ----- ۹۹
۴. شدت بر مسلمانان ----- ۱۰۰
۵. کم‌خردی ----- ۱۰۰
خوارج وتکفیر مسلمانان ----- ۱۰۲
تکرار ظهور خوارج ----- ۱۰۳
تکفیری‌های قرن چهارم ----- ۱۰۹

ابن تیمیه، تکفیری قرن هشتم ----- ۱۱۷
اشاره ----- ۱۱۷
نسب ابن تیمیه ----- ۱۱۷
شروع تحصیل ----- ۱۱۸
جرأت وجسارت ----- ۱۱۹
عصر ظهور ابن تیمیه ----- ۱۲۱
نمونه‌هایی از تکفیر ابن تیمیه ----- ۱۲۳
اشاره ----- ۱۲۳
۱. تکفیر کسی که بین خود وخدا واسطه قرار داده واو را بخواند ----- ۱۲۴
۲. تکفیر کسی که یکی از ارکان اسلام را به کلی ترک کند ----- ۱۲۴
۳. تکفیر مخالف متواتر واجماع ----- ۱۲۵
۴. تکفیر متشبه به کفار ----- ۱۲۶
۵. تکفیر کسی که یهود ونصارا را تکفیر نکند ----- ۱۲۷
۶. تکفیر دوستان کفار ----- ۱۲۸
۷. تکفیر فلاسفه ----- ۱۲۸
۸. تکفیر قائلین به وحدت وجود وصوفیه ----- ۱۳۱
۹. تکفیر استغاثه کننده به اولیا ----- ۱۳۲
نصیحت ذهبی به ابن تیمیه ----- ۱۳۲
بررسی نسخه خطی نصیحت‌نامه ----- ۱۳۹
اشاره ----- ۱۳۹
شبهه ----- ۱۴۰
پاسخ ----- ۱۴۱
محمد بن عبدالوهاب، تکفیری قرن دوازدهم ----- ۱۴۳
اشاره ----- ۱۴۳

شرح حال محمّد بن عبدالوهاب ---------- ۱۴۳

اشاره ---------- ۱۴۳

۱. تکفیر علمای عارض ---------- ۱۴۶

۲. نسبت شرک به علمای اسلام و اشخاص ---------- ۱۴۸

۳. تکفیر اهالی برخی مناطق ---------- ۱۵۲

بن باز مفتی تکفیری‌های معاصر ---------- ۱۵۶

مقایسه‌ای بین خوارج ووهابیان ---------- ۱۵۷

وهابیان تکفیری از دیدگاه اهل سنت ---------- ۱۶۰

اشاره ---------- ۱۶۰

۱. شیخ احمد زینی دحلان ---------- ۱۶۰

۲. شیخ محمّد بن عبدالله نجدی ---------- ۱۶۱

۳. ابن عابدین حنفی ---------- ۱۶۴

۴. شیخ احمد صاوی ---------- ۱۶۵

۵. شاه فضل رسول قادری ---------- ۱۶۶

۶. ابوحامد بن مرزوق ---------- ۱۶۶

۷. خلیل احمد سهارنپوری حنفی ---------- ۱۶۸

۸. جمیل صدقی زهاوی حنفی ---------- ۱۶۸

۹. خواجه حافظ محمّد حسن حنفی ---------- ۱۶۹

۱۰. شیخ محمّد بن سلیمان کردی، از اساتید محمّد بن عبدالوهاب ---------- ۱۷۰

۱۱. سید ابراهیم راوی رفاعی حنفی عراقی ---------- ۱۷۱

۱۲. محمّد فقیه بن عبدالجبار جاوی ---------- ۱۷۳

۱۳. شیخ عبدالمتعال صعیدی مصری ---------- ۱۷۵

اظهار ندامت وپشیمانی وهابیان ---------- ۱۷۶

اشاره ---------- ۱۷۶

۱. اعتراف ابن تیمیه ----- ۱۷۶

۲. اعتراف محمّد بن عبد الوهاب ----- ۱۷۷

۳. اعتراف بزرگان علمای حجاز ----- ۱۸۱

۴. اعتراف دکتر طه جابر فیاض علوانی ----- ۱۸۳

۵. اعتراف شیخ صالح بن عبدالله بن حمید ----- ۱۸۳

۷. اعتراف شیخ محمّد بن صالح عثیمین ----- ۱۸۶

ضوابط تکفیر ----- ۱۸۶

اشاره ----- ۱۸۶

۱. تحقیق و تفحّص ----- ۱۸۶

۲. تعمد ----- ۱۸۷

۳. قصد و اختیار ----- ۱۸۹

۴. نفی اکراه ----- ۱۹۰

۵. عدم حکم به لازمه قول ----- ۱۹۱

وهابیت و مسلمانان ----- ۱۹۲

مراعات مدارا در دعوت به حق ----- ۱۹۶

کتابنامه ----- ۱۹۷

درباره مرکز ----- ۱۹۹

وهابیان تکفیری

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی‌اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : وهابیان تکفیری/ علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : تهران: نشرمشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۶۸ص.

فروست : سلسله مباحث وهابیت‌شناسی.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۱۶-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : ابن‌تیمیه، احمدبن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ق. -- نقد و تفسیر

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : تکفیر

موضوع : تکفیر-- کشورهای اسلامی-- تاریخ

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ر۵۵و۸۷ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۵۲۳۰۳

ص:۱

دیباچه

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش‌آفرینند. در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های نااستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میداندار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایستهٔ تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهرهٔمندی از منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ص:۱۲

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص:۱۳

پیشگفتار

در طول تاریخ اسلام؛ افراد و فرقه‌ها و گروه‌هایی بوده‌اند که مخالفان خود از دیگر مذاهب و فرقه‌های اسلامی را تکفیر و با کوچک‌ترین عاملی آنان را از دین اسلام خارج کرده و حکم به وجوب قتل آنان می‌دادند. شروع این پدیده نامیمون دینی از خوارج آغاز شده و هم‌اکنون در دو قرن اخیر در وهابیان تجلّی پیدا کرده است. اینک جا دارد این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

ص:۱۴

ص:۱۵

ایمان در لغت

اشاره

«ایمان» در لغت به معنای تصدیق وسکون واطمینان نفس است، واز ماده «امن» می‌باشد.

خلیل بن احمد می گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن ومؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. واصل آن از ماده «أمن» ضدّ خوف است. (۱)

از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می‌شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضـدّ کفر، ودیگری تصدیق، ضدّ تکذیب. (۲)

این کلمه با لام متعدی می‌شود مثل: (وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا) ؛ «تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد» . (یوسف: ۱۷)

ونیز مثل: (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) ؛ «و لوط به او \ [ابراهیم] ایمان آورد» . (عنکبوت: ۲۶)

همان‌گونه که با باء نیز متعدی می گردد مثل: (آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ) ؛ «به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم» . (آل‌عمران: ۵۳)

۱- ترتیب العین، ص ۵۶.

۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

ص:۱۶

ایمان در اصطلاح

در اصطلاح، ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است.

این معنا مؤیّد مرجئه - که قائل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحوّل کرده وحکم به احترام جان ومالش می‌دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. امّا آنچه که انسان را از جهنم نجات می‌دهد تصدیق توأم با عمل است. وشاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات وروایات است:

۱. خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ) ؛ «همانا کسانی که ایمان آورده وعمل صالح به‌جای آورده‌اند.» (بقره: ۲۷۷) و می‌دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف ومعطوف علیه است. واگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می‌آید.

۲. همچنین می‌فرماید: (وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ) ؛ «اما آن کسی که کارهای شایسته انجام دهد، در حالیکه مومن باشد» . (طه: ۱۱۲) که از این آیه نیز مغایرت بین عمل وایمان در مفهوم استفاده می‌شود.

۳. ونیز خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ) (حجرات: ۹)

هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند. آنها را

ص:۱۷

آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

مشاهده می‌نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت‌کار وظالم اطلاق کرده است.

۴. ودر آیه دیگری می‌فرماید : (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ) ؛ «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و با صادقان باشید» . (توبه:۱۱۹) در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات وترک محرمات امر نموده است.

۵. از برخی آیات نیز استفاده می‌شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می‌فرماید : (أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإیمان) ؛ «آنان کسانی هستند که خدا ایمان را به صفحهٔ دل‌هایشان نوشته است» . (مجادله: ۲۲)

در جایی دیگر می‌فرماید : (وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ) ؛ «و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است» . (حجرات: ۱۴)

۶. بخاری به سند خود از رسول خدا (ص) نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می‌سپارم که او خدا ورسول را دوست دارد وخداوند به دست او فتح وپیروزی قرار خواهد داد» .

عمر بن خطّاب گفت:

هیچ زمان به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتم. انتظار می‌کشیدم که پیامبر (ص) مرا صدا زند. رسول‌خدا (ص) علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست، آن‌گاه پرچم را به او داد وفرمود: پیش برو وبه چیزی توجّه نکن تا اینکه خداوند به دست تو فتح وپیروزی

ص:۱۸

حاصل کند. علی علیه السلام مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد وصدا زد: ای رسول خدا (ص) ! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر (ص) فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا ونبوت من دهند. واگر این‌چنین کردند خون واموالشان محفوظ خواهد بود.(۱)

۷. شیخ صدوق (ره) به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا ونبوت پیامبر (ص) واقرار به طاعت ومعرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می‌رساند» . (۲)

ولی وهابیان عمل به ارکان را جزو ایمان می‌دانند. ابن عثیمین می‌گوید: «الایمان: الاقرار بالقلب و النطق باللسان، و العمل بالجوارح (۳) ؛ «ایمان عبارت است از اقرار به قلب و نطق به زبان و عمل به جوارح» .

ایمان، یقین جازم

از آیات قرآن استفاده می‌شود که ایمان یقین جازم است ودر آن گمان راه ندارد؛

خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً) ؛ «گمان، هرگز انسان را از حقّ بی‌نیاز نمی‌سازد» . (یونس: ۳۶)

ونیز می‌فرماید: (إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ) ؛ «آنها تنها از گمان پیروی می‌نمایند» . (انعام: ۱۱۶)

و می‌فرماید: (إِنْ هُمْ إِلاَّ یَظُنُّونَ) ؛ «بلکه تنها حدس می‌زنند (و گمانی بی‌پایه دارند) !» (جاثیه: ۲۴)

۱- صحیح بخاری، ج۱، ص۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج۷، ص۱۷، باب ۷ فضائل علی .

۲- بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق.

۳- فتاوی العقیده، ابن عثیمین، ص ۷۹.

ص:۱۹

و می‌فرماید: (إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ) ؛ «چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است» . (حجرات: ۱۲)

و می‌دانیم که هرگز کسی را بر ایمان توبیخ نمی‌کنند، پس ایمان گمان نیست بلکه یقین جازم است.

ونیز می‌فرماید:

(إِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا) (حجرات: ۱۵)

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا ورسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شکّ وتردیدی به خود راه ندادند.

ونیز می‌فرماید: (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ) ؛ «پس بدان که معبودی جز «الله» نیست» . (محمّد: ۱۹)

فرق ایمان و معرفت

خداوند متعال می‌فرماید: (وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ) ؛ «وآن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!» (نمل: ۱۴)

اینکه نفسش یقین دارد پس معرفت قلبی دارد واینکه انکار می‌کند پس بی‌ایمان می‌باشد، در نتیجه: ایمان غیر از معرفت است.

عمل، شرط کمال در ایمان

از آیات قرآن استفاده می‌شود که ایمان تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، ولی عمل جزء آن نیست بلکه شرط کمال ایمان و مستلزم آن است:

ص:۲۰

۱. خداونـد متعـال می‌فرمایـد: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ) ؛ «کسانی که ایمان آوردنـد واعمال صالـح انجام دادنـد» . (بقره: ۲۷۷)

۲. ونیز می‌فرمایـد : (وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ) ؛ «وآن کس که کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد» . (طه: ۱۱۲)

۳. ونیز می‌فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (توبه:۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، وبا صادقان باشید.

۴. ونیز می‌فرماید: (أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإيمان) ؛ «آنان کسانی هسـتند که خدا ایمان را بر صـفحه دل‌هایشان نوشـته» . (مجادله: ۲۲)

۵. ونیز می‌فرماید: (وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ) ؛ «امّا هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است» . (حجرات: ۱۴)

۶. خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ) (سجده: ۱۵)

تنهـا کسـانی کـه بـه آیـات مـا ایمـان می‌آورنـد کـه هر وقت این آیـات به آنـان یـادآوری شـود به سـجده می‌افتنـد وتسبیـح وحمد پروردگارشان را بجا می‌آورند، وتکبّر نمی‌کنند.

۷. ونیز می‌فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) (انفال: ۲)

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هاشان ترسان می‌گردد.

ص:۲۱

ایمان، قابل زیاده ونقصان

خداوند متعال می‌فرماید:

(وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زَادَتْهُمْ إِيماناً) (انفال:۲)

وهنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزون‌تر می گردد.

ونیز می‌فرماید: (لِيَزْدَادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ) ؛ «تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند» . (فتح: ۴)

و می‌فرماید:

(لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (مائده: ۹۳)

بر کسانی که ایمان آورده واعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست؛ (و نسبت به نوشیدن شراب، قبل از نزول حکم تحریم، مجازات نمی‌شوند؛) اگر تقوا پیشه کنند، وایمان بیاورند، واعمال صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند وایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند ونیکی نمایند. وخداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

محمّد بن اسماعیل بخاری در عصر و زمانی زندگی می کرد که اهل حدیث به سرکردگی احمد بن حنبل ظهور کرده و فکر تکفیری اوج گرفته و شایع بود، و از آنجا که او مخالف با این فکر و عقیده بود لذا در صحیح خود عملا به مقابله با این پدیده پرداخت، و در صحیح خود بابی را بدین منظور تحت عنوان «زيادة الايمان و نقصانه» منعقد نمود تا اثبات

ص:۲۲

کند که مسلمان را تا حدّ امکان نباید از دین اسلام خارج کرده و متصف به کفر نمود، بلکه باید مسلمان را به دو طبقه کامل و ناقص تقسیم کرد؛ زیرا ایمان، زیاده و نقصان می‌پذیرد. او برای اثبات مدعای خود به روایاتی تمسک کرده از آن جمله؛ به سندش از انس نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

یخرج من النار من قال: لا اله الاّ الله و فی قلبه وزن شعیرهٔ من خیر، و یخرج من النار من کان فی قلبه وزن بُرّهٔ من خیر، و یخرج من النار من قال: لا اله الاّ الله و فی قلبه وزن ذرهٔ من خیر.(۱)

خارج می‌شود از آتش [دوزخ] کسی که بگوید لا اله الاّ الله در حالی که در قلبش به اندازه جُوی از خیر باشد. و خارج می‌شود از آتش کسی که در قلبش به اندازه گندمی از خیر باشد. و خارج می‌شود از آتش کسی که بگوید: لا اله الاّ الله در حالی که در قلبش به اندازه ذره‌ای از خیر باشد.

زیاده و نقصان ایمان نزد اهل سنت

اشاره

بسیاری از علمای اهل سنت معتقدند که ایمان دارای مراتبی است و زیاده و نقصان می‌پذیرد و لذا نباید کسانی را که در حدّ اعلای از ایمان نیستند از ایمان خارج کرده و داخل در کفر نمود.

۱. بیهقی در تفسیر آیه:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ) (انفال:۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۷ و ۱۸، کتاب الایمان، چاپ قاهره، ۱۳۷۸ه.

ص:۲۳

مؤمنـان، تنهـا کسـانی هسـتند که هرگاه نام خـدا برده شود، دلهاشان ترسان میگردد؛ وهنگامی که آیات او بر آنها خوانـده می‌شود، ایمانشان فزونتر می گردد؛ وتنها بر پروردگارشان توکل دارند.

می گوید:

فاخبر انّ المؤمنین هم الذین جمعوا هذه الاعمال التی بعضها یقع فی القلب و بعضها باللسان و بعضها بهما و سائر البدن، و بعضها بهما او بأحدهما او بالمال. و فیما ذکر الله من هذه الاعمال تنبیه علی ما لم یذکره و اخبر بزیادهٔ ایمانهم. . .

وفی کـل ذلـک دلالـهٔ علی انّ هـذه الاعمـال و مـا نبه بهـا علیه من جوامع الایمـان، و انّ الایمان یزیـد و ینقص، و اذا قبل الزیادهٔ قبل النقصان.(۱)

پس خبر داده که مؤمنان همان کسانی هسـتند که این اعمال را جمع نموده‌انـد؛ اعمالی که برخی از آنان در قلب واقع شـده و برخی بر زبـان جـاری می‌شود و برخی نیز مربوط به هر دو و دیگر اعضـای بـدن است، و برخی نیز مربوط به هر دو یـا یکی از آن دو یا به مال می‌باشد. و در آنچه خداوند از این اعمال ذکر کرده تنبیهی است بر آنچه ذکر نکرده و به زیادی ایمان آنان خبر داده است. . .

و در تمـام آنچه که ذکر شـد دلالتی است بر اینکه این اعمال و آنچه به آن بر آنها آگاهی داده از جوامع ایمان است، و اینکه ایمان قابل زیادی و نقصان می‌باشد، و اگر زیادتی می‌پذیرد پس قابل نقصان نیز می‌باشد.

۱- الاعتقاد علی مذهب السلف، اهل السنهٔ و الجماعهٔ، بیهقی، صص ۷۹ و ۸۰.

ص:۲۴

ابن تیمیه در این باره می گوید:

والناس فی حبّ الله یتفاوتون ما بین افضل الخلق محمـد و ابراهیم، الی ادنی الناس درجهٔ مثل من کان فی قلبه ذرهٔ من ایمان، و ما بین هذین الحدّین من الدرجات ما لایحصیه الاّ ربّ الأرض و السماوات. فقد اخبر الصادق المصدوق الذی لایجاوز فیما یقول: انّ الواحد من بنی آدم یکون خیراً من ملء الأرض من الأدمیین. و اذا کان الواحـد منهم افضل من الملائکهٔ، و الواحد منهم شرّاً من البهائم کان التفاضل فیهم اعظم من تفاضل الملائکهٔ. (۱)

همانا مردم در مورد محبت خـدا متفاوتنـد؛ برخی همچون برتر خلایق محمّد و ابراهیم، تا پایین‌ترین مردم از حیث درجه، مثل کسـی که در قلبش ذره‌ای از ایمـان است. و مـا بین این دو حـد درجـاتی است که تنها پروردگار زمین و آسـمان‌ها می‌توانـد آن را شـماره کنـد. پس به طور قطع صادق تصـدیق شـده که در آنچه می گوید تجاوز نمی کند خبر داده که یکی از افراد بنی آدم بهتر می‌شود از تمـام مردم روی زمین، و اگر یکی از آنهـا از فرشـتگان برتر می‌شود، و یکی از آنها از چهارپایان بـدتر می‌شود پس تفاضل در آنها بالاتر از تفاضل فرشتگان است.

او همچنین می گوید:

فاذا کان العبد یفعل بعض المأمورات و یترک بعضها کان معه من الایمان بحسب ما فعله، و الایمان یزید و ینقص، و یجتمع فی العبد ایمان و نفاق.(۲)

۱- مجموع الفتاوی، ج۷، ص۵۶۸

۲- همان، صص ۶۱۶ و ۶۱۷.

ص:۲۵

پس اگر بنـده برخی از واجبات را انجام دهـد و برخی را ترک نماید ایمانش به اندازه‌ای است که انجام داده، و ایمان قابل زیادی و نقصان است، و در بنده ایمان و نفاق جمع می‌شود.

او نیز در شرح آیه (هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلاِيمانِ) ؛ «آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان» (آل‌عمران: ۱۶۷) می گوید:

فقد كان قبل ذلك فيهم نفاق مغلوب، فلمّا كان يوم احد غلب نفاقهم فصاروا الى الكفر اقرب.(۱)

قبل از آن در بین آنها نفاق مغلوب بود، ولی روز احد که شد نفاقشان غلبه پیدا کرده و غالب شد و لذا به کفر نزدیک‌تر شدند.

امکان کفر بعد از ایمان

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً) (نساء: ۱۳۷)

کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، ودیگربار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند.

ونیز می‌فرماید:

(ياأَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمانِكُمْ كافِرِينَ) (آل‌عمران: ۱۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق‌افکنی وشـعله‌ور ساختنِ آتش کینه وعـداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می گردانند.

۱- مجموع الفتاوی، ج۷، ص ۳۰۴.

ص:۲۶

فرق بین اسلام وایمان

اشاره

غالب استعمال «اسلام» در مقابل شرک است.

خداوند متعال می‌فرماید:

(قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلاَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِینَ) (انعام: ۱۴)

بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم؛ و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش.

ونیز می‌فرماید:

(ما كانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیّاً وَلاَ نَصْرَانِیّاً وَلكِن كانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِینَ) (آل‌عمران: ۶۷)

ابراهیم نه یهودی بود ونه نصرانی؛ بلکه موحّدی خالص ومسلمان بود؛ وهرگز از مشرکان نبود.

وغالب استعمال ایمان در مقابل کفر می‌باشد:

خداوند متعال می‌فرماید:

(وَمَن یَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِیمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِیلِ) (بقره: ۱۰۸)

کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل وفطرت) گمراه شده است.

ونیز می‌فرماید: (هُمْ لِلْكُفْرِ یَوْمَئِذ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِیمانِ) ؛ «آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان» . (آل عمران: ۱۶۷)

ولی اسلام به معانی دیگری نیز آمده است؛

۱. اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال می‌فرماید:

ص:۲۷

(قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ) (حجرات: ۱۴)

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، امّا هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

۲. تسلیم زبانی وتصدیق قلبی

خداوند متعال می‌فرماید: (اَلَّذِینَ آمَنُوا بِ-ایاتِنا وَکانُوا مُسْلِمِینَ) ؛ «همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند وتسلیم بودند» . (زخرف: ۶۹)

۳. تسلیم، وراء تصدیق قلبی

خداوند متعال می‌فرماید:

(فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً) (نساء:۶۵)

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ وسپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ وکاملاً تسلیم باشند.

ونیز می‌فرماید:

(إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِ الْعالَمِینَ) (بقره: ۱۳۱)

در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! (و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگار را، از جان ودل پذیرفت؛ و) گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.

ص:۲۸

اموری که ایمان به آنها واجب است

همان‌گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال ببینیم که متعلَّق ایمان چیست؟ وبه چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

تصدیق قلبی بر دوگونه است: یکی اینکه اجمالا آنچه را که پیامبر اسلام (ص) به آن خبر داده، تصدیق نماییم. ومورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل:

۱. وجود خداوند متعال وتوحید او واینکه او مثل وهمتایی ندارد.

۲. توحید در خالقیّت واینکه برای عالم خالقی به جز او نیست.

۳. توحید در ربوبیّت وتدبیر واینکه برای عالم مدبّری بالاستقلال، جز او نیست.

۴. توحید در عبادت واینکه معبودی غیر از او نیست.

۵. نبوت پیامبر اسلام (ص) .

۶. معاد وروز جزا.

کفر در لغت

«کفر» در لغت به معنای ستر وپوشاندن است. وکشاورز را نیز کافر می‌گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می‌سازد. خداوند متعال می‌فرماید:

(کَمَثَلِ غَیْث أَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ) (حدید: ۲۰)

همانند بارانی که محصولش، کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد.

ص:۲۹

کفر در اصطلاح

و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا وتوحید ونبوت پیامبر اسلام (ص) وروز قیامت.

۱. ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

الکفر فی الشرع هو جحد المعلوم من دین الاسلام بالضرورة الشرعیة.(۱)

کفر در شرع به معنای انکار چیزی است که از دین اسلام به ضرورت شرعی معلوم است.

۲. ابن تیمیه می‌گوید: «الکفر فی اصطلاح الشرع ضدّ الایمان»(۲)؛ «کفر در اصطلاح شرع ضد ایمان است» .

۳. استاد حسن هضیبی می‌گوید:

الکفر فی الشرع هو صفة من جحد شیئاً مما افترض الله تعالی الایمان به بعد قیام الحجة و بلوغ الحق.(۳)

کفر در شرع، صفت کسی است که انکار کرده چیزی را که خداوند متعال ایمان بر آن را واجب کرده بعد از قیام حجت و رسیدن حق.

۴. ابن الوزیر می‌گوید:

انّ اصل الکفر هو التکذیب المتعمد لشیء من کتب الله تعالی المعلومة او لأحد من رسله علیهم السلام او لشیء مما جاؤا به، اذا کان ذلک الأمر المکذب به معلوماً بالضرورة من الدین.(۴)

۱- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۰، ص ۴۶۶، مکتبة الریاض.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج۷، ص ۶۳۹.

۳- دعاة لا قضاة، هضیبی، ص ۶۱، دار السلام بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ه-.

۴- ایثار الحق علی الخلق، محمد بن مرتضی یمانی، مشهور به ابن الوزیر، ص ۴۱۵، چاپ الآداب و المؤید، مصر، سال ۱۳۱۸.

ص:۳۰

همانا اصل کفر به معنای تکـذیب عمـدی چیزی است از کتاب‌های خداوند متعال که معلوم است، یا برای یکی از رسولان او علیهم السلام یا برای چیزی از آنچه آورده‌اند، در صورتی که آن امر تکذیب شده به ضرورت از دین معلوم باشد.

۵. قاضی ایجی می گوید:

کفر خلاف ایمان است وآن نزد ما عبارت است از تصـدیق نکردن پیامبر (ص) در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر (ص) رسیده است. (۱)

۶. ابن میثم بحرانی می گوید: «کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر (ص) وانکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر (ص) رسیده است» . (۲)

۷. فاضل مقـداد نیز می گوید: «کفر در اصـطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضـروری حاصل شده که از جانب پیامبر (ص) است». (۳)

۸. سید یزدی (ره) به اموری که رسول خدا (ص) به آن خبر داده اشاره کرده، می‌فرماید:

کافر کسـی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضـروریات دین شود، با توجّه به اینکه ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود.(۴)

وجه تسمیه کافر به کفر

در وجه تسمیه کافر و اتصاف او به صفت «کفر» توجیهاتی ذکر شده است.

۱- المواقف، ۳۸۸.

۲- قواعد المرام، ص ۱۷۱.

۳- ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳.

۴- العروهٔ الوثقی، کتاب الطهارهٔ، مبحث النجاسات.

ص:۳۱

برخی می گویند:

سمّی الکافر کافراً؛ لانّه ستر نعم الله عزوجل و نعمه: آیاته الدالـهٔ علی توحیـده. و النعم التی سترها الکافر هی الآیات التی ابانت لذوی التمییز انّ خالقها واحد لا شریک له، و کذا ارساله الرسل بالآیات المعجزهٔ و الکتب المنزلهٔ و البراهین الواضحهٔ، نعمهٔ منه ظاهرهٔ، فمن لم یصدق بها و ردّها فقد کفر نعمهٔ الله ای سترها و حجبها عن نفسه.(۱)

کـافر را کافر نامیده‌انـد به جهت آنکه نعمت‌های خداونـد عزوجل را پوشانـده است. و نعمت‌های او همان آیاتی است که دلالت بر توحیـدش دارد. و نعمت‌هایی که کافر آنها را پوشانـده همان آیاتی است که برای صاحبان تمییز [عقل و خرد] روشن شده که خالق آنها یکی است و شریک و همتایی نـدارد، و نیز فرسـتادن رسولان با نشانه‌های اعجازآمیز و کتاب‌های نازل شده و براهین واضـحه، نعمتی از او که آشکار است، پس هرکس که آن را تصدیق نکند و ردّ نماید به طور حتم نعمت خدا را کافر شده یعنی پوشانده و از نفسش محجوب کرده است.

مفهوم «کفر» در قرآن کریم

اصل «کفر» به معنای پوشانـدن چیزی است به نحوی که دیده نشود و اگر به زارع کافر گفته می‌شود به جهت آن است که او دانه را در خاک مستور می‌سازد.

۱- معجم مقاییس اللغهٔ، ج۵، ص ۱۹۱، مفردات راغب، ص ۴۳۵.

ص:۳۲

خداوند متعال می‌فرماید:

(كَمَثَلِ غَيْث أَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً) (حدید: ۲۰)

همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود به‌گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود.

و نیز در مورد تکفیر گناهان به کار می‌رود که به معنای پوشیده شدن آنهاست.

خداوند متعال می‌فرماید: (وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ) (مائده: ۶۵) ؛ «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند گناهان آنان را می‌بخشیم» .

و نیز در مورد پوشاندن الفت و مودّت سابق به کار رفته است.

قبیله اوس و خزرج زمانی به یاد نزاع‌های جاهلی خود افتادند و لذا بر روی یکدیگر شمشیر کشیدند، در آن هنگام بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

(وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلى عَلَيْكُمْ آياتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ) (آل‌عمران: ۱۰۱)

و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته‌اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، وپیامبر او در میان شماست؟ !

و نیز می‌فرماید: (يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْض) ؛ «سپس روز قیامت از یکدیگر بیزاری می‌جویید» . (عنکبوت: ۲۵)

ص:۳۳

و نیز از قول شیطان می‌فرماید:

(إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ) (ابراهیم: ۲۲)

من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا هم‌ردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم! مسلّماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!

انواع کفر از نظر قرآن

اشاره

در آیات قرآن که سخن از کفر به میان آمده آن را بر دو نوع اطلاق نموده است؛

۱. خروج از ملت اسلام

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَایُؤْمِنُونَ) (بقره: ۶)

کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.

طبری در تفسیر این آیه می‌گوید:

واما معنی الکفر فی الآیهٔ فانّه الجحود، و ذلک انّ الأحبار من یهود المدینهٔ جحدوا نبوهٔ محمد (ص) و ستروه عن الناس، و کتموا امره و هم یعرفونه کما یعرفون ابناءهم. و اصل الکفر عند العرب: تغطیهٔ الشیء. . . فکذلک الأحبار من الیهود غطّوا امر محمد (ص) و کتموه عن الناس مع علمهم بنبوته و وجود صفته فی کتبهم.(۱)

۱- تفسیر جامع البیان، طبری، ج۱، ص ۱۰، دار الفکر، بیروت.

ص:۳۴

و اما معنای کفر در این آیه به معنای جحود و انکار است، و دلیل آن اینکه دانشمندان از یهود مدینه نبوت محمّد (ص) را انکار کرده و از مردم مخفی داشتند و امر او را مکتوم نمودند، و حال آنکه او را می‌شناختند آن‌گونه که فرزندانشان را می‌شناختند، و اصل کفر نزد عرب پوشاندن چیزی است. پس همچنین است دانشمندان از یهود که امر محمّد (ص) را پوشانده و آن را از مردم کتمان نمودند با آگاهی آنان به نبوت او و وجود صفت او در کتاب‌هایشان.

ونیز می‌فرماید:

(وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ) (بقره: ۳۴)

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده وخضوع کنید! همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد، وتکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی وتکبرش) از کافران شد.

ومی‌فرماید:

(أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْراهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قالَ إِبْراهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (بقره: ۲۵۸)

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی \] نمرود [که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه وگفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود؛) هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!

ص:۳۵

(و برای اثبات این کار ومشتبه‌ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی وقتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد؛ (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور! (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت وواماند شد. وخداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

ومی‌فرماید:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الأَرض جَمِیعاً وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الأَرض وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ) (مائده: ۱۷)

آنها که گفتند: «خدا، همان مسیح بن مریم است» ، به‌طور مسلّم کافر شدند؛ بگو: اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم ومادرش وهمه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوگیری کند؟ (آری،) حکومت آسمان‌ها وزمین، وآنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می‌آفریند؛ (حتّی انسانی بدون پدر، مانند مسیح؛) واو، بر هر چیزی تواناست.

ومی‌فرماید:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَهٔ وَما مِنْ إِله إِلاَّ إِلهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ یَنتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ) (مائده: ۷۳)

آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست. (نیز) به‌یقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ واگر از آنچه می‌گویند

ص:۳۶

دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند) ، خواهد رسید.

ومی‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِیَصُدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ فَسَیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ یُغْلَبُونَ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ) (انفال: ۳۶)

آنها که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می‌کنند؛ آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده‌اند، در این راه) مصرف می‌کنند، امّا مایه حسرت واندوهشان خواهد شد؛ وسپس شکست خواهند خورد؛ و (در جهان دیگر) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.

ومی‌فرماید:

(إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ) (توبه: ۴۰)

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکل‌ترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت) ؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، واو به همراه خود می‌گفت: غم مخور، خدا با ماست! در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ وبا لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود؛ وگفتار (و هدف) کافران را پایین

ص:۳۷

قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) وسخن خدا (و آیین او) ، بالا (و پیروز) است؛ وخداوند عزیز وحکیم است!

ومی‌فرماید:

(وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا قالُوا بَلى وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ) (زمر: ۷۱)

و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنّم رانده می‌شوند؛ وقتی به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود ونگهبانان دوزخ به آنها می‌گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند واز ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟ ! می‌گویند: آری، (پیامبران آمدند وآیات الهی را بر ما خواندند، وما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است.

۲. عدم خروج از ملت اسلام

در قرآن کریم گاهی کلمه کفر در مورد دیگر غیر از خروج از ملت اسلام به کار رفته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَاتَكْفُرُونِ) (بقره: ۱۵۲)

پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! وشکر مرا گویید و (در برابر نعمت‌هایم) کفران نکنید.

ص:۳۸

مفسران بسیاری کفر در این آیه را به معنای پوشاندن نعمت دانسته‌اند نه تکذیب آیات الهی.(۱)

قرطبی در معنای آن می گوید:

والمعنی: لاتجحدوا احسانی الیکم، ولاتکفروا نعمتی وأیادی.(۲)

و معنا این است: انکار نکنید احسان مرا به شما و کفر نورزید به نعمت‌ها و عنایات من.

ونیز می‌فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ * وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلی عَلَیْکُمْ آیاتُ اللَّهِ وَ فِیکُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ) (آل عمران: ۱۰۰ و ۱۰۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق‌افکنی وشعله‌ور ساختنِ آتش کینه وعداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی گردانند. و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته‌اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، وپیامبر او در میان شماست؟ ! (بنابر این، به خدا تمسّک جویید!) وهر کس به خدا تمسّک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.

با مراجعه به سبب نزول آیه استفاده می‌شود که کفر در این آیه به معنای ارتداد و خروج از ملت اسلام نیست، بلکه مقصود به آن عمل به

۱- تفسیر قرطبی، ج۲، ص۱۲۲، فتح القدیر، شوکانی، ج۱، ص۱۵۷.

۲- همان.

ص:۳۹

اخلاق و اعمال کافران است که با اخلاق و اعمال اسلام سازگاری ندارد.(۱)

ونیز از زبان حضرت سلیمان علیه السلام می‌فرماید:

(قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ) (نمل: ۴۰)

(امّا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد! وهنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت وپابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم؟ ! وهر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند؛ وهر کس کفران نماید (بزیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی وکریم است!

مقصود به کفر در این آیه عدم شکرگزاری بر نعمت‌ها و فضل الهی است نه به معنای تکذیب، همان‌گونه که شوکانی، طبرانی و صابونی در تفاسیرشان ذیل این آیه به آن اشاره کرده‌اند.

قرآن ونهی از تکفیر مسلمانان

خداوند متعال می‌فرماید: (وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً) ؛ «به کسی که اظهار صلح واسلام می‌کند نگویید: مسلمان نیستی» . (نساء:۹۴)

۱- تفسیر طبری، ج۳، ص ۵، اسباب النزول، نیشابوری، ص ۸۵، چاپ دار زهران، قاهره، سال ۱۴۰۴ه، فتح القدیر، شوکانی، ج۱، صص ۳۶۷ و ۳۶۸.

ص:۴۰

در این آیه، خداوند متعال مسلمانان را از نسبت دادن کفر به دیگران به بهانه‌های مختلف، نهی کرده است.

پیامبر (ص) ونهی از تکفیر

۱. ابن عمر از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

أَيُّها امْرِئٍ قَالَ لِأَخيهِ يا كافِرُ فَقْد باءَ بِها أَحَدُهما، إنْ كانَ كَمَا قَالَ وَ إلّا رَجعتُ عليه.(۱)

هرگاه کسی که به برادرش بگوید: ای کافر یکی از این دو حالت بر اوست، اگر نسبت درست باشد که هیچ وگرنه به خودش باز می‌گردد.

۲. ابن مسعود از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

ما من مسلمين إلّا وبينهما ستر من الله فإذا قال أحدهما لصاحبه كلمة هجر خرق ستر الله، وإذا قال يا كافر فقد كفر أحدهما.(۲)

هیچ دو مسلمانی نیست جز آنکه بینشان ستری از جانب خداوند است، وچون یکی از آن دو به رفیقش کلمه زشتی بگوید ستر الهی را پاره کرده است وچون بگوید: ای کافر یکی از آن دو کافرند.

۳. عمران بن حصین از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

إذا قال الرجل لأخيه يا كافر فهو كقتله. (۳)

هرگاه کسی به برادر دینی خود بگوید: ای کافر مثل آن است که او را به قتل رسانده باشد.

۱- صحیح مسلم، کتاب الایمان، رقم ۷۱.

۲- مجمع الزوائد، ج ۱۲، ص ۷۶.

۳- همان، ج ۸، ص ۷۶.

ص:۴۱

۴. از انس نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

من صلّی صلاتنا واستقبل قبلتنا واكل ذبيحتنا فذلك المسلم الّذی له ذمة الله وذمة رسوله، فلا تُخفروا الله فی ذمته.(۱)

هر کس که نماز ما را به جای آورد ورو به قبله ما نماز گذارد واز ذبیحه ما استفاده کند او مسلمانی است که در ذمه خدا ورسولش می‌باشد. لذا نباید نسبت به کسی که در ذمه خداست حیله نمود.

۵. ونیز نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتّی يقولوا لا ـ إله إلاّ ـ الله، فإذا قالوها وصلّوا صلاتنا واستقبلوا قبلتنا واكلوا ذبيحتنا فقد حرمت علينا دماؤهم واموالهم إلاّ بحقها وحسابهم علی الله.(۲)

من مأمورم که با مردم بجنگم تا معتقد به توحید شوند، وچون چنین اعتقادی پیدا کردند ونماز ما را به جای آورده ورو به قبله ما نماز گذارند واز ذبیحه ما استفاده نمایند، بر ماست که از خون‌ها و اموالشان به جز در موارد حقّ محافظت نماییم وحساب آنها با خداست.

۶. ونیز حمید نقل کرده که گفت: میمون بن سیاه از انس بن مالك سؤال كرد:

يا أباحمزه! ما يحرم دم العبد وماله؟ قال: من شهد أن لا إله إلاّ الله واستقبل قبلتنا وصلّی صلاتنا واكل ذبيحتنا فهو المسلم، له ما للمسلم وعليه ما علی المسلم.(۳)

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة؛ باب فضل استقبال القبلة، رقم ۳۹۱.

۲- همان، رقم ۳۹۲.

۳- همان، رقم ۳۹۳.

ص:۴۲

ای ابوحمزه! چه چیز باعث حرمت خون بنده ومالش می‌شود؟ گفت: هر کس که شهادت به وحدانیت خدا داده ورو به قبله ما بایستد ونماز ما را بخواند واز ذبیحه ما استفاده کند او مسلمان است واحکام مسلمانان بر او بار می‌شود.

ابن حجر در تعلیقه خود بر حدیث اوّل از انس می گوید:

من صلّی صلاتنا. . . الحدیث: وفیه انّ امور الناس محمولهٔ علی الظاهر، فمن اظهر شعار الدین أجْرِیَتْ علیه احکام اهله ما لم یظهر منه خلاف ذلک. (۱)

معنای حدیث این است که امور مردم حمل بر ظاهر می‌شود. لذا هر کس شعار دین را اظهار کند احکام اهل دین بر او جاری می گردد مادامی که خلاف آن از او ظاهر نگردد.

۷. از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

. . . و من دعا رجلا بالکفر او قال عدواً لله، و لیس کذلک، إلّا حار علیه أی رجع الکفر علیه.(۲)

. . . کسی که مردی را به کفر بخواند یا کسی را به عنوان دشمن خدا صدا زند در حالی که چنین نباشد، کفر بر او باز می گردد.

۸. از عمر بن خطاب نقل شده که جبرئیل علیه السلام از پیامبر (ص) درباره اسلام سؤال کرد. حضرت فرمود:

الإسلام ان تشهد ان لا إله إلّا الله و انّ محمداً رسول الله و تقیم الصلاهٔ و تؤتی الزکاهٔ و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت إلیه سبیلا. قال: صدقت. قال: فعجبنا له یسأله و یصدقه.

۱- فتح الباری، ج ۱، ص ۴۹۷.

۲- مختصر صحیح مسلم، حافظ منذری، ج۱، ص ۱۹۰.

ص:۴۳

قال: فاخبرنی عن الإیمان؟ قال: ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و تؤمن بالقدر خیره و شرّه. قال: صدقت.

قال: فاخبرنی عن الإحسان؟ قال: ان تعبد الله کأنّک تراه فان لم‌تکن تراه فانّه یراک. . . (۱)

اسلام آن است که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمّد از جانب خدا دهی، و نماز را برپا داشته و زکات بپردازی و روزه ماه رمضان را به جای آورده و حج خانه خدا را انجام دهی، اگر راه برای تو هموار بود. جبرئیل گفت: راست گفتی. او گفت: ما تعجب کردیم از اینکه جبرئیل از پیامبر (ص) می‌پرسید و سپس او را تصدیق می‌کرد. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از ایمان؟ گفت: اینکه به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و رسولان خدا و روز قیامت ایمان آوری، و به قدر خیر و شرش ایمان داشته باشی. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از احسان؟ گفت: اینکه خدا را عبادت کنی گویا تو را می‌بیند و اگر تو او را مشاهده نمی‌کنی [بدانی] که او تو را می‌بیند. . .

۹. بخاری نیز مثل این روایت را از ابوهریره در کتاب «الایمان» باب «سؤال جبریل النبی (ص) عن الایمان و الاسلام و الاحسان» نقل کرده است. (۲)

۱۰. عبدالله بن عمر می‌گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود:

بنی الإسلام علی خمس: شهادهٔ أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمداً رسول الله، و أقام الصلاهٔ و ایتاء الزکاهٔ و الحج و صوم رمضان. (۳)

اسلام بر پنج چیز استوار است: گواهی بر وحدانیت خدا، و رسالت

۱- سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۸.

۳- همان، ص ۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۴.

ص:۴۴

محمّد (ص) از جانب او و برپایی نماز و پرداختن زکات و [انجام] حج و روزه ماه رمضان.

۱۱. بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت:

انّ وفد عبد القیس لمّا اتوا النبی (ص) قال: من القوم؟ أو من الوفد؟ قالوا: ربیعهٔ. قال: مرحباً بالقوم أو بالوفد غیر خزایا ولا ندامی. قالوا: یا رسول الله! انّا لانستطیع ان تأتیک إلاّ فی الشهرالحرام و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر، فمُرنا بامر فصل نُخبر به من ورائنا و ندخل به الجنهٔ. . . امرهم بالإیمان بالله وحده. قال: اتدرون ما الإیمان بالله وحده؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: شهادهٔ أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمداً رسول الله، و أقام الصلاهٔ و ایتاء الزکاهٔ و صیام شهر رمضان و ان تعطوا من المغنم الخمس. . . (۱)

همانا جماعت عبدالقیس چون خدمت پیامبر (ص) رسیدند حضرت فرمود: این قوم کیستند؟ یا فرمود: این قافله کیست؟ عرض کردند: قوم ربیعه. حضرت فرمود: مرحبا به این قوم یا گروه، خوار و پشیمان نباشید. عرض کردند: ای رسول خدا! ما نمی‌توانیم جز در ماه حرام نزد شما بیاییم، و بین ما و بین تو این قبیله از کفار مضر است، ما را به امری دستور ده که فاصله [بین حق و باطل] باشد، تا به دیگران که پشت سر ما هستند [و خدمت شما نرسیده‌اند] خبر دهیم و با آن وارد بهشت گردیم. . . حضرت آنان را به ایمان به خدای یگانه دستور داد، و فرمود: آیا می‌دانید که ایمان به خدای

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ۳۵.

ص:۴۵

یگانه چیست؟ گفتنـد: خـدا و رسولش داناتر است. فرمود: گواهی به وحـدانیت خدا و اینکه محمّد رسول خداست، و برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان، و اینکه از غنائم خمس بپردازید. . .

۱۲. از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا (ص) به معاذ بن جبل هنگام فرستادن او به سوی یمن فرمود:

انـک سـتأتی قوماً اهل کتاب، فإذا جئتم فادعهم إلی أن یشـهدوا أن لا إله إلّا الله و أنّ محمـداً رسول الله، فإن هم اطاعوا لک بـذلک فأخبرهم انّ الله قـد فرض علیهم خمس صـلوات فی کلّ یوم و لیلـهٔ، فان هم اطاعوا لک بذلک فاخبرهم انّ الله قد فرض علیهم صدقهٔ تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم. . .(۱)

تو به زودی به سوی قومی از اهل کتاب روانه می‌شوی، چون نزد آنان آمدی دعوت کن آنها را به گواهی به وحدانیت خدا و اینکه محمّد فرستاده اوست، و اگر آنان تو را در این دعوت اطاعت کردند خبر بده به اینکه خداوند بر آنان پنج وعده نماز در شـبانه روز واجب کرده است، و چون تو را در این امر اطـاعت کردنـد خبر بـده آنان را به اینکه خداونـد صـدقه‌ای بر ایشان واجب کرده که از ثروتمندان گرفته و به فقیران داده می‌شود. . .

۱۳. عبیدالله بن عدی بن خیار می گوید:

انّ رجلا من الأنصار حدّثه انّه أتی النبی (ص) فی مجلس فسارّه یستأذنه فی قتل رجل من المنافقین. فجهر رسول الله (ص) فقال:

۱- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۱ و ۱۲؛ صحیح مسلم، ج۱، ص ۳۸.

ص:۴۶

الیس یشـهد أن لاـ إله إلاّـ الله؟ فقال الأنصاری: بلی یا رسول الله، ولا شـهادهٔ له. فقال: ألیس یشـهد انّ محمـداً رسول الله (ص) ؟ قال: بلی، ولا شهادهٔ. قال: أو لیس یصلّی؟ قال: بلی، ولا صلاهٔ له. قال: أولئک الذین نهی الله عن قتلهم. (۱)

همانا مردی از انصار این مطلب را گفت که به خدمت پیامبر (ص) در مجلسـی رسـیده و مخفیانه از حضـرت درباره کشتن مردی از منافقین اذن خواست. حضـرت به طور آشـکارا فرمود: آیا او گواهی به وحدانیت خدا نمی‌دهد؟ مرد انصاری گفت: آری ای رسول خـدا ولی گواهی او بی‌فایـده است. حضـرت فرمود: آیا او گواهی به رسالت محمّـد از جانب خـدا نمی‌دهد؟ عرض کرد: آری ولی گواهی او بی‌فایده است. حضـرت فرمود: آیا او نماز نمی‌گذارد؟ عرض کرد: آری، ولی نماز او بی‌فایده است. حضـرت فرمود: او و امثالش کسانی هستند که خداوند از کشتن آنها نهی فرموده است.

۱۴. بخاری به سندش از انس نقل کرده که گفت:

کان رسول الله (ص) إذا غزا قوماً لم یُغْزِ حتّی یُصبِح، فإذا سمع اذاناً أمسک، و ان لم یسمع اذاناً اغار بعد ما یصبح. فنزلنا خیبر لیلا.(۲)

رسول خـدا (ص) چون با قومی می‌خواست بجنگد جنگ را شـروع نمی‌کرد تا صـبح شود، و چون صدای اذان را می‌شـنید دست از جنگ برمی‌داشت، و اگر صدای اذان را نمی‌شنید بعد از صبح حمله را شروع می‌کرد و ما شبانه وارد بر خیبر شدیم.

۱- مسند شافعی، ج۱، ص ۱۳، مسند احمد، ج۵، ص ۴۳۲.

۲- صحیح بخاری، ج۴، ص۵.

ص:۴۷

از این روایت استفاده می‌شود از آنجا که اذان نشانهٔ اسلام و مسلمانی بوده و با مسلمان نباید جنگید، لذا پیامبر اسلام (ص) به مجرد شنیدن صدای اذان از بین مردم محل، دست از جنگ می‌کشید.

۱۵. مسلم نیز از انس نقل کرده که گفت:

کان رسول الله (ص) یُغیر إذا طلع الفجر، و کان یستمع الأذان، فان سمع اذاناً امسک و إلّا اغار. فسمع رجلا یقول: الله اکبر الله اکبر، فقال رسول الله (ص) علی الفطرة. ثم قال: أشهد أن لا ـ إله إلاّ ـ الله، أشهد أن لا ـ إله إلّا الله. فقال رسول الله (ص) : خرجت من النار. فنظروا فإذا هو راعی معزی.(۱)

رسول خدا (ص) هرگاه فجر طلوع می‌کرد حمله را شروع می‌نمود، و به اذان گوش فرا می‌داد و چون صدای اذان را می‌شنید دست می‌کشید وگرنه حمله می‌کرد. از مردی شنید که می‌گوید: الله اکبر الله اکبر. رسول خدا (ص) فرمود: مطابق فطرت. آن‌گاه گفت: اشهد ان لا ـ اله الاّ ـ الله، اشهد ان لا ـ اله الاّ ـ الله. رسول خدا (ص) فرمود: از آتش [دوزخ] خارج شدی. نگاه کردند دیدند چوپان بزهاست.

۱۶. از عبدالله بن عمر نقل شده که گفت:

بعث النبی (ص) خالد بن الولید إلی بنی‌جذیمة فدعاهم إلی الإسلام فلم یحسنوا ان یقولوا: اسلمنا، فجعلوا یقولون: صبأنا، صبأنا، فجعل خالد یقتل منهم و یأسر، و دفع إلی کل رجل منّا اسیره، حتّی إذا کان یوم امر خالد ان یقتل کل رجل منّا اسیره. فقلت: والله لا اقتل اسیری و لایقتل رجل من اصحابی اسیره

۱- صحیح مسلم، ج۲، ص ۴.

ص:۴۸

حتّی قدمنا علی النبی (ص) ، فذکرناه فرفع النبی (ص) یدیه فقال: أللّهم انّی ابرأ ممّا صنع خالد مرتین.(۱)

پیامبر (ص) خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند، ولی آنان نتوانستند به خوبی بگویند: ما اسلام آوردیم و شروع کردند به گفتن: تسلیم شدیم تسلیم شدیم. خالد شروع به کشتن و اسیر گرفتن از آنها نمود و به هر یک از ما اسیری داد، تا اینکه روز فرا رسید و خالد دستور داد هر یک از ما اسیر خود را به قتل برساند. من گفتم: به خدا سوگند اسیرم را به قتل نمی‌رسانم و هیچ یک از اصحاب من نباید اسیرش را به قتل برساند تا بر پیامبر (ص) وارد شویم. قصه را به حضرت عرض کردیم، او دست‌هایش را بالا برد و دو بار عرض کرد: بارالها! من از کاری که خالد کرده بیزارم.

۱۷. عصام مزنی می گوید:

کان النبی (ص) إذا بعث السریهٔ یقول: إذا رأیتم مسجداً أو سمعتم منادیاً فلاتقتلوا احداً. (۲)

پیامبر (ص) هرگاه لشکری را می‌فرستاد می‌فرمود: چون مسجدی مشاهده کردیده یا از منادی [اذان] را شنیدید کسی را به قتل نرسانید.

۱۸. عبادهٔ بن صامت از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

من شهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله، و أنّ عیسی عبدالله و رسوله و کلمته القاها إلی مریم و

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص۱۰۷.

۲- مسند احمد، ج۳، ص ۴۴۸.

ص:۴۹

روح منه، و انّ الجنۀ حق و النار حق ادخله الله الجنۀ علی ما کان من العمل.(۱)

هرکس شهادت به وحدانیت خداوندی دهد که شریکی برای او نیست، و اینکه محمّد بنده او و رسولش می‌باشد، و اینکه عیسی بنده خدا و رسول او و کلمه اوست که آن را به مریم القا نموده و روح او است، و اینکه بهشت و دوزخ حق می‌باشد خداوند او را وارد بهشت می‌کند با هر عملی که انجام داده است.

۱۹. از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

ثلاث من اصل الإیمان: الکف عمّن قال: لا إله إلاّ الله لانکفّره بذنب ولا نخرجه من الإسلام بعمل. . .(۲)

سه عمل از اصل ایمان است: دست کشیدن از کسی که شهادت به وحدانیت خدا داده است، و ما او را به جهت گناه تکفیر نمی‌کنیم، و او را به جهت هیچ کاری از اسلام خارج نمی‌نماییم. . .

۲۰. ابوهریره می‌گوید:

قیل: یا رسول الله! من اسعد الناس بشفاعتک یوم القیمۀ؟ قال رسول الله (ص) : لقد ظننت یا أباهریرۀ ان لایسألنی عن هذا الحدیث أحد اول منک، لمّا رأیت من حرصک علی الحدیث. اسعد الناس بشفاعتی من قال: لا إله إلاّ الله خالصاً من قلبه و نفسه.(۳)

عرض شد: ای رسول خدا! چه کسی در روز قیامت به شفاعت شما

۱- صحیح بخاری، ج۴، ص ۱۳۹؛ صحیح مسلم، ج۱، ص ۴۳.

۲- سنن ابوداود، ج۳، ص ۸.

۳- صحیح بخاری، ج۱، ص ۳۳.

ص:۵۰

سعادتمندتر خواهد بود؟ رسول خدا (ص) فرمود: ای ابوهریره! من گمان نمودم کسی از این حدیث قبل از تو سؤال نکند، چون حرص تو بر حدیث را مشاهده کردم، کسی به سعادت شفاعت من خواهد رسید که از روی اخلاص، قلب و نفسش لا إله الّا الله بگوید.

از مجموعه این روایات استفاده می‌شود که برای ورود در اسلام که موجب حفظ جان و مال و ناموس افراد می‌شود تنها اقرار به شهادتین کافی است و بر ما وظیفه نیست که از نیت افراد تفتیش و تجسس نماییم و با توجیهات واهی آنان را تکفیر کرده و خونشان را بریزیم، خصوصاً آنکه همه سخن از اسلام و ایمان و توحید دارند، و اعمالی که انجام می‌دهند خلاف توحید و ایمان نمی‌دانند.

نهی برخی از صحابه از تکفیر

۱. ابویعلی در «مسند» وطبرانی در «معجم کبیر» نقل کرده‌اند:

انّ رجلا سأل جابراً: هل کنتم تدعون احداً من اهل القبلهٔ مشرکاً؟ قال معاذ الله. ففزع لذلک. قال: هل کنتم تدعون احداً منهم کافراً؟ قال: لا.(۱)

شخصی از جابر سؤال کرد: آیا شما فردی که رو به قبله نماز می‌خواند را مشرک می‌خوانید؟ جابر گفت: پناه بر خدا. او از این مطلب تعجب نمود. دوباره پرسید: آیا شما یکی از اهل قبله را کافر می‌نامید؟ گفت: هرگز.

۲. ابویعلی از یزید رقاشی نقل کرده که به انس بن مالک گفت:

۱- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص:۵۱

یا اباحمزةَ! انّ ناساً یشهدون علینا بالکفر والشرک؟ قال: أولئک شرّ الخلق والخلیقة. (۱)

ای ابوحمزه! برخی از مردم بر ما گواهی به کفر وشرک می‌دهند؟ او گفت: آنان بدترین مردم هستند.

۳. سیره و روش امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام با خوارج بهترین درس برای ما می‌باشد. حضرت علی علیه السلام در ابتدا خودش با آنان مناظره و گفت‌وگو کرد و سپس ابن عباس را برای مناظره با آنان فرستاد. حضرت شبهات آنان را گوش داد و با حجت و برهان آنها را پاسخ داد. لذا تعداد بسیاری که بنابر نقلی دو هزار نفر بودند به راه راست برگشته و از افکار غلو و افراطی‌گری دست برداشتند.

حضرت علی علیه السلام به آنان فرمود:

انّ لکم علینا ثلاثاً: ألاّ نمنعکم فیئاً مادامت ایدیکم معنا. و ألاّ نمنعکم مساجد الله، وَ ألاّ نبدأکم بالقتال حتّی تبدؤنا. (۲)

همانا برای شما بر عهده ما سه چیز است؛ اینکه شما را از سهم بیت‌المال دور نکنیم مادامی که دست‌های شما با ما می‌باشد. و اینکه شما را از مساجد خدا منع نکنیم، و اینکه با شما شروع به جنگ نکنیم تا شما شروع کننده به جنگ باشید.

آری، هنگامی که خوارج از حدود فکر تجاوز کرده و دست به اقدامات عملی زدند و خون ریخته و هتک حرمت محارم کرده و راه‌ها را بر مردم بسته و ناامن کرده و در زمین فساد نمودند، حضرت علی علیه السلام به جهت جلوگیری از تجاوزات آنان به مقابله پرداخت.

۱- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- البدایة و النهایة، ج۷، صص ۲۸۲ و ۲۸۵.

ص:۵۲

علما ونهی از تکفیر

۱. از احمد بن حنبل نقل شده که می گفت:

انّ الإیجاب والتحریم والثواب والعقاب والتکفیر والتفسیق هو إلی الله ورسوله، لیس لأحد فی هذا حکم وانّما علی الناس ایجاب ما اوجبه الله ورسوله، وتحریم ما حرّمه الله ورسوله، وتصدیق ما اخبر الله به ورسوله.(۱)

ایجاب وتحریم وثواب وعقاب وتکفیر وتفسیق تنها از ناحیه خدا ورسول اوست وکسی نمی‌تواند در این امور حکم کند، آری بر مردم است آنچه را خداوند ورسولش واجب کرده واجب کنند وآنچه را خدا ورسولش حرام نموده حرام نمایند وآنچه را خداوند ورسولش به آن خبر داده تصدیق نمایند.

۲. طحاوی می گوید:

هم أهل القبلة ولا نشهد علیهم بکفر ولا بشرک ولا بنفاق ما لم‌یظهر منهم شیء من ذلک، ونذر سرائرهم إلی الله تعالی؛ وذلک لأنّا قد أمرنا بالحکم الظاهر ونهینا عن الظنّ واتباع مالیس لنا به من علم.(۲)

آنان اهل قبله هستند وما بر ضدّشان شهادت به کفر وشرک ونفاق نمی‌دهیم مادامی که از آنان چیزی از این امور ظاهر نگردد، واعتقاد قلبی آنان با خدای متعال است؛ زیرا ما مأمور به حکم ظاهریم واز گمان وپیروی غیر علم نهی شده‌ایم.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۵۵۴.

۲- العقیدة الطحاویة، ص ۴۲۷.

ص:۵۳

۳. غزالی می گوید:

والّذی ینبغی ان یمیل المحصل الیه: الاحتراز من التکفیر ما وجد إلیه سبیلا؛ فانّ استباحهٔ الدماء والأموال من المصلّین إلی القبلهٔ المصرحین بقول: [لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله] خطأ، والخطأ فی ترک الف کافر فی الحیاهٔ اهون من الخطأ فی سفک محجمهٔ من دم مسلم.(۱)

انسان تحصیل کرده باید میل به پرهیز از تکفیر داشته باشد مادامی که توجیهی برای عمل دیگران وجود دارد؛ زیرا مباح کردن خون‌ها واموال نمازگزاران به سوی قبله که تصریح به شهادتین دارند اشتباه است، واشتباه در ترک هزار کافر در حیات آسان‌تر از خطا در ریختن خون یک فرد مسلمان است.

۴. ابن بطین می گوید:

وبالجملهٔ فیجب علی من نصح نفسه ان لا یتکلم فی هذه المسألهٔ إلّا بعلم وبرهان من الله، ولیحذر من اخراج رجل من الإسلام لمجرد فهمه واستحسان عقله؛ فانّ اخراج رجل من الإسلام أو ادخاله فیه اعظم أمور الدین. . .(۲)

خلاصه اینکه واجب است بر کسی که دلسوز خود است اینکه در این مسأله به جز با علم وبرهان از جانب خدا سخن نگوید، وباید برحذر باشد از بیرون کردن شخصی از اسلام به مجرد فهم وحَسَن شمردن عقلش؛ زیرا بیرون کردن شخصی از اسلام یا وارد کردن در آن بزرگ‌ترین امور دین است. . .

۱- الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۵۷.

۲- رسالهٔ الکفر، ص ۲۱.

ص:۵۴

۵. ابن حزم می گوید:

ذهبت طائفهٔ إلی انه لا ـ یُکفِّر ولا ـ یفسَّق مسلم بقول قال فی اعتقاد أو فتیا، وانّ کل من اجتهد فی شیء من ذلک فدان بما رأی انّه الحقّ؛ فانّه مأجور علی کل حال، ان اصاب فأجران وان اخطأ فأجر واحد. وهذا قول ابن ابی‌لیلی وابی‌حنیفهٔ والشافعی وسفیان الثوری وداود بن علی، وهو قول کل من عرفنا له قولا فی هذه المسألهٔ من الصحابهٔ لا نعلم منهم خلافاً فی ذلک اصلا.(۱)اگر اعتقاد یا فتوای خاصی دارد، واینکه هر کس در مسأله‌ای اجتهاد کرده وبه این نتیجه رسیده که آن، حقّ است، او به هر حال مأجور می‌باشد؛ اگر به واقع رسیده دو اجر دارد وگرنه دارای یک اجر است. واین، قول ابن ابی‌لیلی وابوحنیفه وشافعی وسفیان ثوری وداود بن علی وهر کسی از صحابه است که قول او را در این مسأله شناخته‌ایم، ودر آن اختلافی از آنها نمی‌بینیم.

۷. تقی الدین سبکی می گوید:

انّ الإقدام علی تکفیر المؤمنین عسرٌ جداً، وکل من کان فی قلبه إیمان یستعظم القول بتکفیر اهل الأهواء والبدع، مع قولهم: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله؛ فانّ التکفیر امر هائل عظیم الخطر. . . (۲)

اقدام به تکفیر مؤمنان جداً دشوار است، وهر کس در قلبش ایمان است تکفیر اهل هواهای نفسانی وبدعت‌ها را سخت می‌شمارد، در

۱- الفِصَل، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲- الیواقیت والجواهر، ص ۵۸ به نقل از او .

ص:۵۵

صورتی که شهادتین می‌گویند؛ زیرا تکفیر، مسأله‌ای مهم ودارای خطری بزرگ است. . .

۷. سیّد محمّد رشید رضا می‌گوید:

انّ من اعظم ما بلیت به الفرق الإسلامیهٔ رمی بعضهم بعضاً بالفسق والکفر مع انّ قصد الکلّ الوصول للحق بما بذلوا جهدهم لتأییده واعتقاده والدعوهٔ الیه، والمجتهد وان اخطأ معذور. (۱)

از عظیم‌ترین مصائبی که فرقه‌های اسلامی به آن مبتلا هستند نسبت فسق وکفر به یکدیگر است با اینکه قصد همه رسیدن به حقّ به مقدار کوششی است که به جهت تأیید واعتقاد ودعوت به آن انجام داده‌اند، ومجتهد گرچه خطا کرده مأجور است.

۸. دکتر طاها جابر فیاض علوانی استاد فقه واصول دانشگاه محمّدبن سعود می‌گوید:

بدأنا نری شباباً ینتسبون إلی السلفیهٔ وآخرین ینتسبون إلی اهل الحدیث وفریقاً ینتسبون إلی المذهبیهٔ وآخرین یدّعون اللامذهبیهٔ، وبین هؤلاء وأولئک تتبادل الاتهامات المختلفهٔ من التکفیر والتفسیق والنسبهٔ إلی البدعهٔ والإنحراف والعمالهٔ والتجسس ونحو ذلک، ممّا لا یلیق بمسلم ان ینسب اخاه الیه بحال، فضلا عن ان یُعلنه للناس بکلّ ما لدیه من وسائل، غافلین أو متغافلین عن انّ ما یتعرض له الإسلام من محاولات استئصال اخطر علی الأمهٔ من تلک الإختلافات. . . (۲)

۱- المنار، ج ۷، ص ۴۴.

۲- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، محمّد بن علوی مالکی، صص ۶ و ۷ به نقل از او .

ص:۵۶

ملاحظه می‌کنیم جوانانی را که خود را به سلفیه نسبت داده وعده‌ای دیگر خود را به اهل حدیث نسبت می‌دهند وبرخی دیگر انتساب به مذهبی‌گری دارند وبعضی ادعای لامذهبی می‌کنند، وبین این افراد اتهامات مختلف از قبیل تکفیر وتفسیق ونسبت به بدعت وانحراف واجیر دشمن بودن وجاسوسی و امثال این امور مبادله می‌شود که هرگز مصلحت نیست مسلمان به برادر خود چنین نسبتی در هیچ یک از احوال دهد، تا چه رسد به اینکه به طور علنی با هر وسیله‌ای که در دست دارد این اتهامات را بین مردم منتشر سازد، در حالی که غافل بوده یا خود را به غفلت زده است که ضرر این‌گونه امور بر اسلام ومسلمانان از این اتهامات واختلافات بیشتر است. . .

۹. محمّد بن علوی مالکی می‌گوید:

لقد ابتلینا بجماعهٔ تخصصت فی توزیع الکفر والشرک واصدار الأحکام بالألقاب واوصاف لا یصح ولا یلیق ان تطلق علی مسلم یشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله. . .(۱)

ما مبتلا به گروهی شده‌ایم که متخصص در توزیع کفر وشرک وصادر کردن احکام با القاب واوصافی است که هرگز صحیح ولایق مسلمانی نیست که شهادتین می‌گوید. . .

او همچنین می‌گوید:

یخطئ کثیر من الناس – اصلحهم الله – فی فهم حقیقهٔ الأسباب التی تخرج صاحبها عن دائرهٔ الإسلام و توجب علیه الحکم بالکفر، فتراهم یسارعون إلی الحکم علی المسلم بالکفر لمجرد

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، ص ۸.

ص:۵۷

المخالفهٔ حتّی لم یبق من المسلمین علی وجه الأرض إلاّ قلیل. و نحن نلتمس لهولاء العذر تحسیناً للظنّ و نقول: لعلّ نیّتهم حسنهٔ من دافع واجب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، و لکن فاتهم انّ واجب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لابدّ فی ادائه من الحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ، و إذا اقتضی الأمر المجادلهٔ یجب ان تکون هی احسن، کما قوله تعالی: (ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِٔ وَ الْمَوْعِظَهِٔ الْحَسَنَهِٔ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) ،

وذلک ادعی إلی القبول و اقرب للحصول علی المأمول، و مخالفته خطأ و حماقهٔ.

وإذا دعوت مسلماً یصلّی و یؤدّی فرائض الله و یجتنب محارمه و ینشر دعوته و یشید مساجده و یقیم معاهده، إلی أمر تراه حقاً و یراه هو علی خلافک، و الرأی فیه بین العلماء مختلف قدیماً اقراراً و انکاراً، فلم یطاوعک فی رأیک، فرمیته بالکفر لمجرد مخالفته لرأیک فقد قارفت عظیمهٔ نکراء، و اتیت امراً إداً، نهاک عنه الله و دعاک إلی الأخذ فیه بالحکمهٔ و الحسنی. (۱)

بسیاری از مردم - که خداوند آنان را اصلاح کند - در فهم حقیقت اسبابی که صاحبش را از دائره اسلام خارج می کند و موجب حکم به کفر بر او می گردد، به خطا می‌روند، و شما آنان را مشاهده می کنید که در حکم کردن بر مسلمان به کفر به مجرد مخالفت سرعت می‌نمایند، به حدی که جز اندکی از مسلمانان در روی زمین باقی نمی‌ماند. و ما به جهت حسن ظن برای‌آنان عذر می تراشیم و

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، ص ۳۱.

ص:۵۸

می‌گوییم: شاید نیت آنان پاک باشد و به انگیزه وجوب امر به معروف و نهی از منکر دست به این کار زده‌اند، ولی نمی‌دانند که ادای تکلیف امر به معروف و نهی از منکر باید از روی حکمت و موعظه حسنه باشد، و اگر این تکلیف به مجادله کشید باید به نحو احسن باشد آن‌گونه که خداوند متعال فرمود: (دعوت کن به راه پروردگارت با حکمت و موعظه حسنه و به نحو احسن با آنان جدال کن) و این در پذیرش حق مؤثرتر و به حصول نتیجه نزدیک‌تر است، و مخالفت با آنان اشتباه و حماقت می‌باشد.

و هرگاه مسلمانی را که نماز می‌گذارد و واجبات الهی را انجام می‌دهد و از محارم اجتناب می‌کند و دعوت خدا را منتشر کرده و مساجدش را بنا می‌سازد و عهدهای او را برپا می‌کند، به امری دعوت کردی که تو آن را حق می‌پنداری ولی او آن را بر خلاف رأی تو می‌داند - که رأی علما از قدیم در اقرار و انکار مختلف است - و رأی تو را نپذیرفت، اگر تو او را به کفر نسبت دهی به مجرد اینکه با رأی تو مخالفت کرده مرتکب گناه بزرگی شده‌ای، و کار ناشایست انجام داده‌ای که خداوند تو را از آن نهی کرده و دعوت به پیگیری حکمت و کار نیک نموده است.

وی همچنین می‌گوید:

فاتضح لنا ممّا سبق من نصوص الکتاب و السنهٔ، و اقوال الصحابهٔ و من سار علی طریق السلف من العلماء المتقدمین و المتأخرین، انّ الحکم علی المسلم بالخروج عن دین الإسلام أو الدخول فی الکفر لاینبغی ان یُقْدِم علیه مسلم یؤمن بالله و الیوم الآخر إلّا ببرهان اوضح من شمس النهار، و حتّی من ثبت لنا

ص:۵۹

کفره ببرهان واضح فرأینا منه کفراً بواحاً، فانّا نحکم علیه بالکفر مع احتیاط و تحرز فی اللفظ، فلانتعدی الإطلاق الذی اطلقه الکتاب و السنهٔ و لانتعدی منهج السلف فی التکفیر، فقد کانوا یعرضون ما ظهر من الناس علی ما جاء فی الکتاب و السنهٔ؛ فان وجدوا فیهما اطلاق الکفر اطلقوه، و ان لم یجدوا توقفوا و حکموا علی القائل أو الفاعل بالخطأ و الذنب العظیم. ثم انّه یستفسر هذا القائل أو الفاعل عن مراده؛ فان اتضح انّه یرید الکفر حکم علیه به، و إلاّ اکتفی بإطلاق الخطأ أو المخالفهٔ أو الفسق علیه دون التکفیر الإعتقادی.(۱)

برای ما ازآنچه گذشت از نصوص قرآن و سنت و اقوال صحابه و کسانی که از علمای پیشین و متأخرین از طریق سلف پیروی کرده‌اند واضح شد که حکم کردن بر مسلمان به خروج از دین اسلام یا دخول در کفر سزاوار نیست مؤمن به خدا و روز قیامت دست به اقدام آن زند، مگر با برهانی که از خورشید در روز روشن‌تر است، و حتّی کسی که برای ما کفرش به برهان واضح ثابت شده و از او کفر صریح مشاهده کردیم باید با احتیاط حکم به کفر او نماییم و از هر لفظی احتراز جوییم و از اطلاقاتی که قرآن و سنت به کار برده تعدی ننماییم، و از روش سلف در تکفیر تجاوز نکنیم، زیرا سلف آنچه از مردم ظاهر می‌شد بر قرآن و سنت عرضه می‌کردند و اگر در قرآن و سنت اطلاق کفر را بر آن مورد می‌یافتند اطلاق می‌کردند، و اگر نمی‌یافتند توقف می‌کردند و بر گوینده یا انجام دهنده، حکم به اشتباه و گناه بزرگ می‌نمودند. پس

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، صص ۳۹ و ۴۰.

ص:۶۰

از آن گوینده یا انجام‌دهنده پرسیده می‌شود که مقصودش چیست؛ پس اگر به طور واضح گفت که مقصودش کفر است بر او حکم می‌شود، و گرنه به اطلاق خطا و مخالفت یا فسق بر او اکتفا می گردد، نه آنکه او را تکفیر اعتقادی نمایند.

۱۰. محمّد قطب دربارهٔ تکفیر مسلمانان می گوید:

شغلت هذه القضیهٔ اکبر مساحهٔ من الخلاف والجدل بین الفرق المختلفهٔ. . . وذهب فیها الناس إلی حدّ التطرف من الجهتین؛ فقال بعضهم: من قال: لا إله إلّا الله فهو مؤمن ولو لم یعمل عملا واحداً من اعمال الإسلام. وقال آخرون: انّ الأصل فی الناس الیوم الکفر مالم یثبت عکس ذلک. الأوّلون یحکمون علی الناس بالنیهٔ وحدها دون العمل، والآخرون یحکمون بالعمل وحده بصرف النظر عن النیهٔ، ووقف آخرون فی مواقف مختلفهٔ بین هذا الطرف وذاک. . .(۱)

این قضیه بیشترین سهم را در اختلاف ومجادله بین فرقه‌های مختلف داشته است. . . ومردم در این باره از هر دو طرف به حدّ تندروی رفته‌اند؛ برخی می گویند: هرکس کلمه توحید را بر زبان جاری سازد گرچه هیچ عملی از اعمال اسلام را انجام ندهد مؤمن است. وعده‌ای دیگر می گویند: اصل در مردم امروز کفر است مگر آنکه عکس آن ثابت شود. دسته اوّل تنها حکم به نیت می کنند نه عمل، ولی دسته دوم تنها حکم به عمل می کنند صرف نظر از نیت. وعدّه‌ای دیگر در مواقف مختلف بین این دو دسته توقف کرده‌اند. . .

۱- واقعنا المعاصر، ص ۴۳۹.

ص:۶۱

وهابیان در تقسیم‌بندی سید قطب در دستهٔ دوم هستند که به افراطگری متهمند.

خطر تکفیر

شوکانی می‌گوید:

قال العلماء: و باب التکفیر باب خطر و لا نعدل بالسلامهٔ شیئاً.(۱)

علما گفته‌اند: و باب تکفیر بابی خطرناک است و هرگز آن را با سلامت و صلح معاوضه نمی‌کنیم.

ابوحامد غزالی می‌گوید:

کفّ لسانک عن اهل القبلهٔ ما امکنک ماداموا قائلین: لا إله إلّا الله، محمد رسول الله، غیر مناقضین لها، و المناقضهٔ تجویز الکذب علی رسول الله (ص) ؛ فانّ التکفیر فیه خطر و السکوت لاخطر فیه. (۲)

زبانت را از اهل قبله آن مقدار که می‌توانی باز دار مادامی که گوینده لا- إله الاّ- الله و محمّد رسول الله هستند، و آن را نقض ننموده‌اند، و نقض آن به تکذیب بر رسول خدا است؛ زیرا در تکفیر خطر بزرگی است و در سکوت خطری نمی‌باشد.

وی همچنین در این باره می‌گوید: «مهما حصل من تردد فالوقف فیه عن التکفیر أولی»(۳) «هرچه که تردد حاصل شود توقف در آن از تکفیر اولی است» .

۱- نیل الأوطار، شوکانی، ج۷، ص ۳۵۳.

۲- فیصل التفرقهٔ بین الاسلام و الزندقهٔ، ابوحامد غزالی، ص ۸۵.

۳- همان، ص ۹۰.

ص:۶۲

افراط در تکفیر نزد غزالی

ابوحامد غزالی می‌گوید:

کل فرقهٔ تکفر مخالفها و تنسب إلیه تکذیب الرسول (ص) : فالحنبلی یکفر الأشعری زاعماً انّه کذب الرسول اثبات الفوق لله تعالی، و فی الاستواء علی العرش. و الأشعری یکفره زاعماً انّه مشبه و کذب الرسول (ص) فی انّه لیس کمثله شیء. و الأشعری یکفر المعتزلی زاعماً انّه کذب الرسول (ص) فی جواز رؤیهٔ الله تعالی، و فی اثبات العلم و القدرهٔ و الصفات له. و المعتزلی یکفر الأشعری زاعماً انّ اثبات الصفات تکثیر للقدماء و تکذیب للرسول (ص) فی التوحید. و هذا کلّه غلو و اسراف فی التکفیر.(۱)

هر فرقه‌ای مخالفش را تکفیر می‌کند و به او نسبت تکذیب پیامبر (ص) می‌دهد، مثل اینکه حنبلی، اشعری را تکفیر می‌کند به گمان اینکه او با اثبات فوقیت برای خداوند متعال و در استوای بر عرش پیامبر (ص) را تکذیب کرده است.

و اشعری حنبلی را تکفیر می‌کند به گمان اینکه او پیامبر (ص) را تکذیب کرده؛ زیرا خدا را تشبیه به خلق نموده و حال آنکه همانند او موجودی نیست.

و اشعری معتزلی را تکفیر می‌کند به گمان اینکه او پیامبر (ص) را تکذیب کرده در جواز رؤیت باری تعالی، و در اثبات علم و قدرت و صفات برای او.

و معتزلی اشعری را تکفیر می‌کند به گمان اینکه اثبات صفات موجب تکثیر قدما و تکذیب پیامبر (ص) در توحید است.

۱- فیصل التفرقهٔ بین الاسلام و الزندقهٔ، ص ۴۹.

ص:۶۳

همه اینها غلو و اسراف در تکفیر است.

وی همچنین می گوید:

من اشدّ الناس غلواً و اسرافاً طائفة من المتکلمین کفّروا عوام المسلمین و زعموا انّ من لایعرف الکلام بمعرفتهم ولم یعرفوا العقائد الشرعیة بأدلتهم التی حرروها فهو کافر. فهؤلاء ضیّقوا رحمة الله الواسعة علی عباده اولا و جعلوا الجنة وقفاً علی شرّذمة یسیرة من المتکلمین، ثم جهلوا ما تواتر من السنة ثانیاً. . .(۱)

و از تندروترین مردم در غلو و اسراف‌کاری طائفه‌ای از متکلمان‌اند که عوام مسلمانان را تکفیر نموده و گمان کرده‌اند که هرکس همانند آنان به کلام معرفت پیدا نکند و عقائد شرعی را با ادله‌ای که آنان تحریر کرده‌اند نشناسد او کافر است. آنان رحمت واسعه الهی را اولاً بر بندگان تضییق کرده و بهشت را وقف دسته‌ای کوچک از متکلمان نموده‌اند، و ثانیاً جاهل به سنت متواترند. . .

وجوب نظر و تأمل در تکفیر

ابوحامد غزالی در این باره می گوید:

انّ النظر فی التکفیر یتعلق بامور؛

الأمر الأول: انّ النص الشرعی الذی عدل به عن ظاهره هل یحتمل التأویل أم لا؟ فان احتمل التأویل فهل هو قریب أم بعید؟ و معرفة ما یقبل التأویل و مالایقبل التأویل لیس بالهیّن، بل لایستقلّ به إلاّ الماهر الحاذق فی علم اللغة العارف بأصولها ثمّ بعادة العرب فی الإستعمال.

۱- فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة، ص ۹۷.

ص:۶۴

الأمر الثانی: هل النص المتروک متواتر أم آحاد أم علیه اجماع؟ و لایستقلّ بادراک ذلک إلّا الباحثون عن کتب التواریخ و احوال القرون و کتب الأحادیث و احوال الرجال. أما الإجماع فادراکه من اغمض الأشیاء.

الأمر الثالث: هل المنکر وصله التواتر و الإجماع أم لا؟

الأمر الرابع: النظر فی دلیله الباعث له علی مخالفهٔ الظاهر أهو علی شرط البرهان أم لا؟ فانّ البرهان ان کان قاطعاً رخص فی التأویل و ان کان بعیداً؛ فإذا لم یکن قاطعاً لم یرخص فی تأویل سابق إلی الفهم.

الأمر الخامس: النظر فی انّ ذکر تلک المقالهٔ هل یعظم ضررها فی الدین أم لا؟ فانّ ما لایعظم ضرره فی الدین فالأمر فیه اسهل، و ان کان القول شنیعاً و ظاهر البطلان. و المقصود: انّه لاینبغی ان یکفر بکلّ هذیان و ان کان ظاهر البطلان. (۱)

مناقشه در صدور تکفیر به اموری تعلق می گیرد؛

امر اول: اینکه نص شرعی که عدول شده به آن از ظاهرش آیا احتمال تأویل در آن می‌رود یا نمی‌رود؟ اگر احتمال تأویل داده می‌شود، آیا قریب است یا بعید؟ و شناخت آنچه قبول تأویل می کند و آنچه قبول تأویل نمی کند آسان نیست، بلکه تنها شخص ماهر کاردان در علم لغت و عارف به اصول علم لغت و عادت عرب در استعمال به آن مطلع است.

امر دوم: آیا نصی که ترک شده خبر متواتر است یا خبر واحد یا بر

۱- فیصل التفرقهٔ بین الاسلام و الزندقهٔ، صص ۹۱ - ۹۵.

ص:۶۵

آن اجماع می‌باشد؟ و آن را درک نمی‌کند، مگر کسانی که در کتاب‌های تاریخ و احوال قرن‌ها و کتاب‌های احادیث و احوال رجال تفحص و جستجو می‌نمایند. اما اجماع، پس درک آن از دشوارترین کارهاست.

امر سوم: آیا به منکر بودن به حد، تواتر و اجماع رسیده یا نرسیده؟

امر چهارم: نظر در دلیلش باید کرد، دلیلی که موجب مخالفت با ظاهر شده، آیا شرط برهان را دارد یا ندارد؟ زیرا اگر برهان قاطع باشد رخصت در تأویل داده شده اگرچه دور باشد. ولی اگر قاطع نباشد رخصت در تأویل سابق به فهم داده نشده است.

امر پنجم: نظر در اینکه ذکر آن گفتار آیا ضرر عظیمی در دین دارد یا ندارد؟ زیرا آنچه که ضرر عظیمی در دین ندارد امر در آن آسان‌تر می‌باشد، گرچه گفته شنیع بوده و در ظاهر باطل است و مقصود این است که سزاوار نیست که با هر هذیانی کسی را تکفیر کرد گرچه در ظاهر باطل باشد.

با توجه به این شرایط نمی‌توان گفتار هر کسی را حمل بر کفرگویی نموده و وی را تکفیر کرد.

عوامل ظهور فکر تکفیری افراطی

اشاره

فکر تکفیری افراطی عوامل گوناگونی دارد:

۱. جهل

یکی از عوامل داخلی پیدایش فکر تکفیری جهل به قرآن و آیات و

ص:۶۶

روایات پیامبر (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام و حتی کلمات علما و دانشمندان صاحب‌نظر است، و این جهل باعث می‌شود که هرکسی که هم عقیده او نیست را تکفیر کرده و حکم به قتل او بنماید، و آن را به اجرا بگذارد.

ابوحامد غزالی می گوید:

والمبادرة إلی التکفیر انّما تغلب علی طباع من یغلب علیهم الجهل.(۱)

و مبادرت ورزیدن به تکفیر غلبه بر طبع‌هایی دارد که جهل بر آنها حاکم است.

وی همچنین می گوید:

فإذا رأیت الفقیه الذی بضاعته مجرد الفقه یخوض فی التکفیر و التضلیل فاعرض عنه ولا تشغل به قلبک و لسانک؛ فانّ التحدی بالعلوم غریزة بالطبع، لایصبر عنه الجهال، و لأجله کثر الخلاف بین الناس.(۲)

هرگاه مشاهده کردی فقیهی را که بضاعتش تنها فقه است و در تکفیر و نسبت گمراهی‌دادن [به مردم] فرو رفته از او اعراض کن، و قلب و زبانت را به آن مشغول نکن؛ زیرا مبارزه طلبی با علوم غریزی طبع است و جاهلان بر آن صبر ندارند، و بدین جهت است که اختلاف بین مردم بسیار است.

محمّد بن علوی مالکی می گوید:

من اعظم الفتن التی بلینا بها ممّن یدعی السلفیة، و هم ابعد

۱- فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة، ص ۹۰.

۲- همان، ص ۹۵.

ص:۶۷

الناس عن حقائقها و آدابها مایظهر علی الساحهٔ الیوم من کتب و محاضرات تشغل الناس و اکثرهم من العوام، تشغلهم بمباحث عویصهٔ و مشکلهٔ فی العقیدهٔ، مباحث زلت فیها الأقدام، و ضلت فیها الأفهام، و ما ثبت فیها إلّا الأئمهٔ الأعلام. . .(۱)

و از بزرگ‌ترین فتنه‌ها که ما به آن مبتلا شده‌ایم از کسانی است که ادعای سلفی گری دارند، در حالی که آنان دورترین مردم از حقایق و آداب سلفیت هستند، چیزی است که امروزه در جامعه از کتاب‌ها و سخنرانی‌ها ظاهر شده و مردم را که اکثر آنها عوام‌اند به خود مشغول کرده است، و آنان را به مباحثی مشکل و مشکلاتی در عقیده مشغول ساخته‌اند، مباحثی که قدم‌ها در آن به لغزش افتاده و فهم‌ها در آن گمراه شده و به جز پیشوایان بلندقدر در آن ثابت قدم نبوده‌اند. . .

وی همچنین می گوید:

فاشتغال العوام بمسائل العقیدهٔ العلمیهٔ التی تحتاج إلی اهلیهٔ من اعظم الآفات، و هو من المثیرات للفتن، فیجب دفعهم و منعهم من ذلک. . .

قال العلماء: و لیس المراد بالعوام السوقیهٔ و الأجلاف من اهل السواد فقط، بل فی معنی العوام الأدیب و النحوی و الفیلسوف و المتکلم، بل کل عالم سوی المتجردین لعلم السباحهٔ فی بحار المعرفهٔ، القاصرین اعمارهم علیه، الصارفین وجوههم عن الدنیا و الشهوات، المعرضین عن المال و الجاه و الخلق و سائر

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، ص ۵۲.

ص:۶۸

اللـذات، المخلصـین لله تعـالی فی العلوم و الأعمـال، القـائمین بجمیع حـدود الشـریعهٔ و آدابها فی القیام بالطاعات و ترک المنکرات، المفرغین قلوبهم بالجملـهٔ عن غیرالله، المسـتحقرین للـدنیا بل للآخرهٔ فی جنب محبهٔ الله تعالی، فهؤلاء هم اهل المعرفهٔ و الأهلیهٔ، و هم مع ذلک کله علی خطر عظیم یهلک من العشرهٔ تسعهٔ إلی ان یسعد واحد منهم بالمعرفهٔ و الفقه و الدین و الفتح المبین.(۱)

پس اشـتغال عوام به مسائل عقیده علمی، که احتیاج به اهلیت دارد از بزرگ‌ترین آفات است، و از جمله اموری است که فتنه‌ها را بر می‌انگیزاند، پس دفع آنها و منعشان [از وارد شدن در این امور] واجب می‌باشد. . .

علما گفته‌اند: مقصود به عوام تنها بازاری‌ها و افراد ساده از عموم مردم نیست، بلکه در معنای عوام است ادیب و نحوی و فیلسوف و متکلم، بلکه هر عـالمی، غیر از کسـانی که در دریاهـای معرفت و علم غوطه‌ور شـده و به تجرد رسـیده و عمر خود را در آن صـرف کرده‌انـد و روی خـود را از دنیـا و شـهوات برگردانـده، و از مـال و جـاه و خلـق و دیگر لـذت‌ها اعراض نمـوده و در علوم و اعمـال اخلاص برای خداوند متعال داشـته و به تمام حدود شـریعت و آداب آن در قیام به طاعات و ترک منکرات قیام نموده، و قلوب خود را به طور کلی از غیر خدا فارغ کرده، و دنیا بلکه آخرت را در کنار محبت خداوند متعال حقیر دانسـته‌اند. اینها همان اهل معرفت و اهلیتند، ولی آنان در

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، ص ۵۴.

ص:۶۹

عین حال و با تمام آنچه درباره آنان گفته شد در برابر خطر بزرگی هستند که از هر ده نفر نه نفر هلاک می‌شوند و تنها یک نفر از آنها به جهت معرفت و فقه و دین و فتح آشکاری که برای او می‌شود به سعادت می‌رسد.

۲. تعصب

بین تعصب و تصلب دینی فرق است، اگر انسان به حق رسید باید بر حق پافشاری داشته باشد، ولی تعصب دینی مذموم است، به اینکه گمان‌ها و اوهام خود را حق دانسته بدون آنکه از مجاری صحیح آنها را به دست آورده باشد و هرچه که دیگران می گویند را اوهام و باطل بداند و در نتیجه همه را تکفیر کرده و خود را مسلمان پنداشته و دست به قتل و کشتار مخالفان خود بزنند، این کار به طور حتم مورد مذمت خدا و رسول بوده و عقل نیز آن را محکوم می‌نماید.

۳. اکتفا به مطالعه کتب

یکی از مشکلات اساسی که باعث تکفیر دیگران می گردد اکتفا به مطالعه قرآن و سنت و تکیه بر برداشت‌های شخصی است بدون آنکه ابزار لازم برای رسیدن به این درجه را به دست آورده باشد و از افکار بزرگان دین و متخصصان اسلامی استفاده کند که این امر عامل بزرگی در رسیدن به فکر تکفیری افراطی است.

۴. عجب و خودبزرگ‌بینی

اشاره

یکی دیگر از عوامل داخلی تکفیر خودبزرگ‌بینی و اعجاب به خود و اعمال و علم خویش است.

ص:۷۰

محمّد بن علوی مالکی در این باره می گوید:

من الظواهر الواضحة التی تمیز بها هؤلاء المکفرون للمسلمین أوقل: هؤلاء المسارعون إلی تکفیر کل من یخالفهم او یعارضهم فیما یرون او یعتقدون؛ من الظواهر التی لاتنکر، اعجابهم بانفسهم و اعمالهم. و العُجب هو بدایهٔ خطیرهٔ لأقبح خُلق نهی عنه الإسلام و حذّر منه، انّه الکبر الذی تمیز به أول کافر فی الخلق و هو ابلیس حیث رأی انّه خیرٌ من آدم و أُعْجِب بعمله، و کان له فیه رصید کبیر و اجتهاد عظیم.(۱)

از امور ظاهر و واضحی که تکفیری‌های مسلمانان به آن شناخته می‌شوند، یا بگو: آن کسانی که در تکفیر هرکس که مخالف آنان یا معارض با آنها در رأی یا اعتقادند؛ از پدیده‌هایی که جای انکار نیست، عُجب آنان نسبت به خود و اعمالشان می‌باشد. و عجب همان شروع خطرناکی است برای قبیح‌ترین صفتی که اسلام از آن نهی کرده و مردم را از آن برحذر داشته است. عُجب همان کِبری است که اولین کافر در بین مخلوقات به آن شناخته شد که همان ابلیس (شیطان) باشد، آنجا که خود را از آدم برتر دید و به عمل خود عجب نمود، و کمینگاه به دام افتادن شیطان همین صفت و تلاش بزرگش در همین جهت بود.

وی همچنین در ادامه می گوید:

وهذا العُجب هو الذی دعاه إلی رؤیهٔ نفسه فقال: (أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ) و إلی احتقار آدم و الاستهانهٔ به فقال: (وَ خَلَقْتَهُ

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، ص ۵۵.

ص:۷۱

مِنْ طِينٍ) فتكبر و كان من الكافرين كما قال تعالى: (وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ) .(۱).

و این عُجب همان صفتی است که او را به خودبینی کشاند و گفت: (من از او برترم، مرا از آتش آفریدی) ، و به حقیر شمردن آدم و اهانت به او کشاند. سپس گفت: (او را از گِل آفریدی) ، پس او تکبر کرد و از کافران شد همان‌گونه که خداوند متعال فرمود: (و یادآور زمانی را که به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند به جز شیطان که سر باز زده و تکبر ورزید، و او از کافران بود) .

بدین جهت است که متکبّر دشمن خدا شمرده شده و خداوند او را دوست ندارد آنجا که در قرآن می‌فرماید: (إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِینَ) ؛ «او مستکبران را دوست نمی‌دارد!» (نحل: ۲۳)

ونیز می‌فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً) (نساء: ۳۶)

زیرا خداوند، کسی را که متکبر وفخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند) ، دوست نمی‌دارد.

ومی‌فرماید: (كَذلِكَ یَطْبَعُ اللّهُ عَلی كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ) ؛ «این گونه خداوند بر دل هر متکبر جبّاری مُهر می‌نهد!» (غافر: ۳۵)

ومی‌فرماید:

(سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَكَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ) (اعراف: ۱۴۶)

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتكفیر، ص ۵۶.

ص:۷۲

به‌زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم!

ومی‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ) (غافر: ۶۰)

کسانی که از عبادت من تکبّر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند!

ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

یقول الله تعالی: الکبریاء ردائی و العظمهٔ إزاری، فمن نازعنی واحداً منها القیته فی جهنم ولا ابالی. (۱)

خداونـد متعـال می‌فرمایـد: کبریـایی ردای من و عظمت لبـاس من است، پس هرکه بـا من در یکی از آنها نزاع کنـد او را در دوزخ افکنم و باکی هم ندارم.

مسلم به سندش از عبدالله بن مسعود نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

لایدخل النار أحد فی قلبه مثقال حبهٔ من إیمان، ولا یدخل الجنهٔ أحد فی قلبه مثقال حبهٔ خردل من کبریاء. (۲)

داخل دوزخ نمی‌شود کسـی که در قلبش به انـدازه حبه‌ای از ایمان باشد، و داخل بهشت نمی‌شود کسـی که در قلبش به اندازه حبه ارزنی از تکبر باشد.

۱- سنن ابن ماجه، ج۲، ص ۱۳۹۸.

۲- صحیح مسلم، ج۱، ص ۶۵.

ص:۷۳

کبر و تکبر و عجب گرچه جایگاهش در قلب است، ولی دارای علاماتی در ظاهر است که بر آن دلالت می کند از جمله:

الف) علاقه به پیشتاز بودن و صدرنشینی

متکبر می‌خواهـد جلودار همه بوده و از اینکه کسـی سـخنانش را ردّ کنـد ناراحت می‌شود و انتقاد را نمی‌پذیرد و دیگران را خوار و ضعیف می‌شمرد.

ب) تزکیه نفس و ستایش بر خود

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی،

ولالأسود علی احمر، ولا لأحمر علی أسود إلّا بالتقوی.(۱)

آگاه باشید! هرگز افتخاری برای عرب بر عجم، و عجم بر عرب، و سیاه بر قرمز و قرمز بر سیاه نیست، مگر به تقوا.

عُجب آن قدر مذموم است که خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً) (توبه:۲۵)

ودر روز حنین (نیز یاری نمود) ؛ در آن هنگام که فزونی جمعیّتتان شـما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیّت) هیـچ به دردتان نخورد.

ونیز در ردّ کفار به جهت اعجابشان نسبت به دیوارها و شوکتشان می‌فرماید:

(وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ فَأَتاهُمُ اللهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا) (حشر: ۲)

۱- مجمع الزوائد، ج۳، ص ۲۶۶.

ص:۷۴

گمـان نمی‌کردیـد آنان خارج شونـد، وخودشان نیز گمان می‌کردنـد که دِژهای محکمشان آنها را از عـذاب الهی مانع می‌شود؛ امّا خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد.

و نیز در مورد عجب در عمل می‌فرمایـد: (وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً) ؛ «با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!» (کهف: ۱۰۴)

از فتنه‌های این امت، عُجب در رأی خطایی است. از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

فإذا رأیت شحاً مطاعاً و هوی متبعاً و دنیا مؤثرهٔ و اعجاب کل ذی برأیه فعلیک بخاصهٔ نفسک.(۱)

هرگاه بخل و حرص اطاعت شـده و هوای [نفس] پیروی گشـته و اعجاب هر صاحب اجرتی در رأی خودش را مشاهـده کردی پس بر تو باد به اصلاح خصوصیات نفسانی و اخلاقی خود.

آثار تکفیر

فکر تکفیری در جامعه آثاری را بر جای می‌گذارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حکم به مباح بودن خون و جان افرادی که تکفیر شده‌اند، و لذا دست به اقدام عملی زده و افراد تکفیر شده، کشته می‌شوند.

۲. به غارت بردن اموال افراد تکفیر شده.

۳. هتک حرمت نسبت به نوامیس افراد تکفیر شده از آن جهت که

۱- المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۲۰.

ص:۷۵

شخص کافر عقدش باطل شده و سلطه‌ای بر همسر و دختران خود ندارد.

۴. خارج شدن اولاد او از سلطه‌اش.

۵. از بین رفتن سلطه او در جامعه اسلامی در صورتی که حاکم باشد.

۶. وجوب محاکمه در برابر محکمه قضای اسلامی به جهت اجرای حدّ مرتد برای او.

۷. عدم اجرای احکام مسلمانان برای بعد از مرگ او، از غسل و کفن و دفن و ارث.

۸. حکم به طرد از رحمت الهی بعد از مرگ و خلود در جهنم.

۹. ضرر رساندن به جامعه و ایجاد ناامنی در آن، به جای اصلاح و پیشرفت.

۱۰. جلوگیری کردن از شرکت در امور نظام اجتماعی و وجوب ترک وظایف حکومتی از آن جهت که باعث تقویت حکومت کفر می‌شود.

۱۱. ترک دشمن خارجی و مشغول شدن به مبارزه با حکومت کفر و افراد پشتیبان از آن.

۱۲. رها کردن اصلاح جامعه و کار مثبت نکردن و به جای آن تکفیر و حکم به قتل کردن.

۱۳. ایجاد اختلاف و دو دستگی در جامعه.

۱۴. بیزار کردن مردم از اصل دین و بد جلوه دادن آن.

۱۵. استفاده ابزاری کفار و دشمنان اسلام از این‌گونه افراد به جهت ضربه زدن به اسلام و مشوّه ساختن چهره واقعی آن.

ص:۷۶

علاج فکر تکفیری

اشاره

برای برداشتن و از بین بردن فکر تکفیری افراطی به راه حل‌هایی اشاره می‌شود:

۱. ریشه‌کن ساختن اسباب تکفیر

یکی از راه‌های علاج یک درد در فرد یا جامعه آن است که اسباب پدید آمدن آن را خشکاند و نابود نمود، و مهم‌ترین اسباب پدید آمدن فکر تکفیری حکم به غیر ما انزل الله، و پشتیبانی از افکار انحرافی و مطالعه بدون استاد در کتاب‌ها خصوصاً کتاب‌های مخالفان است که در مرحله اول این موضوعات باید اصلاح شود تا فکر تکفیری از افراد جامعه زدوده گردد.

سید قطب خطاب به دولت مصر می گوید:

یجب ان یستقر فی اذهاننا بوضوح انّه لایمکن القضاء علی التطرف إلاّ بازالهٔ اسبابه الحقیقیهٔ الدافعهٔ إلیه، أی باستجابهٔ الحکام لأمر الله لهم ان یحکموا بما انزل الله أو فی أقل القلیل الکف عن المعاملهٔ الوحشیهٔ التی یعاملون بها الذین یطالبون بتحکیم شریعهٔ الله. و انّ کل مذبحهٔ تقام للمسلمین فی الأرض هی وقود جدید للتطرف یمتدّ إلی ما شاء الله.(۱)

واجب‌است که در اذهان ما به طور آشکار استقرار یابد که نمی‌توان افراطگری را از بین برد، مگر با زایل کردن اسباب حقیقی آن، که افراد را به این فکر کشانده است، یعنی به اجابت کردن حاکمان امر

۱- واقعنا المعاصر، محمد قطب، ص ۵۲۲.

ص:۷۷

الهی را، به اینکه حکم به ما انزل الله کرده و یا حدّاقلّش دست از اعمال وحشیانه‌ای بردارند که با افرادی انجام می‌دهند که درخواست پیاده‌شدن شریعت خدا را دارند. و اینکه هر قربانگاهی که برای مسلمانان در روی زمین برپا می‌شود هیزم جدیدی است برای افراطی گری و تا آنجا که خدا بخواهد ادامه می‌یابد.

۲. گفت‌وگوی آزاد

از جمله امور مهم برای برطرف کردن فکر تکفیری افراطی از جامعه، گفت‌وگوی رو در رو و آزاد با این گونه افراد است.

شیخ الازهر جاد الحق در این باره می گوید: «علاج التطرف بالمعایشهٔ و الحوار لا بالمحاضرات»(۱)؛ «علاج تندروی در معاشرت و گفت‌وگوست نه برپایی نشست‌ها» .

ونیز از تعدادی علمای الازهر نقل شده که گفته‌اند:

انّما العلاج الأمثل هو ما یسمّی بالحوار، وهو ما اتبعه الرسل فی دعوهٔ اقوامهم.(۲)۲

همانا بهترین علاج چیزی است که به آن گفت‌وگو می گویند، و آن کاری است که رسولان در دعوت اقوامشان از آن پیروی کردند.

از اعضای ندوهٔ العلماء نقل شده که گفته‌اند: «الحوار مع الشباب افضل طریق لتصحیح ما یعتقدونه»(۳)؛ «گفت‌وگو با جوانان بهترین راه برای تصحیح اعتقادات آنان است» .

۱- جریدهٔ الجمهوریهٔ، تاریخ ۲/۴/۱۹۹۲م.

۲- بیان للناس، جامعهٔ الازهر، ص ۴۱.

۳- مجله حریتی، تاریخ ۱۲/۱۴/۱۹۹۲م.

ص:۷۸

۳. پر کردن خلأ فرهنگی جامعه

فکر تکفیری افراطی در بین جوامع و افراد و جوانانی رسوخ می‌کند که ذهن‌های آنان خالی بوده و دست نخورده است و هرگز از فرهنگ ناب و خط اعتدال اطلاعی ندارند. لذا گسترش فرهنگ اصیل اسلامی در سطوح مختلف جامعه خصوصاً جوانان تأثیر بسزایی در جلوگیری و نفوذ فکر تکفیری در جامعه دارد.

عبداللطیف فاید از شخصیت‌های مصر می‌گوید:

سبب التطرف غیاب الثقافة الاسلامیة فی الجامعات. لذلک فانّ اتحاد الجامعات العربیة قد اصدر توصیة فی المؤتمر المنعقد عام ۱۹۷۸م بتدریس مناهج الثقافة الاسلامیة لکلّ الکلیات العملیة و النظریة(۱)

سبب افراطگری غایب شدن فرهنگ اسلامی در دانشگاه‌هاست. لذا اتحاد دانشگاه‌های عربی بیانیه‌ای در کنفراسی در سال ۱۹۷۸م صادر کرد مبنی بر تدریس روش‌های فرهنگ اسلامی برای تمام دانشکده‌های عملی و نظری.

شیخ الازهر جاد الحق درباره افراطگری و اسباب و علاج آن می‌گوید:

العنایة بالتربیة الدینیة مطلوبة فی المدارس و الجامعات لعلاج هذه الظاهرة.(۲)

عنایت به تربیت دینی در مدارس و دانشگاه‌ها به جهت علاج فکر تکفیری مطلوب است.

۱- جریدة الجمهوریة، تاریخ ۱۸/۱۰/۱۹۹۱م.

۲- همان، تاریخ ۲/۴/۱۹۹۲م.

ص:۷۹

۴. احترام به تخصص

یکی دیگر از راه‌های علاج فکر تکفیری در جامعه، احترام به نظر متخصص در امور دین و شریعت است، و حکم به کفر و ارتداد و فسق و گناه از امور شـرعی است. از این رو باید در آن به علمای متخصص رجوع کرد و بدون تخصص و علم و یقین نباید وارد آن شد.

بنابراین گفته شده:

التدین للمسلمین جمیعاً، و لکن بیان الأحکام و الحلال و الحرام لأهل الإختصاص به و هم العلماء.(۱)

دینداری وظیفه تمام مسلمانان است، ولی بیان احکام و حرام و حلال گفتن مختص به اهل تخصص است که علما می‌باشند.

دکتر یوسف قرضاوی می گوید:

ولا یجوز ان یکون علم الشریعهٔ کلا مباحاً لکلّ هب و درج من الناس بدعوی انّ الإسلام لیس حکراً علی فئهٔ من الناس.(۲)

جایز نیست که علم شریعت همگی برای هر طبقه از مردم مباح باشد به ادعای اینکه اسلام بر گروهی از مردم احتکار نشده است.

خداوند متعال اقوامی را این گونه نصیحت می کند:

(وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) (نساء: ۸۳)

اگر آن را به پیامبر وپیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.

۱- ردّ المفتی علی کتیب الفریضهٔ الغائبهٔ فی الفتاوی الاسلامیهٔ، ج۱۰، ص ۳۷۳۵.

۲- الصحوهٔ الاسلامیهٔ بین الجحود و التطرف، یوسف قرضاوی، ص ۲۰۳.

ص:۸۰

ابن قیم جوزیه می گوید:

انّ الافتاء فی دین الله امانهٔ، و قد تحدث العلماء عن ثقلها و خطورهٔ شأنها، فینبغی ان یقدر للأمر قدره.(۱)

همانا فتوا دادن در دین خدا امانتی است، و علما از اهمیت و سنگینی شأن آن سخن گفته‌اند. لذا سزاوار است که برای آن، قدر و اندازه‌ای فرض شود.

دکتر یوسف قرضاوی در نصیحت خود به افراطگرایان می گوید:

فینبغی ان یدرک اصحاب الظاهرهٔ انّ لطلب العلم أبواباً، کما انّ له آداباً، و انّ للعلم الشرعی ادوات لم یتوفروا علی تحصیلها، و اصولا لم یتمرسوا بمعرفتها و استیعابها، و فروعاً و مکملات لاتسعفهم اوقاتهم ولا اعمالهم ان یتفرغوا لها. . . و انّه لا غنی لمن یرید ان یفهم الکتاب و السنهٔ عن تفسیر المفسرین و شرح الشراح، و فقه الفقهاء، ممّن خدموا الکتاب و السنهٔ، و اصّلوا الأصول، و فرّعوا الفروع، و خلفوا لنا تراثاً عریضاً لایعرض إلّا جاهل او مغرور.(۲)

باید اصحاب ظاهرگرایی (آنان که به ظاهر حدیث اخذ نموده و اهل اجتهاد نیستند) بدانند که طلب علم ابوابی دارد، همان‌گونه که برای آن آدابی است، و نیز برای علم شرعی ادواتی است که بر آنها دسترسی پیدا نکرده‌اند، و اصولی دارد که به شناخت و فراگیری آنها ممارست نیافته‌اند، و فروع و تکمیلی‌هایی دارد که اوقات و اعمال آنها فرصت نداده تا مشغول آن گردند. . . و اینکه هرکس

۱- اعلام الموقعین، ابن قیم جوزیه، ج۱، ص ۱۱.

۲- الصحوهٔ الاسلامیهٔ بین الجحود و التطرف، یوسف قرضاوی، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

ص:۸۱

می‌خواهد قرآن و سنت را بفهمد بی‌نیاز از تفسیر مفسران و شرح شارحان و فقه فقیهان نیست؛ از کسانی که به قرآن و سنت خدمت کرده و اصول را تأسیس نموده و به فروع پرداخته‌اند، و برای ما از خود میراث گرانبهایی بر جای گذاشته‌اند که جز جاهل و یا مغرور از آنها اعراض نمی‌کند.

۵. برپایی کرسی نقد افکار

یکی دیگر از راه کارهای جلوگیری از پدیدهٔ پیدایش و گسترش فکر تکفیری افراطی، برپایی کرسی نقد افکار و مناظره در ملأ عام با استفاده از وسایل ارتباط جمعی است، تا همگان گفته‌ها و برداشت‌های مختلف را شنیده و سخن بهتر را برگزینند، و در ضمن، سخن ناصواب از صواب جدا شده و باطل نقد گشته و ابطال گردد.

۶. بالا بردن سطح عقلانیت در جامعه

یکی دیگر از راه کارهای برخورد با دیدگاه‌ها و عملکرد افراطی در جامعه بالا بردن سطح عقلانیت در جامعه است. مردم را باید توجیه کرد که مصالح اهمّ و مهمّ وجود دارد که باید در نظر گرفته شده و سپس قضاوت نمود. همه باید بدانند که هرکس اگر مخالف خود را از آن جهت که افکارش با او موافق نیست تکفیر کرده و به قتل برساند دیگر مسلمانی نخواهد بود، و همه به دست هم کشته خواهند شد. از جانب دیگر از کجا حرف آنها صحیح و حرف دیگر مسلمانان همه باطل و ناصحیح است؟ از کجا که حرف آنها باطل نباشد؟ !

ص:۸۲

۷. تحلیل صحیح از سیره پیامبر (ص)

تکفیری‌ها بایـد ابعاد و زوایای مختلف از سـیره پیامبر (ص) را در نظر بگیرنـد. آنها باید ملاحظه کنند که پیامبر (ص) هرکس را که شهـادتین بر زبـان جـاری می‌سـاخت می‌پـذیرفت، حتی منافقـان را نیز در بین اصـحاب خود داشت همانـان که خداونـد درباره آنان می‌فرماید: (لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ) ؛ «تو از آنان آگاهی نداری ولی ما آنان را می‌شناسیم» . (توبه: ۱۰۱)

افرادی همراه پیـامبر (ص) بودنـد که حضـرت از عملکرد آنـان ناراضـی بود و به آنـان تـذکر می‌داد ولی حکم به قتل یا تکفیر آنان نمی‌نمود و حتی کسـانی بودنـد که نسبت‌های ناروا همچون بی‌عـدالتی به پیامبر (ص) دادنـد و برخی خواسـتند او را به قتل برسانند ولی پیامبر (ص) مانع از انجام آن شد و در برخی موارد فرمود: شاید او نماز می‌خواند.

۸. تحلیل صحیح از آیات قهر و غضب و جهاد

افراد تندرو و خشونت‌طلب و تکفیری یک‌سو نگرند و تنها آیاتی را می‌خوانند و مورد توجه قرار می‌دهند که دلالت بر قهر و غضب و جهاد دارد و آنها را بر مسـلمانان تطبیق می‌کننـد در حالی که نمی‌داننـد این‌گونه آیات مربوط به مشـرکان است. وانگهی در رتبه سـابق احتیـاج به تبلیغ گروهی برای دین و ابلاـغ احکـام آن در سـطح جـامعه است، و این‌گونه افراد آیـات دیگر را مورد توجه قرار نمی‌دهند که نهی از اکراه و اجبار دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

(لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (بقره: ۲۵۶)

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.

ص:۸۳

ونیز می‌فرماید:

(إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً) (انسان: ۳)

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!

ونیز می‌فرماید:

(فَذَکِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ * لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ) (غاشیه:۲۱ و۲۲)

پس تذکّر ده که تو فقط تذکّر دهنده‌ای! تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی.

جوانان و خطر تکفیرگرایی

با مشاهده گروه‌های تکفیری پی برده می‌شود که بسیاری از پیروان آنان جوانانی هستند که عالم و فقیه نبوده و در کاری که وارد شده‌اند خبرویت ندارند، بلکه عموماً افرادی عاطفی و احساسی هستند؛ لذا این‌گونه افراد هنگامی که با عوامل بیرونی به ظاهر تکفیر مواجه می‌شوند شدیداً به فکر تکفیری روی می‌آورند. و بدین جهت وظیفه علما و مسئولان و معتمدان جامعه است تا با برخورد عاقلانه با آنان و توجیه و تحلیل عقلانی مسایل، حالت اعتدال را در آنان زنده نمایند.

زیرا اینان یا جاهل‌اند و یا تنها به مطالعه برخی از کتاب‌ها خصوصاً کتاب‌های افراد تندرو وهابیت پرداخته و یا با افراد افراطی آنان در ارتباط هستند. لذا درصدد تکفیر دیگران برآمده و تنها خود را بر حق می‌دانند و به این هم اکتفا نکرده و دست به ترور و قتل و غارت سایر مسلمانان می‌زنند با این عنوان که الآن عصر جاهلیت است که دوباره بازگشته

ص:۸۴

است. این موضوعی است که گویا رسول خدا (ص) از قرن‌ها قبل آن را پیش‌بینی کرده است.

بخاری به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إذا حدثتکم عن رسول الله (ص) فلأَن أَخِرَّ من السماء احبّ إلی من ان اکذب علیه، و إذا حدّثتکم فیما بینی و بینکم؛ فانّ الحرب خدعهٔ. سمعت رسول الله (ص) یقول: یأتی فی آخر الزمان قوم حدثاء الأسنان، سفهاء الأحلام، یقولون من خیر قول البریهٔ، یمرقون من الإسلام کما یمرق السهم من الرَمیهٔ، لایجاوز ایمانهم حناجرهم، فأینما لقیتموهم فاقتلوهم، فانّ قتلهم اجر لمن قتلهم یوم القیامهٔ.(۱)

هرگاه برای شما حدیثی از رسول خدا (ص) نقل می‌کنم اگر از آسمان سقوط نمایم برای من بهتر است از آنکه بر او دروغ ببندم، و چون برای شما حدیث گویم بین خودم و شماست، و به طور حتم جنگ خدعه و نیرنگ است. از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: در آخرالزمان قومی پیدا خواهند شد با سنی کم و فکری سفیهانه، و از بهترین گفتار مرد روزگار سخن می‌گویند، از اسلام خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود و ایمان از حنجره آنان تجاوز نمی‌کند، هر کجا که آنان را یافتید به قتل رسانید؛ چرا که کشتن آنها اجری است در روز قیامت برای کسانی که آنان را به قتل می‌رسانند.

۱- صحیح البخاری، کتاب المناقب.

ص:۸۵

فکر تکفیری و مقابله پیامبر (ص) با آن

اشاره

از تاریخ و کتب حدیث استفاده می‌شود که برخی از صحابه فکر تکفیری داشتند، و پیامبر (ص) با فکر آنان مخالف بوده و از اقدام عملی آنان بر اساس تکفیر جلوگیری کرده است. اینک به نمونه‌هایی از آنان اشاره می کنیم:

۱. خالد بن ولید

ابوسعید خدری می گوید:

بعث علی [علیه السلام] إلی النبی (ص) بذهیبهٔ فقسمها بین الأربعهٔ: الأقرع بن حابس الحنظلی ثم المجاشعی، و عیینهٔ بن بدرالفزاری و زید الطائی، ثم احد بنی نبهان و علقمهٔ بن عُلاثهٔ العامری، ثم احد بنی کلاب، فغضبت قریش و الأنصار، قالوا: یعطی صنادید أهل نجد و یدعنا! قال: انّما أتألفهم. فاقبل رجل غائر العینین، مشرف الوجنتین، ناتئ الجبین، کث اللحیهٔ، محلوق، فقال: اتق الله یا محمد! فقال: من یطع الله ان عصیت، أیأمننی الله علی أهل الأرض فلا تأمنونی. فسأله رجل قتله، احسبه خالد بن الولید،

ص:۸۶

فمنعه، فلمّا ولی قال: انّ من ضئضئ هذا –أو فی عقب هذا – قوماً یقرؤن القرآن لایجاوز حناجرهم، یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیهٔ، یقتلون أهل الإسلام، و یَدَعون أهلَ الأوثان، لئن انا ادرکتهم لأقتلنهم قتل عاد. (۱)

علی [علیه السلام] برای پیامبر (ص) قطعه کوچکی از طلا فرستاد و حضرت آن را بین چهار نفر تقسیم کرد: اقرع بن حابس حنظلی سپس مجاشعی، و عیینهٔ بن بدر فزاری، و زید طائی، سپس یکی از بنی نبهان و علقمهٔ بن علاثه عامری، سپس یکی از بنی کلاب. قریش و انصار [از این تقسیم] غضبناک شده و گفتند: به گردن کشان اهل نجد می‌دهد و ما را رها می‌کند؟ حضرت فرمود: من [با این کار] باعث تألیف [قلوب] آنان می‌شوم. پس مردی چشم فرو رفته و گونه‌ها برافروخته، پیشانی برآمده، با محاسنی پرپشت، و سری تراشیده آمد و گفت: ای محمد! تقوا پیشه کن. حضرت فرمود: چه کسی خدا را اطاعت می‌کند اگر من نافرمانی کنم؟ آیا خداوند مرا بر اهل زمین امین قرار داده، ولی شما مرا امین نمی‌دانید؟ ! شخصی که گمانم خالد بن ولید بود از حضرت تقاضا کرد تا او را به قتل برساند، حضرت از آن جلوگیری کرد و چون او پشت نمود پیامبر (ص) فرمود: بر طرفداری او قومی خارج می‌شوند که قرآن تلاوت می‌کنند، ولی از حنجره آنان نمی‌گذرد، آنان از دین خارج می‌شوند آن‌گونه که تیر از کمان بیرون می‌آید، آنان اهل اسلام را به قتل می‌رسانند و بت‌پرستان را رها می‌کنند و اگر من آنان را درک کنم همانند قوم عاد به قتل می‌رسانم.

۱- صحیح بخاری، ح۳۳۴۴ و ۴۶۶۷؛ صحیح مسلم، ح۱۰۶۴.

ص:۸۷

۲. عمربن خطاب

جابر بن عبدالله می گوید:

أتی رجل رسول الله بالجِعرانة منصَرَفَه من حنین و فی ثوب بلال فضة، و رسول الله (ص) یَقبض منها یعطی الناس. فقال: یا محمد! اعدل. قال: ویلك! و من یعدل إذا لم اكن اعدل؟ لقد خِبتَ و خسرتَ ان لم اكن اعدل. فقال عمر بن الخطاب: دعنی یا رسول‌الله فاقتل هذا المنافق. فقال: معاذ الله ان یتحدث الناس إنّی اقتل اصحابی، انّ هذا و اصحابه یقرءون القرآن لایجاوز حناجرهم، یمرقون منه كما یمرق السهم من الرمیة. (۱)

مردی در جعرانه خدمت رسول خدا (ص) آمد هنگامی که از حنین باز می گشت، در آن وقت در لباس بلال نقره بود و رسول خدا (ص) از آن مشت مشت بر می‌داشت و به مردم می‌داد. آن مرد گفت: ای محمد! به عدالت رفتار کن. حضرت فرمود: وای برتو! چه کسی به عدالت رفتار می کند اگر من به عدالت رفتار ننمایم؟ تو زیان و خسران دیدی اگر من به عدالت رفتار نکنم. عمر بن خطاب گفت: بگذار تا من این منافق را به قتل رسانم. حضرت فرمود: پناه می‌برم به خدا از اینکه مردم بگویند من اصحابم را به قتل رسانده‌ام، همانا این مرد و اصحابش قرآن را تلاوت می کنند ولی از حنجره آنان تجاوز نمی کند، و از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود.

۱- صحیح مسلم، ح۱۰۶۳.

ص:۸۸

خوارج، تکفیری‌های صدر اسلام

شهرستانی در تعریف «خوارج» می‌نویسد:

کل من خرج علی الإمام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمّی خارجیاً.(۱)

هر کس بر امام به حق که جماعت بر او اتفاق کرده خروج کند خارجی نامیده می‌شود.

دکتر عمر عبدالله کامل درباره خوارج می‌نویسد:

فالمراد منهم هنا طائفة و جماعة مخصوصة کان أول خروجهم علی أمیرالمؤمنین و رابع الخلفاء الراشدین سیدنا علی بن أبی‌طالب [علیه السلام]، و قد بیّن لنا القرآن الکریم هویّتهم و فضحت السنة النبویة المطهرة فرقهم و مسالکهم التی یسلکونها فی تضلیل الأمة. . .(۲).

مراد از آنها طایفه و جماعتی مخصوص هستند که اول خروجشان بر امیرمؤمنان و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین، سرور ما علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] بوده است. و قرآن کریم برای ما هویت آنان را تبیین کرده و سنت نبوی مطهر فرقه‌ها و مسلک‌های آنان را که در گمراه‌کردن امت می‌پیمایند مفتضح نموده است. . .

صفات خوارج

اشاره

با مطالعه تاریخ خوارج پی به وجود صفاتی در آنان می‌بریم که منشأ خروج آنان از اسلام شده است، صفاتی که در وهابیان امروز نیز مشاهده می‌کنیم. اینک به برخی از این صفات اشاره کرده و با وهابیان این عصر مقایسه می‌کنیم:

۱- الملل و النحل، شهرستانی، ص ۱۰۵.

۲- المتطرفون خوارج العصر، عمر عبدالله کامل، صص ۲۹ و ۳۰.

ص:۸۹

۱. طعن و اعتراض به امامان عادل

از جمله خصوصیات خوارج طعن زدن و اعتراض نمودن به امامان عادل است همان‌گونه که ذوالخویصره به رسول خدا (ص) اعتراض کرده و گفت: عدالت پیشه کن. و نیز خوارج به حضرت علی علیه السلام طعن وارد کرده و او را بر توبه وادار نمودند.

و ما در مورد وهابیان کنونی مشاهده می‌کنیم که آنان هنوز بر حضرت علی علیه السلام به سبب جنگ‌هایش ایراد گرفته و بر او انتقاد می‌کنند.

۲. سوء ظن

یکی دیگر از خصوصیات خوارج سوء ظن به مؤمنان است همان‌گونه که ذوالخویصره در تقسیم بیت‌المال سوء ظن پیدا کرده و نیز خوارج به عملکرد حضرت علی علیه السلام در صلح با معاویه سوءظن پیدا نمودند، وهابیان امروز نیز به تمام مسلمانان سوءظن داشته و آنان را که بر غیر عقیده‌شان باشند به کفر و فسق نسبت می‌دهند، و هرگز فعل آنان را حمل بر صحت نمی‌کنند.

۳. مبالغه در عبادت

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

یخرج قوم من امتی؛ یقرؤون القرآن، لیس قرائتکم إلی قرائتهم بشیء، و لا صلاتکم إلی صلاتهم بشیء، و لاصیامکم إلی صیامهم بشیء.(۱)

۱- صحیح مسلم، ح ۱۰۶۶.

ص:۹۰

گروهی از امتم خروج می‌کنند، آنان قرآن تلاوت می‌کنند و قرائت شما در برابر قرائت آنها چیزی به حساب نمی‌آید، و نیز نماز و روزه شما در برابر نماز و روزه آنها چیزی نیست.

این حال را در وهابیان حاضر نیز مشاهده می‌نماییم، همان‌گونه که خوارج عصر حضرت علی علیه السلام چنین بودند.

۴. شدت بر مسلمانان

خوارج به غلظت و جفاکاری و قساوت بر مسلمانان شناخته شده‌اند. لذا بسیاری از مخالفان خود را به قتل رسانده و اموال آنان را به غارت می‌بردند.

از پیامبر (ص) نقل شده که در مورد این صفت خوارج فرمود: «یقتلون أهل الإسلام و یدعون أهل الأوثان»(۱)؛ «آنان اهل اسلام را می‌کشند و بت‌پرستان را رها می‌سازند» .

همان‌گونه که این خصوصیت را نیز در وهابیان امروز مشاهده می‌کنیم. آنان و طرفداران آنان در عراق و پاکستان و افغانستان و ایران مسلمانان را با بمب‌گذاری می‌کشند، ولی تا به حال شنیده نشده یک صهیونیست را کشته باشند.

۵. کم‌خردی

از خصوصیات خوارج این بود که آنان کم‌خرد و کم‌فهم و کج‌فهم بودند. لذا آیاتی را که مربوط به کفار و مشرکان است آنها را حمل بر مؤمنان و مسلمانان می‌نمودند.

۱- صحیح بخاری، ح ۳۳۴۴ و ۴۶۶۷.

ص:۹۱

ابن حجر در شرح این جمله از حدیث «یقرؤون القرآن لایجاوز حناجرهم» ؛ «قرآن می‌خوانند ولی از حنجره‌های آنها تجاوز نمی کند» .

از نووی نقل کرده که می گوید:

المراد انّهم لیس لهم فیه حظّ إلاّ مروره علی لسانهم، لایصل إلی حلقومهم، فضلا عن ان یصل إلی قلوبهم؛ لانّ المطلوب تعقله و تدبّره و وقوعه فی القلب. قلت: و هو مثل قوله فیهم أیضاً: (لایجاوز ایمانهم حناجرهم) ، ای ینطقون بالشهادتین و لایعرفونها بقلوبهم.(۱)

مراد آن است که آنان در قرآن بهره‌ای جز مرور دادن بر زبانشان ندارند، و قرآن به حلقوم آنان نمی‌رسد تا چه رسد به اینکه به قلب‌هایشان بنشیند؛ زیرا هدف تعقّل و تدبّر قرآن و به دل نشستن آن در قلب است. می گویم: مثل همین گفتار است که فرمود: (ایمان آنان از حنجره‌هایشان تجاوز نمی کند) ؛ یعنی آنان نطق به شهادتین می کنند ولی با قلب به آن معرفت ندارند.

از نافع نقل شده که گفت:

انّ ابن عمر کان إذا سئل عن الحرورة قال: یکفرون المسلمین و یستحلون دماءهم و اموالهم، و ینکحون النساء فی عِددهم، تأتیهم المرأة فینکحها الرجل منهم و لها زوج، فلا اعلم احداً احق بالقتال منهم.(۲)

چون از عبدالله بن عمر درباره حروره [که یکی از فرقه‌های خوارج بوده] سؤال می‌شد می گفت: آنان مسلمانان را تکفیر کرده و خون‌ها

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص۲۹۳.

۲- الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۳.

ص:۹۲

و اموالشان را حلال می‌شمارند، و با زن‌های مسلمانان در حال عدّه نکاح می‌کنند. زنی نزد آنها می‌آید و یکی از آنها با او نکاح می‌کند در حالی که آن زن شوهر دارد. پس کسی را سزاوارتر به کشتن از آنها نمی‌دانم.

خوارج وتکفیر مسلمانان

البانی می‌گوید:

فانّ مسألة التکفیر عموماً -لا للحکّام فقط بل وللمحکومین أیضاً- هی فتنة عظیمة قدیمة تبنتها فرقة من الفرق الاسلامیة القدیمة وهی المعروفة ب-(الخوارج) .(۱)

مسأله تکفیر به طور عموم، نه تنها برای حاکمان، بلکه برای محکومان نیز فتنه بزرگ وقدیمی است که فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی قدیمی آن را بنا کرده که موسوم به خوارج است.

امین حاج محمّد احمد می‌گوید:

ظاهرة التکفیر من اوائل البدع الّتی ظهرت فی الإسلام علی ید الخوارج، وکان ذلک فی النصف الأول من القرن الهجری الأوّل؛ فقد خرجوا علی الإمام علی بعد التحکیم الّذی حدث بعد موقعة صفّین، فقد انطلقوا إلی آیات قرآنیة نزلت فی الکفار ففصّلوها حسب اهوائهم علی کبار ائمة المسلمین. فقد کفروا امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب [علیه السلام]. . .(۲)

۱- فتنة التکفیر، ص ۱۴.

۲- ظاهرة التکفیر، ص ۹.

ص:۹۳

مسأله تکفیر از بدعت‌های اولیه‌ای است که در نیمه اوّل قرن اوّل هجری در اسلام به توسط خوارج ظاهر شده است، آنان کسانی بودند که بعد از واقعه صفین وقضیه تحکیم بر امام علی علیه السلام خروج کرده وآیاتی را که در شأن کفار نازل شده بود تفصیل داده وبر حسب هواهای نفسانی خود، بر بزرگان امامان مسلمانان تطبیق نمودند، وبر این اساس امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] را تکفیر کردند. . .

وی همچنین می گوید:

ومن ترهات الخوارج الّتی اخذوها علی الإمام علی انّه حکّم الرجال ولا حُکم إلاّ لله. . .(۱)

از حرف‌های زشت خوارج که بر ضدّ امام علی علیه السلام به کار بردند اینکه او مردان را حَکَم قرار داده است در حالی که حکومتی به جز برای خدا نیست. . .

تکرار ظهور خوارج

به ابوبرزه اسلمی گفته شد:

هل سمعت رسول الله (ص) یذکر الخوارج؟ فقال: نعم سمعت رسول الله (ص) بأذنی و رأیته بعینی، أتی رسول الله (ص) بمال فقسمه، فأعطی من علی یمینه و من علی شماله، ولم یعط من ورائه شیئاً. فقام رجل من ورائه فقال: یا محمد! ما عدلت فی القسمة - رجل اسوط مطموم الشعر علیه ثوبان ابیضان- فغضب رسول الله غضباً شدیداً و قال: (والله لاتجدون بعدی رجلا هو

۱- ظاهرة التکفیر، ص ۱۲.

ص:۹۴

اعدل منّی) . ثم قال: (یخرج فی آخر الزمان قوم کأنّ هذا منهم، یقرؤون القرآن لایجاوز تراقیهم، یمرقون من الإسلام کما یمرق السهم من الرمیهٔ، سیماهم التحلیق، لایزالون یخرجون حتّی یخرج آخرهم مع المسیح الدجال، فإذا لقیتموهم فاقتلوهم هم شرّ الخلق و الخلیقهٔ. (۱)

آیا از رسول خدا (ص) شنیده‌ای که یادی از خوارج کند؟ گفت: آری از رسول خدا (ص) با دو گوشم شنیدم و با دو چشمانم دیدم که مالی را برای حضرت آوردند و او آن را تقسیم کرد و به کسانی که طرف راست و چپ او بودند داد و به پشت سری‌هایش چیزی نداد. مردی سیاه رو و پر مو که دو لباس سفید پوشیده بود از پشت سر حضرت برخاست و گفت: ای محمد! در تقسیم به عدالت رفتار نکردی؟ ! رسول خدا (ص) به شدت غضبناک شد و فرمود: (به خدا سوگند! بعد از من کسی را عادل‌تر از من نخواهید یافت) . سپس فرمود: در آخرالزمان قومی خروج می‌کنند گویا این مرد از آنان است؛ قرآن می‌خوانند، ولی از گلوی آنان تجاوز نمی‌کند، آنان از اسلام خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود، و نشانه آنها تراشیدن [موی سر] است. آنان دائماً در حال خروج از دینند تا آخر آنها با مسیح دجال خروج کند، چون آنها را مشاهده کردید به قتل رسانید؛ چرا که آنان بدترین افراد خلق و مخلوقاتند.

هیثمی به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

۱- سنن نسایی، ج ۷، ص ۱۹۹؛ جامع الاصول، ج ۱۰، صص ۹۱ و ۹۲.

ص:۹۵

یخرج من امتی قوم یسیئون الأعمال، یقرؤون القرآن لایجاوز حناجرهم. قال یزید: لااعلمه إلّا انّه قال: یحقر احدکم عمله إلی عملهم، یقتلون أهل الإسلام، فإذا خرجوا فاقتلوهم، إذا خرجوا فاقتلوهم، ثم إذا خرجوا فاقتلوهم. فطوبی لمن قتلهم و طوبی لمن قتلوه، کلّما طلع منهم قرن قطعه الله عزّوجلّ. فردد ذلک رسول الله (ص) عشرین مرّة و أنا اسمع.(۱)

از بین امتم قومی خارج می‌شوند که اعمال بد انجام می‌دهند؛ قرآن می‌خوانند، ولی از حنجره‌های آنان تجاوز نمی‌کند. یزید گفت: نمی‌دانم جز آنکه او فرمود: عمل یکی از شما کنار عمل آنها حقیر و کوچک جلوه می‌کند. آنان اهل اسلام را می‌کشند، و چون خروج کردند آنان را به قتل برسانید. چون خروج کردند آنان را به قتل برسانید. باز اگر خروج کردند آنان را به قتل برسانید. خوشا به حال کسی که آنان را به قتل برساند، و خوشا به حال کسی که آنان او را به قتل رسانند، و هر زمان که از آنها شاخی طلوع کند خداوند عزّوجلّ آن را خواهد شکست. رسول خدا (ص) این مطلب را بیست بار تکرار کرد و من آن را می‌شنیدم.

عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید:

سمعت رسول الله (ص) یقول: سیخرج اناس من امتی قبل المشرق، یقرؤون القرآن لایجاوز تراقیهم، کلّما خرج منهم قرن قطع حتّی یخرج الدجال فی بقیتهم. (۲)

۱- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۹.

۲- مسند احمد، ح ۶۸۸۵.

ص:۹۶

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: زود است که مردانی از امتم از ناحیه مشرق خروج کنند، آنان قرآن می‌خوانند ولی از گلوهایشان تجاوز نمی‌کند؛ و چون شاخی از آنها خروج کند شکسته شود تا دجال در میان بقیه آنها خروج نماید.

ابوجعفر فراء از موالیان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

شهدت مع علی علی النهر، فلمّا فرغ عن قتلهم قال: اطلبوا المخدج، فطلبوه فلم یجدوه، و امر ان یوضع علی کل قتیل قصهٔ فوجدوه فی وهدهٔ فی منتقع ماء، رجل اسود منتن الریح، فی موضع یده کهیئهٔ الثدی علیه شعریات، فلمّا نظر الیه قال: صدق الله و رسوله، فسمع أحدی بنیه امّا الحسن او الحسین یقول: الحمدلله الذی اراح محمداً (ص) من هذه العصابهٔ. فقال: لو لم یبق من امهٔ محمد (ص) إلّا ثلاثهٔ لکان احدهم علی رأی هؤلاء انّهم لفی اصلاب الرجال و ارحام النساء.(۱)

با علی علیه السلام در کنار نهر حاضر بودم، و چون حضرت از کشتن آنها فارغ شد فرمود: (مخدج) را دنبال کنید. گشتند و او را نیافتند، حضرت دستور داد تا بر هر کشته‌ای کسی گذاشته شود و او را در چاله‌ای یافتند که آب گندیده در آن جمع شده بود، او مردی سیاه چهره و با بوی بد بود، و در موضع دستش همانند پستانی بود با موهایی. و چون حضرت به او نظر کرد فرمود: خدا و رسولش راست گفته‌اند. پس از یکی از دو فرزندش حسن یا حسین علیهما السلام شنید که می‌گوید: ستایش خدایی را سزاست که محمد (ص) را از این

۱- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴۵.

ص:۹۷

جماعت راحت نمود. حضرت فرمود: اگر از امت محمـد (ص) تنها سه نفر باقی مانـده باشد یکی از آنها بر عقیده آنان‌اند، آنان در صلب‌های مردان و رحم‌های زنان می‌باشند.

ص:۹۸

ص:۹۹

تکفیری‌های قرن چهارم

مرحله سوم از ظهور فکر تفکیری که باعث اذیت و آزار بسیاری از مسلمانان و علمای اسلامی شدند تکفیری‌های قرن چهارم هجری است که معروف به حنابلهٔ بغداد بودند.

محمّد بن جریر طبری (م۳۱۰ه. ق) که مورد توجه خاص بزرگان اهل سنت بوده از آزار و اذیت و محنت‌های حنابله و اهل حدیث بی‌بهره نبوده بلکه مورد تعرّض زیاد واقع شده است.

خطیب بغدادی از حسین بن علی نیشابوری نقل می‌کند که گفت:

اول ما سألنی ابن خزیمهٔ قال: کتبت عن محمد بن جریر الطبری؟ قلت: لا. قال: و لِمَ؟ قلت: لأنّه کان لایظهر، و کانت الحنابلهٔ تمنع من الدخول علیه. قال: بئس ما فعلت، لیتک لم‌تکتب عن کلّ من کتبت عنهم و سمعت من أبی‌جعفر.(۱)

اول چیزی که ابن خزیمه از من سؤال کرد این بود که گفت: از محمّد بن جریر طبری روایت نوشته‌ای؟ گفتم: ننوشته‌ام. گفت:

۱- تاریخ بغداد، ج۲، ص ۱۶۴.

ص:۱۰۰

چرا؟ گفتم: زیرا در ملأعام حاضر نمی‌شد و حنابله مانع می‌شدند از اینکه کسی نزد او برود. گفت: بد کاری می‌کردی. ای کاش از هیچ‌کس از کسانی که روایت از آنها نوشته‌ای نمی‌نوشتی و تنها از ابوجعفر سماع می‌کردی.

ابوبکر بن بالویه می‌گوید:

سمعت امام الأئمهٔ ابن خزیمهٔ یقول: ما اعلم علی ادیم الأرض اعلم من محمد بن جریر، و لقد ظلمته الحنابلهٔ. (۱)

از امام امامان ابن خزیمه شنیدم که می‌گفت: در روی زمین کسی داناتر از محمّد بن جریر نمی‌دانم، در حالی که حنابله به او ظلم کرده‌اند.

ذهبی درباره طبری می‌نویسد:

ولما بلغه انّ أبابکر بن داود تکلّم فی حدیث غدیر خم، حمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل الخلفاء الراشدین، و تکلّم علی تصحیح حدیث غدیر، و احتج لتصحیحه، و کانت الحنابلهٔ حزب أبی‌بکر بن أبی‌داود، فکثروا و شغبوا علی ابن جریر، و ناله اذی و لزم بیته. نعوذ بالله من الهوی.(۲)

چون به او خبر رسید که ابوبکر بن داود درباره حدیث غدیر خم سخن [انتقادآمیز] گفته کتاب فضایل را برداشت و شروع به [نقل] فضایل خلفای راشدین نمود و به تصحیح حدیث غدیر خم پرداخت، و برای تصحیح آن احتجاج نمود، و حنابله از حزب ابوبکر بن ابی‌داود جمع شده و بر ابن جریر حمله بردند و به او آزار رسانده و او را خانه نشین نمودند. پناه بر خدا از هوای نفس.

۱- تاریخ بغداد، ج۲، ص ۱۶۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج۱۴، ص ۲۷۷؛ تاریخ الاسلام ۳۱۱ – ۳۲۰ه. ق ، ص ۲۸۳.

ص:۱۰۱

ابن اثیر درباره طبری می گوید:

انّ بعض الحنابلهٔ تعصّبوا و وقعوا فیه، و تبعهم غیرهم، فمنعوا من دفنه نهاراً، و دفن لیلا بداره. (۱)

همانـا برخی از حنابله تعصب به خرج داده و متعرض او شدنـد و دیگران از آنان پیروی نمودنـد، و او را از دفن در روز منع کردنـد. لذا او را شبانه در خانه‌اش دفن نمودند.

این در حالی است که خطیب بغدادی در ترجمه او می گوید:

احد ائمهٔ العلماء، یحکم بقوله، و یرجع إلی رأیه لمعرفته و فضله، وکان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه أحد من اهل عصره.(۲)

او یکی از امامـان علمـا است که به قـولش حکم می‌شود و رجوع به رأیش به جهت معرفت و فضـیلتش می گردد، او علومی را جمع کرده که احدی از اهل عصرش با او مشارکت ننموده است.

ذهبی در ترجمه او می گوید:

وکـان ثقـهٔ، صادقـاً حافظـاً، رأساً فی التفسـیر، اماماً فی الفقه و الإجماع و الإختلاف، علامـهٔ فی التاریـخ و أیام الناس، عارفاً بالقرآن و باللغهٔ و غیر ذلک.(۳)

او فردی مورد وثوق، راسـتگو، حافـظ، سـردمدار در تفسـیر، امـام در فقه و اجمـاع و اختلاـف، علامه در تاریـخ و سـر گذشت مردم، عارف به قرآن و به لغت و دیگر امور بود.

۱- الکامل فی التاریخ، ج۸، ص ۱۳۴.

۲- تاریخ بغداد، ج۲، ص ۱۶۳.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۱۴، ص ۲۷۰.

ص:۱۰۲

ابن اثیر در حوادث سال ۴۴۷ه. ق می‌نویسد:

فی هـذه وقعت الفتنـة بین الفقهاء الشافعیـة و الحنابلـة ببغداد، و مقدم الحنابلة أبوعلی بن الفرّاء و ابن التمیمی، و تبعهم من العامة الجمّ الغفیر، و انکروا الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم، و منعوا من الترجیع فی الأذان، و القنوت فی الفجر. . . و أتی الحنابلة إلی مسـجد باب الشعیر، فنهوا امامه عن الجهر بالبسملة، فاخرج مصحفاً، و قال: ازیلوها من المصحف حتّی لا اتلوها.(۱)

و در این سال بین فقهای شافعی و حنابله در بغداد فتنه‌ای روی داد و پیشتاز حنابله ابوعلی بن فرّاء و ابن تمیمی بود، که از عوام مردم نیز جمـاعت بسـیاری از آن دو پیروی نمودنـد، و آنـان جهر به بسم الله الرحمن الرحیم را انکار کرده و از گفتن اذان با آواز و قنوت در نماز صـبح منع کردند. . . حنابله به مسـجد باب الشـعیر آمده و امام آن را از جهر به بسم الله نهی کردند. او قرآنی آورد و گفت: بسم الله را از قرآن پاک کنید تا من آن را تلاوت نکنم.

ونیز در حوادث سال ۴۶۹ه. ق می‌نویسد:

فی هـذه السـنة ورد بغـداد أبونصـر بن الأسـتاذ أبی‌القاسم القشـیری حاجّاً، و جلس فی المدرسة النظامیة یعظ الناس، و فی رباط شـیخ الشیوخ، و جری له مع الحنابلة فتن؛ لانّه تکلّم علی مذهب الأشعری، و نصره و کثر اتباعه و المتعصبون له، و قصد خصومه من الحنابلة و من تبعهم، سوق المدرسة النظامیة، و قتلوا جماعة.(۲)

۱- الکامل فی التاریخ، ج۹، ص ۶۱۴.

۲- همان، ج۱۰، ص ۱۰۴.

ص:۱۰۳

در این سال ابونصر بن استاد ابوالقاسم قشیری در حالی که حاجی شده بود وارد بغداد شد و در مدرسه نظامیه و کاروانسرای شیخ الشیوخ شروع به موعظه مردم کرد، و با حنابله درگیر شد؛ چرا که او بر مذهب اشعری سخن می‌گفت و او را یاری می‌نمود، و پیروان و متعصبان به او زیاد شدند، و [در مقابل] دشمنان او از حنابله و پیروانشان در بازار مدرسه نظامیه قصد او را کرده و جماعتی را به قتل رساندند.

ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۳ه. ق در موضوع فتنه حنابله در بغداد می‌نویسد:

وفیها عظم امر الحنابلهٔ و قویت شوکتهم، و صاروا یکبسون من دور القواد و العامهٔ، و ان وجدوا نبیذاً اراقوه، و ان وجدوا مغنیهٔ ضربوها و کسروا آلهٔ الغناء، و اعترضوا فی البیع و الشراء، و مشی الرجال مع النساء و الصبیان، فإذا رأوا ذلک سألوه عن الذی معه من هو، فاخبرهم، و إلّا ضربوه و حملوه إلی صاحب الشرطهٔ، و شهدوا علیه بالفاحشهٔ، فارهجوا بغداد.

فرکب بدر الخرشَنی و هو صاحب الشرطهٔ، عاشر جمادی الآخرهٔ، و نادی فی جانبی بغداد فی اصحاب أبی‌محمد البر بهاری الحنابلهٔ إلّا یجتمع منهم اثنان ولا یتناظروا فی مذهبهم و لایصلّی منهم امام إلّا إذا جهر ببسم الله الرحمن الرحیم فی صلاهٔ الصبح و العشاءین، فلم یفد فیهم، و زاد شرّهم و فتنتهم، و استظهروا بالعمیان الذین کانوا یأوون المساجد، و کانوا إذا مرّ بهم شافعی المذهب اعزوا به العمیان، فیضربونه بعصیّهم حتّی یکاد یموت.

ص:۱۰۴

فخرج توقیع الراضی بما یقرأ علی الحنابلهٔ ینکر علیهم فعلهم، و یوبّخهم باعتقاد التشبیه و غیره، فمنه تارهٔ انّکم تزعمون انّ صورهٔ وجوهکم القبیحهٔ السمجهٔ علی مثال ربّ العالمین، و هیئتکم الرذلهٔ علی هیئته، و تذکرون الکفّ و الأصابع و الرجلین و النعلین و المذهّبین، و الشعر القطط و الصعود إلی السماء و النزول إلی الدنیا، تبارک الله عمّا یقول الظالمون و الجاحدون علواً کبیراً. ثمّ طعنکم علی خیار الأئمهٔ و نسبتکم شیعهٔ آل محمد (ص) إلی الکفر و الضلال، ثم استدعاؤکم المسلمین إلی الدین بالبدع الظاهرهٔ و المذاهب الفاجرهٔ التی لاتشهد بها القرآن، و انکارکم زیارهٔ قبور الأئمهٔ، و تشنیعکم علی زوّارها بالابتداع، و انتم مع ذلک تجتمعون علی زیارهٔ قبر رجل من العوام لیس بذی شرف ولا نسب ولا سبب برسول الله (ص) ، و تأمرون بزیارته و تدّعون له معجزات الأنبیاء و کرامات الأولیاء، فلعن الله شیطاناً زیّن لکم هذه المنکرات و ما اغواه.(۱)

و در این سال امر حنابله بالاـ گرفت و شوکتشان تقویت شد و شروع به هجوم آوردن به خانه‌های نیروهای انتظامی و عموم مردم نمودند و اگر نبیذی پیدا می‌کردند آن را بر زمین می‌ریختند، و اگر آوازه خوانی پیدا می‌کردند او را کتک زده و وسیله آوازخوانی او را می‌شکستند، و مانع کسب و کار مردم و حرکت کردن مردان با زنان و بچه‌ها می‌شدند، و اگر مشاهده می‌کردند که زن و مرد با هم راه می‌روند از مرد سؤال می‌کردند که زنی که همراه توست کیست، و اگر جواب صحیح می‌داد با او کاری نداشتند وگرنه او را کتک زده و

۱- الکامل، ابن اثیر، ج۸، ص ۳۰۸ حوادث سال ۳۲۳ .

ص:۱۰۵

دستگیر نموده و به نزد رئیس پلیس می‌بردند و بر او گواهی به فاحشه‌گری می‌دادند. لذا بدین جهت در بغداد آشوب به پا شد.

«بـدر خرشـنی» رئیس پلیس بغداد در روز دهم جمادی الثانی سوار بر مرکب شد و در دو طرف بغداد خبر داد که هیچ‌کس حتی دو نفر از اصـحاب ابومحمّـد بربهاری از حنابله حق اجتماع ندارنـد و نمی‌تواننـد در مـذهبشان مناظره نماینـد، و از آنان امامی نمی‌تواند نمـاز گـذارد مگر آنکه (بسم الله الرحمن الرحیم) را بـا جهر در نمـاز صـبح و مغرب و عشـا تلاوت نمایـد. ولی این تهدیـد در آنان تأثیری نداشت و شرّ و فتنه آنان بیشتر شد و از کورانی که به مسجد پناه برده بودند کمک گرفتند، و چون شخصی شافعی مذهب بر آنان گذر می‌کرد کوران را بر او تحریک کرده و تا سر حدّ مرگ او را با عصایشان کتک می‌زدند.

توقیعی از جانب «راضـی بالله» خلیفه عباسـی صادر شد و در آن به حنابله خطاب کرده و از عملکرد آنان اظهار نارضایتی نموده و به جهت اعتقاد به تشبیه و دیگر عقاید توبیخ شدند؛ و از آن جمله اینکه شـما گمان می‌کنید که صورت‌های قبیح و زشت شـما همانند پروردگار عالمیان است، و هیئت پست شـما هماننـد هیئت خـداست، و اینکه شـما برای خدا کف دست و انگشـتان و پاها و دو نعل طلاکوب وموهای فرفری و رفتن به آسـمان و آمـدن از آن به دنیا را قائل هستید، خداوند از آنچه ظالمین و منکران می‌گویند بسـیار بلندتر و بالاتر است. سـپس طعن شما بر بهترین امامان و نسبت شما شیعه آل محمّد (ص) را به کفر و ضلال، و دعوت شما مسلمانان را به دین با بدعت‌های ظاهر و مذاهب پستی که قرآن به آن گواهی

ص:۱۰۶

نداده است، و انکار شما زیارت قبور ائمه و نسبت ناروا دادن به زائرین آنها به بدعت‌گزاری، در حالی که شما بر زیارت قبر مردی از عوام که هیچ‌گونه شرف و نسبت و سببی با رسول خدا (ص) ندارد اجتماع کرده و مردم را به زیارت او دعوت نموده و برای او ادعای معجزات و کرامات انبیا را دارید، پس لعنت خدا بر شیطانی که این منکرات را برای شما زینت داده و گمراهتان نموده است.

ص:۱۰۷

ابن تیمیه، تکفیری قرن هشتم

اشاره

مرحله چهارم فکر تکفیری افراطی مربوط به قرن هشتم هجری و شخص ابن تیمیه حرانی است.

وی یکی از کسانی است که مورد توجّه خاص وهابیان قرار گرفته وبرای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می گیرد.

وهابیان برای او کنگره‌های علمی گرفته وکتاب‌هایی در مدح ومنزلت وشخصیت علمی‌اش تألیف نموده‌اند. ودر حقیقت او را مؤسّس مذهب خود می‌دانند؛ اگرچه آنان در ظاهر این مطلب را اظهار نکرده وخود را سلفی می‌نامند.

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته‌اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرانی، الحنبلی، است.

ص:۱۰۸

در شهر حرّان در سال ۶۶۱ه. ق متولد شد ودر سال ۷۲۸ه. ق در دمشق وفات یافت. در خانه‌ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم‌دار مذهب حنبلی بوده‌اند.(۱)

او بعد از شش سال با سایر خانواده‌اش از شهر خود -به جهت هجوم تاتار- هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت وبه تربیت دانش‌پژوهان پرداخت.

شروع تحصیل

ابتدا نزد پدرش مشغول به‌تحصیل شد. و سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده واز آنان بهره‌مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

۱. احمد بن عبدالدائم مقدسی.

۲. ابو زکریّا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.

۳. ابن ابی‌الیسر تنوخی.

۴. عبدالله بن محمّد بن عطاء حنفی.

۵. ابو زکریّا کمال الدین یحیی بن ابی‌منصور بن ابی‌الفتح حرّانی.

۶. عبدالرحمان بن ابی‌عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.

و نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:

۱. امّ العرب، فاطمه، بنت ابی‌القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن‌عساکر.

۱- تذکرة الحفاظ، ج۴، ص۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج۷، ص۱۵؛ شذرات الذهب، ج۶، ص۸۰.

ص:۱۰۹

۲. امّ الخیر، ستّ العرب، بنت یحیی بن قایماز.

۳. زینب، بنت احمد مقدسیّه.

۴. زینب بنت مکّی حرانیه.

آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (م۶۴۹ه. ق) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد.(۱)

جرأت وجسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد ونشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آنکه بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست ودرسش را در زمینه‌های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه وعقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج‌سلیقگی وانحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمانان برآمد وبا تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا ونظرات اعتقادی وفقهی‌اش برای او مشکل‌ساز شد. در جواب نامه‌ها وسخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمانان سازگاری نداشت -از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و. . . - ابراز می‌کرد.

وقتی افکار وعقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته واز نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می‌گوید:

در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا

۱- ابن تیمیه حیاته وعقایده ، ص ۵۷.

ص:۱۱۰

همه متّفق شدنـد که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش برنـدارد او را زنـدانی کننـد، لـذا با حضور قضات او را به قلعه‌ای در مصـر فرستادند. شمس‌الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده وسپس او را به زندان معروفی به نام «جبّ» منتقل ساختند. . .(۱)

وی می گوید:

در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نائب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شـد که ابن‌تیمیه از زنـدان آزاد گردد؛ البته به شـرطی که از عقایـد خود برگردد. کسـی را نزد او فرسـتادند وبـا او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آنکه او را در روز جمعه ۲۳ ربیع‌الاوّل از زندان آزاد کرده ومخیّر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت.

در سال ۷۰۷ه. ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضدّ او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر (ص) گستاخی می‌کند، لذا نامه‌ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضـی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آنکه سال ۷۰۹ه. ق او را به

۱- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱۴، ص ۴.

ص:۱۱۱

اسکندریه تبعید کردند. درآنجا هشت ماه توقف کرد وبعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ه. ق به قاهره بازگشت وتا سال ۷۱۲ه. ق در آنجا اقامت داشت تا آنکه به شام بازگشت. (۱)

ابن تیمیه در سال ۷۱۸ه. ق در شام، کرسی تدریس وافتاء را بر عهده گرفت ودر آن جا نیز فتاوا وعقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما وقضات ودستگاه حاکم رسید، او را خواستند ودر قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ه. ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ه. ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود ونشر آن، در همان قلعه سابق محبوس وتحت نظر قرار گرفت. در آن مدّت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن ومطالعه ممنوع گشت، وهر نوع کتاب، قلم ودواتی که نزد او بود، از او گرفته شد.(۲)

یافعی می‌گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ درحالی‌که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات وکاغذ محروم شده بود.(۳)

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا وشکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ وناگوار بود. لذا آنان را به فکر واندیشه انتقام واداشت ودر سال‌های پایانی قرن پنجم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام) از سوی پاپ رم، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر

۱- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱۴، ص ۵۲.

۲- المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

۳- مرآهٔ الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

ص:۱۱۲

ضـد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسـلمانان سازند وبه دنبال آن در جنگ‌های مشـهور صـلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ –۶۹۰) به طول انجامید، میلیون‌ها کشـته وزخمی بر جای ماند. در همان زمانی که مصـر وشام سـخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسـلامی بـا طوفـانی مهیب‌تر؛ یعنی حمله مغولاـن به رهبری چنگیز مواجه گردیـد که آثار ارزشـمند اسـلامی را نابود ویا غارت کردند.

وپنجـاه سال بعـد از آن (۶۵۶ه. ق) توسـط هلاـکو نواده چنگیز، بغـداد به خـاک وخون کشـیده شـد وطومار خلافت عباسـی در هم پیچید. وسپس بر حلب وموصل (۶۵۷ – ۶۶۰ه. ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود.

ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنّت می‌نویسد: «مصائب وارده بر مسلمانان از سوی مغول آن‌چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آنها نیست وای کاش مادر مرا نمی‌زائید» .(۱)

گفتنی است که در طول سـلطه مغول، فرسـتادگان سلاطین همواره می‌کوشیدند با جلب نظر مغولان وهمدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار ومار کنند.

افزون بر اینکه مادر وهمسر هلاکو وسردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند.

و همچنین اباقاخان (۶۶۳ – ۶۸۰ه. ق) فرزنـد هلاکو با دختر امپراتور روم شـرقی ازدواج کرد وبا پاپ وسـلاطین فرانسه وانگلیس بر ضد مسلمانان متحد شدند وبه مصر وشام لشکر کشیدند.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

ص:۱۱۳

و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ – ۶۹۰ه. ق) به وسوسه وزیر یهودی‌اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه وتبدیل آن به بت‌خانه افتاد ومقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوشبختانه با بیماری ارغون وقتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. الحمد لله.

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب وتاب این درگیری‌های ویرانگر می‌سوخت ومسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق وغرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه‌های وهابیت دست به نشر افکار خود زد وشکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد.

شوکانی از علمای بزرگ اهل سنّت می گوید:

صرح محمّد بن محمّد البخاری الحنفی المتوفی سنۀ ۸۴۱ بتبدیعه ثمّ تکفیره، ثمّ صار یصرح فی مجلسه: أن من أطلق القول علی ابن تیمیه أنه شیخ الإسلام فهو بهذا الاطلاق کافر. (۱)

محمّد بن محمّد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت گذاری وتکفیر ابن تیمیه بی‌پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه «شیخ الاسلام» اطلاق کند، کافر است.

نمونه‌هایی از تکفیر ابن تیمیه

اشاره

ابن تیمیه افراد وگروه‌ها ومذاهب بسیاری را تکفیر کرده واز دین خارج نموده است. ما در این موارد درصدد نقد و بررسی سخنان وی نیستیم بلکه تنها برای اثبات افراطگری وی در تکفیر به نمونه‌هایی اشاره می کنیم.

۱- البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰.

ص:۱۱۴

۱. تکفیر کسی که بین خود وخدا واسطه قرار داده واو را بخواند

ابن تیمیه می گوید:

از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، مرا بر دشمنم یاری نما، وامثال این درخواست‌ها که تنها خداوند بر آن قادر است.(۱)

۲. تکفیر کسی که یکی از ارکان اسلام را به کلی ترک کند

ابن تیمیه مدعی تکفیر تارک نماز است هر چند منکر آن نباشد وی می گوید:

والمشهور المأثور عن جمهور السلف من الصحابهٔ والتابعین تکفیر تارک الصلاهٔ.(۲)

آنچه به طور مشهور از جمهور سلف از صحابه وتابعین رسیده تکفیر ترک‌کننده نماز است.

او می گوید:

انّ هذه المسألهٔ مبنیهٔ علی ارتباط الظاهر بالباطن، وهو کون الإیمان قولا وعملا واعتقاداً، والأدلهٔ علی هذا الأصل کثیرهٔ. . .(۳)

این مسأله مبتنی بر ارتباط ظاهر به باطن است وآن اینکه ایمان قول وعمل واعتقاد می‌باشد وادله بر این اصل بسیار است. . .

او درباره آیه:

(فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاهَٔ وَ آتَوُا الزَّکاهَٔ فَإِخْوانُکُمْ فِی الدِّینِ وَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ) (توبه: ۱۱)

۱- الهدیهٔ السنیهٔ، ص ۴۰.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۹۷؛ ج ۲۸، ص ۳۰۸.

۳- همان، ج ۷، ص ۶۱۱.

ص:۱۱۵

ولی اگر توبه کننـد و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شـما هسـتند و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند (و می‌اندیشند) شرح می‌دهیم.

می گوید:

علّق الأخوۀ فی الدین علی نفس إقام الصلاۀ وإیتاء الزکاۀ، کما علق ذلک علی التوبۀ من الکفر، فإذا انتفی ذلک انتفت الأخوۀ.(۱)

برادری در دین را بر نفس اقامه نماز وپرداخت زکات معلق نموده، همان‌گونه که آن را بر توبه از کفر معلق داشـته است. لـذا هرگاه اینها منتفی شود برادری نیز منتفی می گردد.

۳. تکفیر مخالف متواتر واجماع

ابن تیمیه می گوید:

والکفر انّما یکون بانکار ما علم من الدین ضرورۀ أو بانکار الأحکام المتواترۀ والمجمع علیها ونحو ذلک.(۲)

کفر با انکار چیزی که ضروری بودنش معلوم است ونیز با انکار احکام متواتر واجماعی وامثال آنها حاصل می‌شود.

او در تعریف اجماع می گوید:

بانّه ان یجتمع علماء المسلمین فی عصر من العصور علی حکم من الأحکام.(۳)

اجماع آن است که علمای مسلمانان در عصری از عصرها بر حکمی از احکام اجتماع کنند.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۷، ص۶۱۳.

۲- همان، ج۱، ص ۱۰۶.

۳- همان، ج ۲۰، ص ۱۰.

ص:۱۱۶

او در جایی دیگر می گوید:

والتحقیق انّ الاجماع المعلوم یکفر مخالفه، کما یکفر مخالف النص بترکه، لکن هـذا لا یکون إلاّ فیما علم ثبوت النص به. وامّا العلم بثبوت الاجماع فی مسألهٔ لا ـ نصّ فیها فهـذا لا ـ یقع. وامّـا غیر المعلـوم فیمتنع تکفیره. وحینئـذ فالإجماع مع النص دلیلا ـ ن کالکتاب والسنهٔ.(۱)

تحقیق آن است که مخالفت با حکمی که اجماع بر آن معلوم است موجب کفر می‌شود همان‌گونه که مخالف با نصّ به ترک آن کافر می گردد، ولی این در صورتی است که ثبوت نصّ به اجماع معلوم باشد ولی علم به ثبوت اجماع در مسأله‌ای که در آن نصی نیست، واقع نمی‌شود ودر مورد غیر معلوم تکفیر ممتنع است. لذا اجماع همراه با نصّ همچون کتاب وسنّت، دو دلیلند.

او در استدلال بر این مدعا به این آیه استدلال می کند:

(وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً) (نساء:۱۱۵)

کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، واز راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ وبه دوزخ داخل می کنیم؛ و (جهنم) جایگاه بدی است.

۴. تکفیر متشبّه به کفار

ابن تیمیه بعد از نقل حدیث «من تشبه بقوم فهو منهم» (۲)؛ «هر کس خودش را به قومی شبیه کند از آن قوم خواهد بود» ، می گوید:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۹، ص ۲۷۰.

۲- سنن ابی داود، ح ۴۰۳۱.

ص:۱۱۷

وهذا الحدیث اقلّ احواله ان یقتضی تحریم التشبه بهم، وان کان ظاهره یقتضی کفر المتشبه بهم، کما فی قوله: (وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) ، (مائده: ۵۱) .(۱)

این حدیث کمترین دلالتش تحریم تشبه به کفار است گرچه ظاهر آن مقتضی کفر کسانی است که خود را به کفار شبیه می‌کنند همان‌گونه که در قول خداوند به آن اشاره شده آنجا که می‌فرماید: (و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند) .

ودر جایی دیگر می گوید:

. . . امّا العید وتوابعه فانّه من الدین الباطل، الملعون اهله، والموافقهٔ فیه موافقهٔ فیما یتمیزون به من اسباب سخط الله وعقابه.(۲)

. . . امّا عید وتوابع آن از دین باطل است که اهل آن ملعون می‌باشد، وموافقت با آن از اسباب غضب وعقاب الهی است.

۵. تکفیر کسی که یهود ونصارا را تکفیر نکند

ابن تیمیه می گوید:

فمن لم یکفر الیهود والنصاری أو شکّ فی کفرهم أو سوغ اتباع دینهم أو صحّح ما هم علیه من اعتقادات باطلهٔ فهو کافر.(۳)

کسی که یهود ونصارا را تکفیر نکند یا در کفر آنان شک نماید یا پیروی از دین آنها را جایز دانسته یا اعتقادات باطل آنها را تصحیح نماید، کافر است.

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، صص۲۳۷ و ۲۳۸.

۲- همان، صص ۴۷۱ و ۴۷۲.

۳- مجموع الفتاوی، ج۲، ص۳۶۷؛ ج۱۲، صص۳۳۷ و ۳۳۸.

ص:۱۱۸

۶. تکفیر دوستان کفار

ابن تیمیه می گوید:

ومن تولّی أمواتهم وأحیائهم بالمحبهٔ والتعظیم والموافقهٔ فهو منهم. . . (۱)

هر کس به مردگان وزندگان از کفار محبت ورزد وآنان را تعظیم کرده وموافقت نماید از جمله آنان است. . .

او در این حکم به این آیه تمسک کرده است:

(یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لاـ تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصـاری أَوْلِیـاءَ بَعْضُ هُمْ أَوْلِیـاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَـإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لاـ یَهْـدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ) (مائده: ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود ونصاری را ولّی (و دوست وتکیه گاه خود،) انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند؛ وکسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیّت ستمکاران را هدایت نمی کند.

۷. تکفیر فلاسفه

ابن تیمیه می گوید:

القسم الثالث -من مذاهب الفلاسفهٔ- وهم الإلهیون، وهم المتأخّرون، مثل سقراط وافلاطون وأرسطاطالیس، وهم القائلون بقدم العالم وصدوره عن علهٔ قدیمهٔ، وهؤلاء وان کانوا مقرّین بمبدع هذا العالم، إلاّ انّ حقیقهٔ قولهم هو تعطیل

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۸، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

ص:۱۱۹

صانع هـذا العالم، وقـد اشـتمل مـذهبهم علی کثیر من الکفریات، وهؤلاء هم الـذین اخذ عنهم المتفلسـفهٔ الذین وجدوا بعد الإسـلام، کابن سینا والفارابی وامثالهما.(۱)

قسم سوم از مذاهب فلاسـفه همان الهیون متأخر همچون سـقراط وافلاطون وارسـطاطالیس است که معتقد به قدیم بودم عالم وصادر شدن آن از علت قدیم می‌باشد. این افراد گرچه به خالق این عالم اقرار دارند ولی حقیقت قول آنان تعطیل صانع این عالم است، لذا مذهب آنان مشتمل بر بسیاری از کفریات می‌باشد. وآنان همان کسانی هسـتند که فلاسفه اسلامی همچون ابن سینا وفارابی وامثال آن دو، مطالب را از آنها گرفته‌اند.

همچنین می گوید:

انّ هؤلاء المتفلسفهٔ کفار یجب قتلهم باتفاق أهل الإیمان(۲)

این مدعیان فلسفه کافرند وکشتن آنها به اتفاق اهل ایمان واجب است.

او در توجیه حکم به کفر فلاسفه می گوید:

وتُنکر الفلاسـفه معاد الابدان، فیقولون: انّ النعیم والعذاب لایکون إلّا علی الروح وانّ البدن لا ینعم ولا یعذب، ویدعون انّ ما ورد فی المعاد البدنی من نصوص القرآن والسنهٔ انّما هی

۱- مجموع الفتاوی، ج۱۲، ص۵۱۶، منهج ابن تیمیه فی مسألهٔ التکفیر، صص ۳۵۱و۳۵۲.

۲- مجموع الفتاوی، ج۴، ص۲۸۳؛ ج۹، ص۳۹، منهج ابن تیمیه فی مسألهٔ التکفیر، ص۳۵۲.

ص:۱۲۰

امثال ضربت لنفهم المعاد الروحانی، وهذا کفر ومن یقول بذلک کافر؛ فانّ النبی (ص) قد بیّن ذلک بیاناً شافیاً قاطعاً للعذر، وتواتر ذلک عند أمّته خاصها وعامها.(۱)

فلاسفه منکر معاد جسمانی‌اند و می‌گویند: نعمت وعذاب تنها روحانی است وبدن، نعمت وعذاب داده نمی‌شود وادّعا می‌کنند آنچه از نصوص قرآن وسنت در مورد معاد جسمانی وارد شده همگی ضرب المثلی برای فهم معاد روحانی است. واین حرف، کفر است وهر کس قائل به آن باشد کافر می‌باشد؛ زیرا پیامبر (ص) آن را به طور روشن وکافی به نحوی که انسان عذر نداشته باشد بیان نموده ونزد خاص وعام امّت اسلامی متواتر است.

ونیز در این زمینه می‌گوید:

ادّعوا انّ الملائکة هی العقول العشرة وانّها قدیمة ازلیّة، وانّ العقل ربّ ما سواه وانّ هذا العقل قدیم صدر عن علة موجبة بذاته، وانّه صدر عنه عقل ثمّ عقل ثمّ عقل، إلی تمام عشرة عقول وتسعة انفس، واثبتوا جواهر قائمة بنفسها ازلیة مع الربّ لم تزل ولا تزال معه لم تکن مسبوقة بعدم... وهذا کفر باتفاق اهل الملل کلهم. (۲)

آنان مدعی‌اند که ملائکه همان عقول عشره‌اند که قدیم وازلی می‌باشند واینکه عقل، پروردگار ماسوی الله است، واین عقل، قدیم بوده واز علت واجب بالذات صادر شده است. واز این عقل عقول دیگر تا ده عقل ونه نفس به وجود آمده است. آنان جواهر قائم به

۱- مجموع الفتاوی، ج۴، صص۳۱۴ و ۳۱۵.

۲- همان، ج۹، صص۱۰۴ و ۱۰۵.

ص:۱۲۱

ذات وازلی همراه با پروردگار همیشگی را ثابت کرده‌اند که مسبوق به عدم نیست. . . واین حرف به اتفاق اهل ملل کفر است.

۸. تکفیر قائلین به وحدت وجود وصوفیه

ابن تیمیه با فهمی که خود از وحدت وجود دارد و آن را معنا می‌کند درباره قائلین به آن می‌گوید:

انّ اصحاب وحدهٔ الوجود فرقهٔ امتدت وکملت الحاد الجهمیهٔ الأولی أتباع الجهم بن صفوان؛ إذ انّ الأولین قالوا بانّ الله مخالط المخلوقات وهؤلاء جاءوا بما هو اعظم فقالوا: انّ الله هو عین المخلوقات، فکان هذا الکفر والإلحاد مکملا للتجهم الأوّل. . . انّ هذه الطائفهٔ هی القائلهٔ: إنّ وجود الکائنات هی عین وجود الله تعالی لیس وجودها غیره ولا شیء سواه البتهٔ. . .(۱)

قائلین به وحدت وجود فرقه‌ای هستند که حرف‌هایشان امتداد الحاد وکفر فرقه جهمیه یعنی پیروان جهم بن صفوان است؛ زیرا آنان معتقد بودند که خداوند با مخلوقاتش مخلوط است، ولی اینها حرفی بالاتر می‌زنند و می گویند: خداوند عین مخلوقات می‌باشد، واین کفر والحاد مکمّل عقاید جهمیه اوّل است. . . این طایفه همان کسانی هستند که می گویند: وجود مخلوقات عین وجود خداوند متعال است ووجودی غیر از او ندارند وچیزی به جز او نیست. . .

او ابن عربی، تلمسانی، ابن فارض، صدر الدین قونوی وعده‌ای دیگر را از سران صوفیه دانسته ودرباره آنها می گوید:

۱- مجموع الفتاوی، ج۲، ص ۱۴۰.

ص:۱۲۲

. . . انّ هؤلاء ملاحدهٔ كفار، يستتابون فإن تابوا و إلّا ضربت اعناقهم.(۱)

. . . همانا این افراد ملحد وکافرند که باید توبه نمایند، واگر توبه نکردند باید گردن آنها زده شود.

۹. تکفیر استغاثه کننده به اولیا

ابن تیمیه می گوید:

از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن وامثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد.(۲)

در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می گردد» .(۳)

نصیحت ذهبی به ابن تیمیه

شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، متوفای ۷۴۸ه. ق از بزرگان رجالی اهل سنت است. او که شاگرد ابن تیمیه بوده هنگامی که مشاهده می کند استادش درصدد تکفیر و تفسیق مسلمانان است، درصدد نصیحت او برآمده و نکاتی را به او تذکر می‌دهد. این نصیحت نامه که به نام

۱- مجموع الفتاوی، ص۴۹۰؛ ج۳، ص۳۹۴، منهج ابن تیمیهٔ فی مسألهٔ التکفیر، صص۳۹۹و ۴۰۰.

۲- الهدیّهٔ السنیّهٔ، ص۴۰.

۳- زیارهٔ القبور، صص۱۷و ۱۸.

ص:۱۲۳

«النصیحهٔ الذهبیهٔ الی ابن تیمیهٔ» معروف است جداگانه با تحقیق چاپ شده است. اینک متن آن با ترجمه و تحقیق در اینجا آورده می‌شود؛

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله علی ذلّتی، یا ربّ ارحمنی و أقلنی عثرتی و احفظ علی ایمانی، و احزناه علی قلهٔ حزنی، وا أسفاه علی السنهٔ و ذهاب اهلها، و اشوقاه إلی اخوان مؤمنین یعاونوننی علی البکاء، وا حزناه علی فقد اناس کانوا مصابیح العلم و اهل التقوی و کنوز الخیرات. آه علی وجود درهم حلال و أخ مؤنس.

طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس، و تباً لمن شغله عیوب الناس عن عیبه، إلی کم‌تری القذاهٔ فی عین اخیک و تنسی الجذع فی عینک؟ إلی کم تمدح نفسک و شقاشقک و عباراتک و تذم العلماء و تتبع عورات الناس مع علمک بنهی الرسول (ص) : (لاتذکروا موتاکم إلاّ بخیر؛ فانّهم قدأفضوا إلی ماقدموا) (۱)، بلی اعرف انّک تقول لی لتنصر نفسک، انّما الوقیعهٔ فی هؤلاء الذین ماشمّوا رائحهٔ الإسلام ولا عرفوا ما جاء به محمّد (ص) و هو جهاد، بلی والله عرفوا خیراً ممّا إذا عمل به العبد فقد فاز و جهلوا شیئاً کثیراً ممّا لایعنیهم. و: (من حسن اسلام المرء ترکه مالایعنیه) . (۲)

یا رجل! بالله علیک کفّ عنّا؛ فانّک محجاجٌ علیم اللسان لاتقرّ و لاتنام، ایاکم و الأغلوطات فی الدین. کره نبیّک (ص) المسائل وعابها و نهی عن کثرهٔ السؤال و قال: (انّ اخوف ما اخاف علی

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ماینهی من سبّ الأموات و. . .

۲- صحیح ترمذی، کتاب الزهد، باب ۱۱.

ص:۱۲۴

امّتی کـل منـافق علیم اللسان) .(۱)و کثرة الکلام بغیر دلیـل تقسـی القلب إذا کـان فی الحلال و الحرام فکیف إذا کـان فی العبارات الیونسیة و الفلاسفة و تلک الکفریات التی تعمی القلوب! والله قدصرنا ضحکة فی الوجود. فإلی کم تنبش دقائق الکفریات الفلسفیة لنردّ علیها بعقولنا. یا رجل! قد بلعت سموم الفلاسفة و مصنفاتهم مرّات، و بکثرة استعمال السموم یُدْمِنُ علیها الجسم و تکمن والله فی البدن. و اشوقاه إلی مجلس فیه تلاوة بتدبّر، و خشیة بتذکر، و صمت بتفکّر. واهاً لمجلس یذکر فیه الأبرار. فعند ذکر الصالحین تنزل الرحمة، لا عند ذکر الصالحین یُذکرون بالإزدراء و اللعنة. کان سیف الحجاج و لسان ابن حزم شقیقین واخَیْتَهما. بالله خلّونا من ذکر بدعة الخمیس و اکل الحبوب، وجدوا فی ذکر بدع کنّا نعدها رأساً من الضلال قد صارت هی محض السنة و اساس التوحید، و من لم یعرفها فهو کافر أو حمار، و من لم یکفّر فهو اکفر من فرعون. و تعد النصاری مثلنا. والله فی القلوب شکوک ان سلم لک ایمانک بالشهادتین فانت سعید.

یا خیبة من اتبعک فانّه مُعرّض للزندقة و الانحلال، و لاسیّما إذا کان قلیل العلم و الدین باطولیّاً شهوانیاً، لکنّه ینفعک و یجاهد عنک بیده و لسانه و فی الباطن عدوّ لک بحاله و قلبه. فهل معظم أتباعک إلاّ قعید مربوط خفیف العقل، او ناشف صالح عدیم الفهم، فان لم تصدقنی ففتّشهم وزنهم بالعدل.

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲.

ص:۱۲۵

یامسلم! اقدم حمار شهوتک لمدح نفسک، إلی کم تصادقها و تعادی الأخیار؟ إلی کم تصدقها و تزدری بالأبرار، إلی کم تعظمها و تصغر العباد، إلی متی تخاللِها و تمقت الزهاد، إلی متی تمدح کلامک بکیفیهٔ لاتمدح بها والله احادیث الصحیحین. یا لیت احادیث الصحیحین تسلم منک بل فی کل وقت تغیّر علیها بالتضعیف و الإهدار او بالتأویل و الإنکار.

أما آن لک ان ترعوی؟ أما حان لک ان تتوب و تنیب؟ أما انت فی عشر السبعین و قد قرب الرحیل. بلی والله ما أذکر انّک تذکر الموت، بل تزدری بمن یذکر الموت، فما اظنّک تقبل علی قولی و لاتُصغی إلی وعظی، بل لک همّهٔ کبیرهٔ فی نقض هذه الورقهٔ بمجلدات و تقطع لی أذناب الکلام، ولاتزال تنتصر حتّی اقول لک و البتهٔ سکتت.

فإذا کان هذا حالک عندی و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فکیف یکون حالک عند اعدائک، و أعدائک والله فیهم صلحاء و عقلاء و فضلاء، کما انّ اولیائک فیهم فجرهٔ و کذبهٔ و جهلهٔ و بطلهٔ و عور و بقر.

قد رضیت منک بأن تسبّنی علانیهٔ و تنتفع بمقالتی سراً: (رحم الله امرأً اهدی إلی عیوبی) ، فانّی کثیر العیوب، عزیز الذنوب، الویل لی ان أنا لا ـ أتوب، و وافضیحتی من علاّم الغیوب، و دوائی عفوالله و مسامحته و توفیقه و هدایته، و الحمدلله ربّ العالمین، و صلّی الله علی سیّدنا محمّد خاتم النبیین و علی إله و صحبه اجمعین.

ص:۱۲۶

به نـام خداونـد بخشاینـده بخشایشـگر. سـتایش مخصوص خداونـد است بر ذلّت من، ای پروردگـار من! به من رحم کن و لغزشم را بپوشان و ایمان را برایم حفظ کن. وای از کمی حزنم، و تأسف بر سـنت و رفتن اهلش. و چه قدر مشـتاق برادران مؤمن هستم تا مرا بر گریسـتن یاری دهنـد، و چه قدر بر از دست دادن مردانی که چراغ‌های علم و اهل تقوا و گنج‌های خیرات بوده‌اند محزونم. آه که چه قدر حسـرت وجود درهم حلال و برادر همدم می‌خورم. خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیوب مردم بازدارد، و بدا به حـال کسـی که عیوب مردم او را از عیوب خودش بـازدارد. تـا به کی خاشاك را در چشم برادرت می‌بینی ولی تنه درخت را در چشم خـودت مشاهـده نمی‌کنی؟ تـا به کی خـود و گفتـار و عبـارات خود را مـدح می‌کنی و علمـا را مـذمت می‌نمـایی و به دنبـال لغزش‌های مردم می‌باشـی در حالی که می‌دانی پیامبر (ص) از این کار نهی کرده است آن جا که می‌فرماید: (مردگان خود را جز به خیر یاد نکنید؛ زیرا آنان به آنچه که پیش فرستاده بودند رسیدند) .

آری، می‌دانم که جواب مرا می‌دهی تا خودت را یاری کنی، که مصیبت در مورد کسانی است که بویی از اسلام نبرده و از شریعت محمّـد (ص) اطّلاعی ندارنـد، در حالی که این امر جهاد است. آری، به خدا سوگند! مقداری از خیر را شـناختند که اگر بنده به آن عمل می‌کرد پیروز می‌شـد ولی نسـبت به بسـیاری از امور که خداونـد از آنها نخواسـته جاهل شدنـد. و در حـدیث است: (از خوبی اسلام انسان این است که چیزی را که بی‌معناست ترک کند)

ص:۱۲۷

ای مرد! تو را به خدا سوگند! دست از ما بردار؛ زیرا تو اهل محاجّه می‌باشی با زبانی گویا که قرار نداشته و آرام ندارد، و بپرهیز از غلط کاری در دین. پیامبر (ص) از ورود در مسائلی کراهت داشت و عیب گرفت و از زیاد سؤال کردن نهی کرد و فرمود: (بیشترین خوفم بر امتم از منافقی است که زبان گویا دارد) . و زیاد حرف زدن بدون دلیل، قلب را می‌میراند اگر در حلال و حرام باشد تا چه رسد به عبارات یونسیه و فلاسفه و این کفریاتی که قلب را کور می‌کند.

به خدا سوگند که ما در عالم وجود مضحکه شده‌ایم. پس تا به کی دقایق کفر یا فلسفی را نبش می‌کنی تا با عقولمان آنها را ردّ کنیم. ای مرد! تو سمّ‌های فلاسفه و مصنفات آنها را چندین مرتبه بلعیده‌ای و با زیاد استعمال کردن سمّ، جسم با آن فربه شده و به خدا سوگند که در بدن جای می‌گیرد. چه قدر مشتاق مجلسی هستم که در آن قرآن با تدبر و خشیت با تذکر و سکوت با تفکر باشد. و چه مقدار مشتاق مجلسی هستم که در آن ذکر نیکان باشد؛ چرا که هنگام یاد صالحان برکت نازل می‌شود، نه اینکه هنگام ذکر صالحان آنها را با خواری و لعن یاد کنیم. در سابق شمشیر حجاج و زبان ابن حزم مثل دو برادر بودند که هر دو را با هم جمع کردی.

به خدا سوگند! ما را از ذکر بدعت خمیس و خوردن حبوب رها کن. آنان را در ذکر بدعت‌هایی یافتند که از اصل ضلالت بود، ولی الآن به عنوان سنت اصیل و اساس توحید مطرح شده که هر کس آن را نشناسد کافر یا الاغ است، و کسی که تکفیر نکند از فرعون کافرتر می‌باشد و مسیحیان مثل ما به حساب می‌آیند. به خدا سوگند! در قلب‌ها شک‌هایی است که اگر ایمانت با شهادتین برای

ص:۱۲۸

تو سالم بماند تو به سعادت رسیده‌ای. ای خسران بر کسی که از تو پیروی کرده و در معرض کفر و از هم پاشیدن قرار گرفته است، خصوصاً در صورتی که دارای علم و ایمان اندک با آرزوهای دراز و شهوانی باشد، ولی چنین شخصی تو را نفع می‌دهد و می‌تواند از تو با دست و زبانش دفاع کند در حالی که در باطن با حال و قلبش دشمن توست. آیا بیشتر پیروانت افراد زمین‌گیر و غیرمستقل و کم‌خرد یا افراد صالح بی‌فهم و شعور نیستند؟ ! اگر مرا تصدیق نمی‌کنی تفتیش کن و آنها را با ترازوی عدالت وزن نما.

ای مسلمان! الاغ شهوتت را برای مدح خود پیش انداز، تا به کی با او به صداقت رفتار می‌کنی و با نیکان دشمنی می‌نمایی؟ و تا به کی او را تصدیق می‌کنی و به نیکان عیب وارد می‌نمایی؟ ! و تا به کی او را تعظیم کرده و بندگان خدا را کوچک می‌کنی، تا به کی با او دوستی می‌کنی ولی با افراد زاهد دشمنی می‌نمایی؟ ! و تا به کی کلام و گفتار خود را می‌ستایی به حدی که - به خدا سوگند - احادیث صحیحین را ستایش نمی‌کنی؟ ! ای کاش احادیث صحیحین از زبان تو در امان می‌ماند، بلکه در هر وقتی بر آنها با تضعیف کردن و ضربه زدن به آنها و با تأویل و انکار غضب می‌کنی. آیا وقت آن نرسیده که از این کارها دست برداری؟ ! آیا وقت آن نشده که توبه کرده و بازگردی؟ ! آیا تو در دهه هفتاد خود نیستی که وقت رفتنت نزدیک است؟ ! آری به یاد ندارم که تو یاد مرگ کرده باشی، بلکه هرکس که یاد مرگ می‌کرد تو او را سرزنش می‌نمودی. گمان نمی‌کنم که حرف مرا بپذیری و به موعظه‌ام گوش فرا دهی؛ زیرا تو همّت بلندی در نقض این ورقه به چند جلد کتاب

ص:۱۲۹

داری و مرا از پیگیری سخنانم بازمی‌داری و دائماً از خود دفاع می‌کنی تا به تو بگویم من دیگر ساکت شدم.

اگر وضعیت و حال تو نزد من که برادر و دوست صمیمی من هستی این است چه رسد به حال تو نزد کسی که از دشمنان تو به حساب می‌آید. و به خدا سوگند که در میان دشمنان تو افرادی صالح و عاقل و فاضل وجود دارند، همان‌گونه که در میان دوستانت افراد فاجر و دروغ‌گو و جاهل و باطل و کور و گاو [نفهم] هستند.

من از تو راضی هستم که مرا در ملأـعام ناسزاگویی ولی از گفتار من در خفا نفع ببری، همان‌گونه که در روایت آمده: (خدا رحمت کند کسی را که عیب‌هایم را به من هدیه دهد) . من دارای عیوب بسیاری هستم، وای بر من اگر توبه نکنم، وای از مفتضح شدنم از جانب خدایی که علم غیب بسیار دارد، دوای من عفو و بخشش و گذشت و توفیق و هدایت خداست. و ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار عالمیان است و درود خدا بر آقای ما محمّد خاتم پیامبران و بر آل و تمام صحابه او.

بررسی نسخه خطی نصیحت‌نامه

اشاره

نسخه خطی این نصیحت‌نامه در «دارالکتب المصریهٔ» قاهره، با شماره (۱۸۸۲۳ ب) به خط فقیه ابن قاضی شهبهٔ، و به نقل از خط قاضی القضات برهان الدین معروف به ابن جماعه، از خط حافظ ابوسعید علائی که از خط ذهبی استنساخ کرده موجود است.

ابن قاضی شهبه، فقیه، مورّخ همان ابوبکر بن احمد بن محمّد بن عمر اسدی دمشقی شافعی است که در سال ۷۷۹ه. ق در دمشق متولد

ص:۱۳۰

شد. او متصدی فتوی و تدریس شده و در شهر خود و نیز بیت‌المقدس حدیث می‌گفت. او دارای آثاری است از قبیل: «طبقات الفقهاء الشافعیهٔ» ، «شرح منهاج الطالبین» نووی و. . . .(۱)

و ابن جماعه، همان قاضی القضات، مفسِّر، برهان الدین ابراهیم بن عبدالرحیم بن محمّد بن سعدالله بن جماعه است که در مصر، سال ۷۲۵ه. ق متولد شده است. او در سفر به شام ملازم مزّی و ذهبی بوده و از آن دو بسیار نقل کرده است، و سپس ریاست علما به او منتقل شده و متولّی قضاوت در مصر و شام می‌گردد. لذا در ترجمه‌اش او را فقیه محدث مفید. . . معرفی کرده‌اند.(۲)

و حافظ ابوسعید علائی همان فقیه اصولی ابوسعید صلاح الدین خلیل بن کیکلوی علائی دمشقی شافعی است که در سال ۶۹۴ه. ق در دمشق متولد و از بسیاری از علما استفاده نموده است. او متولّی تدریس در مدارس مختلف دمشق و قدس می‌شود، و علم حدیث را در شام و مصر و حجاز فرا گرفته و اهل فتوا و تصنیف بوده است. (۳)

از این نصیحت‌نامه نسخه‌ای دیگر در «دار المکتبهٔ الظاهریهٔ» دمشق با شماره (۱۳۴۷) وجود دارد.

شبهه

برخی می‌گویند: این نصیحت نامه از ناحیه ذهبی به ابن تیمیه صحت

۱- ر. ک: شذرات الذهب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲- الدرر الکامنهٔ، ج ۱، ص ۳۸. . .

۳- همان، ج ۲، صص ۹۰ - ۹۲؛ شذرات الذهب، ج ۶، صص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ طبقات الشافعیهٔ، ج۶، ص ۱۰۴.

ص:۱۳۱

ندارد؛ زیرا ذهبی در کتاب‌های خود استادش ابن تیمیه را مدح و ستایش کرده است. وانگهی ابن قاضی شبهه از دشمنان او بوده است. لذا شهادت و گواهی او به وجود این نصیحت‌نامه پذیرفتنی نیست.

پاسخ

اولاً: بعید به نظر نمی‌رسد که شخصی در ابتدای امر کسی را مدح کند ولی با کارهای خلافی که از او مشاهده می‌کند نظرش تغییر کرده و او را در آخر امر سرزنش نماید. و مورد ذهبی نیز از این قبیل است.

ثانیاً: از دیگر عبارات ذهبی درباره ابن تیمیه به دست می‌آید که او درباره ابن‌تیمیه تجدید نظر کرده و رأیش برگشته است.

ذهبی در رساله «بیان زغل العلم و الطلب» خطاب به شخصی می‌نویسد:

فان برعتَ فی الأصول و توابعها من المنطق و الحکمهٔ و الفلسفهٔ و آراء الأوائل و محاورات العقول و اعتصمتَ مع ذلک بالکتاب و السنهٔ و اصول السلف، و لفقت بین العقل و النقل، فما اظنّک فی ذلک تبلغ رتبهٔ ابن تیمیهٔ ولا والله تقاربها. و قد رأیت ما آل أمره الیه من الحطّ علیه و الهجر و التضلیل و التکفیر و التکذیب بحقّ و بباطل. فقد کان قبل انیدخل فی هذه الصناعهٔ منوّراً مضیئاً علی مُحَیّاه سیماء السلف، ثم صار مظلماً مکسوفاً علیه قتمهٔ عند خلائق من الناس، و دجّالا افّاکاً کافراً عند اعدائه. . .(۱)

اگر تو در اصول و توابع آن از منطق و حکمت و فلسفه و آرای

۱- بیان زغل العلم و الطلب، ص ۲۳.

ص:۱۳۲

پیشینیان و بحث‌های عقلی تخصص پیدا کردی و با اینها به قرآن و سنت و اصل سلف تمسک و اعتماد کردی و بین عقل و نقل تلفیق و جمع نمودی گمان نمی‌کنم که در این امور به رتبه ابن تیمیه برسی یا به علم او نزدیک شوی، و تو دیدی که کار او به کجا کشید و چگونه خوار شد و مطرود گشت و او را به حق و باطل به گمراهی و کفر و دروغ نسبت دادند. او قبل از آنکه در این کار وارد شود مردی نورانی و روشن بود و سیمای سلف را در چهره داشت، ولی او نزد مردم تاریک و گرفته و بسته شد و نزد دشمنانش دجال و تهمت زننده و کافر شناخته گشت. . .

حافظ ابن حجر عسقلانی از ذهبی نقل کرده که درباره ابن تیمیه گفته است:

وأنا لا اعتقد فیه عصمهٔ، بل أنا مخالف له فی مسائل اصلیهٔ و فرعیهٔ.(۱)

من در حق او اعتقاد به عصمت ندارم، بلکه من مخالف او در مسائل اصلی و فرعی می‌باشم.

۱- الدرر الکامنهٔ، ج ۱، ص ۱۵۱.

ص:۱۳۳

محمد بن عبدالوهاب، تکفیری قرن دوازدهم

اشاره

مرحله پنجم فکر تکفیری افراطی در جهان اسلام مربوط به قرن دوازدهم است.

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمانان قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به «وهابیت» است. این فرقه منسوب به مؤسّس آن، محمّد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادّعای احیای توحید و سلفی گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آنها گشت. این فرقه از قرن دوازده تاکنون بر جای مانده است و به تکفیر عموم مسلمانان پرداخته است.

شرح حال محمّد بن عبدالوهاب

اشاره

محمّد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ه. ق متولد شد ودر سال ۱۲۰۶ه. ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود «عیینه» نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی‌ها شد ونزد علمای

ص:۱۳۴

«عیینه» به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوّره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره وپنج سال در بغداد اقامت نمود.

او با پدرش به شهر «حریمله» هجرت کرد، وتا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

از آنجا که محمّد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود ودر حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می‌ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود «عیینه» فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار وعقایدش را در جزیرهٔ العرب منتشر سازد. وبرای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمّد بن عبدالوهاب درآورد. لکن این میثاق وازدواج دوام نیاورد. به همین دلیل از ترس اینکه امیر او را ترور کند به «درعیه» شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در «عیینه» بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید وافکار خود برآمد وقبر زید بن خطّاب را خراب نمود واین امر منجرّ به فتنه وآشوب شد. در «درعیه» نیز با محمّد بن سعود -جد آل سعود- که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمّد بن سعود او را یاری کند ودر عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمّد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اوّلین کار او این بود که حکم به کفر وشرک وترور امیر «عیینه» داد وسپس آل‌سعود را برای حمله به «عیینه» تشویق کرد. در اثر آن

ص:۱۳۵

حمله تعداد زیادی کشته، خانه‌هایشان غارت وویران شد وبه نوامیس‌شان هم تجاوز نمودند. این‌گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت ویاری توحید ومحاربه با بدعت وشرك ومظاهر آن شروع کردند.

محمّد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می‌نمود؛ به اتهام اینکه آنان متوسل به پیامبر اسلام (ص) می‌شوند وبر قبور اولیای خود گنبد وبارگاه می‌سازند وبه قصد زیارت قبور سفر می‌کنند واز اولیا طلب شفاعت می‌کنند و. . . .(۱)

پس از پیروزی بر «عیینه» به سرزمین‌های دیگر لشکرکشی کرده وبه بهانه گسترش توحید ونفی بدعت، شرك ومظاهر آن، از میان مسلمانان به سرزمین نجد واطراف آن؛ مثل یمن وحجاز ونواحی سوریه و عراق، حمله‌ور وهر شهری که عقاید آنان را قبول نمی‌کرد غارت کرده، افرادش را به خاك وخون می‌کشیدند.(۲)

پس از ورود به قریه «فصول» از حوالی أحساء وعرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال وثروت آنان را به غارت بردند.(۳)

وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف وتشتّت ودرگیری میان مسلمانان شدند واستعمار را خشنود نمودند. تا جایی که «لورد کورزون» در توصیف شریعت وهابیت می‌گوید: «این عالی‌ترین وپربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است» .(۴)

۱- ر. ك: تاریخ نجد، آلوسی؛ الصواعق الالهیهٔ، سلیمان بن عبدالوهاب؛ فتنه الوهابیهٔ.

۲- جزیرهٔ العرب فی القرن العشرین، ص ۳۴۱.

۳- تاریخ المملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ، ج ۱، ص ۵۱.

۴- المخطّطات الاستعماریهٔ لمکافحهٔ الاسلام، ص ۷۸.

ص:۱۳۶

بـا اینکه محمّـد بن عبـدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشـرقین واسـتعمارگران دائماً درصـدد دفاع از افکار او هسـتند، تا جایی که مستشرق یهودی «جولد تسهیر» او را پیامبر حجاز خوانده ومردم را به متابعت از افکار او تحریک می‌نماید.(۱)

افراط محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر

از جمله خصوصیات وهابیان ودر رأسشان رئیس آنان محمّد بن عبدالوهاب، غلو وافراطگری در تکفیر است.

کسی که به کتب ورساله‌های شیخ مراجعه کند، به جز رساله‌اش به اهل قصیم پی می‌برد که او در تکفیر مسلمانان غلو داشته ودایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب‌ها ورساله‌ها غالباً در کتاب «الـدرر السـنیة» از عبـدالرحمان بن محمّد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است.

۱. تکفیر علمای عارض

محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید:

. . . وأنـا فی ذلک الوقت لا أعرف معنی لا إله إلاّ الله، ولا أعرف دین الإسـلام قبل هـذا الخیر الّـذی منّ الله به، وکـذلک مشایخی ما منهم رجل عرف ذلک، فمن زعم من علماء العارض أنّه عرف معنی لا إله إلاّ الله أو معنی الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أنّ أحداً عرف ذلکم، فقد کذب وافتری ولبس علی الناس ومدح نفسه بما لیس فیه. (۲)

۱- المخطّطات الاستعماریة لمکافحة الاسلام، ص۱۰۵.

۲- الدرر السنیۀ، ج۱۰، ص۵۱.

ص:۱۳۷

. . . من در آن وقت معنای لا اله الاّ الله را نمی‌دانستم ونیز دین اسلام را نمی‌فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منّت گذاشت. ونیز در بین مشایخم هیچ‌کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای منطقه" عارض "گمان کند که معنای لا اله الاّ الله را فهمیده ویا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ وافترا بسته وامر را بر مردم مشتبه کرده است وخودش را به چیزی مدح کرده که در او نیست.

از این عبارت محمّد بن عبدالوهاب استفاده می‌شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خود ودعوتش بوده است، وتنها او بوده که توحید را آورده است. وقبل از دعوت او به توحید، هیچ‌کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می‌نویسد: (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ) ؛ (توبه: ۳۱) «آنها دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند» سپس می گوید:

فسّرها رسول الله والأئمّة من بعده بهذا الّذی تسمونه (الفقه) وهو الّذی سمّاه الله شركاً واتخاذهم أرباباً لا أعلم بين المفسرين خلافاً فی ذلک. . .(۱)

این آیه را رسول خدا و پیشوایان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را" فقه "گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند. واین فقه است که

۱- الدرر السنیة، ج ۲، ص ۵۹.

ص:۱۳۸

خداوند آن را شرک نامیده و برگزیدن معبودی غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی‌دانم. . .

۲. نسبت شرک به علمای اسلام و اشخاص

او در جایی دیگر درباره علمای اسلام ومشایخ واساتید خود می گوید:

. . . و لم یمیّزوا بین دین محمّد (ص) و دین عمرو بن لحی الّذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح. (۱)

آنان بین دین محمّد (ص) ودین عمرو بن لحی که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده‌اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.

و امّا اینکه عمرو بن لحی کیست، به قصّه‌ای که ابن هشام نقل می کند گوش فرا دهید. او می گوید:

اوّلین کسی که بت‌پرستی را به مکه واطراف آن وارد کرد، عمرو بن لحی بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت‌هایی است که آنها را عبادت می کنیم وهر گاه از آنان باران ونصرت می‌خواهیم به ما باران داده وما را یاری می کنند.

عمرو بن لحی به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده وآنها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام

۱- الدرر السنیهٔ، ج ۱۰، ص ۵۱.

ص:۱۳۹

«هبل» برداشت وبه مکه آورد وآن را بر پشت بام کعبه قرار داد ومردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد.(۱)

عبارت محمّد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمانان وحتی شیوخ واساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید وبه آن معتقد باشد کافر است وبر دین عمرو بن لحی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان وعلمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرّک واستغاثه به ارواح اولیای الهی وبرخی دیگر از عقاید است.

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از علمای حنابله بوده می گوید:

نذکر لک انّک أنت وأباک مصرّحون بالکفر والشرک والنفاق! ! . . . أنت وأبوک مجتهدان فی عداوهٔ هذا الدین لیلا ونهاراً! ! . . . إنّک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الإسلام! ! . . . وهذا کتابکم فیه کفرکم! ! . (۲)

من به تو تذکّر می‌دهم که به طور حتم تو وپدرت تصریح به کفر وشرک ونفاق کرده‌اید! ! . . . تو وپدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید! ! . . . همانا تو با علمی که داری مردی معاند وگمراه می‌باشی، وکفر را بر اسلام اختیار نموده‌ای! ! . . . واین است کتاب شما که کفر شما را ثابت می کند! !

۱- السیرهٔالنبویهٔ، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۲- الدرر السنیهٔ، ج ۱۰، ص ۳۱.

ص:۱۴۰

او نیز می گوید:

فأمّا ابن عبداللطيف وابن عفالق وابن مطلق فسبابهٔ للتوحيد! . . . وابن فيروز هو أقربهم إلى الإسلام.(۱)

امّا ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند! . . . وابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک‌تر است.

این در حـالی است که خود محمّـد بن عبـدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصـی از حنابله بوده واز پیروان ابن تیمیه وابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: «كافر كفراً أكبر مخرج من الملة»(۲)؛ «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است» .

حال اگر وضـعیت او که از پیروان ابن تیمیه وابن قیم جوزیه است این چنین می‌باشد، حال ووضع علمای دیگر از شـیعه وسنی نزد او چگونه است؟ خدا می‌داند.

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث وقیامت معرفی کرده است. (۳)

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمّد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه‌ای فرستاد ودر آن چنین نوشت:

. . . طحت على ابن غنام وغيره وتبرّأت من ملّة إبراهيم وأشهدتهم على نفسك باتباع المشركين. . . (۴)

۱- الدرر السنیهٔ، ص ۷۸.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۶۳.

۳- همان، ص ۴۳.

۴- همان، ص ۶۴.

ص:۱۴۱

. . . تو ابن‌غنام ودیگران را گمراه کردی واز ملّت ابراهیم تبرّی جستی وآنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی. . .

اعتقاد محمّد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور وشهری که داخل در اطاعت ودعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می‌آید. وهیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است.(۱)

محمّد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده واو را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می‌گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می‌گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است.(۲)

محمّد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب واکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش ومخالفت با آنها، تکفیر کرده است. (۳)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده وبا دشمنانش همراهی کرده‌اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحّد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند.(۴)

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می‌گوید:

إنّ الرازی هذا ألّف کتاباً یحسن فیه عبادة الکواکب. (۵)

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، صص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶.

۲- همان، ص ۲۵.

۳- همان، ص ۸.

۴- همان، ج ۱، ص ۶۳.

۵- همان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

ص:۱۴۲

فخر رازی کتابی را تألیف کرده ودر آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان وتأثیر آنها بر زراعت‌ها ودیگر اشیاء کرده است. ولی محمّد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

محمّد بن عبدالوهاب، ادّعای اجماع بر تکفیر متکلمان کرده است. (۱)واز ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می‌شود، نه متکلمان از کفّار. او به ذهبی ودارقطنی وبیهقی ودیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده‌اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می‌برد که او چه بسیاری از متکلمین اسلامی را ترجمه کرده وشرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آنکه به کفر یکی از آنها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه‌های کلامی، خطا ولغزش‌هایی دیده شده، ولی نمی‌توان همه آنان را به کفر متّهم کرد.

۳. تکفیر اهالی برخی مناطق

محمّد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده وتکفیر کرده است؛ از جمله:

الف) تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می گوید:

إنّ دینهم هو الّذی بعث رسول الله بالإنذار عنه.(۲)

۱- الدرر السنیهٔ، ج ۱، ص ۵۳.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۸۶؛ ج ۹، ص ۲۹۱.

ص:۱۴۳

همانا دین اهالی مکه -یعنی معاصرین او تا زمان رسول خدا (ص) - همان دینی است که رسول خدا (ص) مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.

ب) اهالی «بدو»

وی می گوید: آنان کافرتر از یهود ونصارا هستند وبه اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند.(۱)

ج) اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم» ؛ از علما وعوام آن را تکفیر کرده است.(۲)

د) اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما وعوام، تکفیر کرده است. (۳)

ه) اهالی «أحساء»

او می گوید: «إنّ الأحساء فی زمانه یعبدون الأصنام»(۴)؛ «همانا احساء در زمان خودش بت‌ها را می‌پرستند» .

و) قبیله «عنیزه»

او درباره اهالی این قبیله می گوید: «إنّهم لایؤمنون بالبعث» (۵)؛ «آنان به قیامت ایمان نمی‌آورند» .

۱- الدرر السنیة، ج۹، صص۲ و ۲۳۸؛ ج ۱۰، صص۱۱۳ و۱۱۴؛ ج۸، صص۱۱۷ و ۱۱۸ و۱۱۹.

۲- همان، ج ۲، ص ۷۷.

۳- همان.

۴- همان، ص ۵۴.

۵- همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

ص:۱۴۴

ز) قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است.(۱)

ح) قبیله «عیینه ودرعیه»

او ابن سحیم وهمه پیروانش از اهالی عیینه ودرعیه را که از معارضین او وافکارش بودند، تکفیر کرده است.(۲)

وی مدّعی است که در هر منطقه‌ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می‌پرستند. (۳)

محمّد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم‌عصر خود می گوید:

وکثیر من أهـل الزمـان لاـ یعرف من الآلهـة المعبودة إلاّـ هبـل ویغوث ویعوق ونسـراً واللاـت والعزّی ومناة! ! فإن جاد فهمه عرف أنّ المقامات المعبودة الیوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان وإدریس وأبوحدیدة ونحوهم منها.(۴)

و بسـیاری از اهل این زمان از خـدایان پرستیده شده به جز هبل ویغوث ونسـر ولات وعزّی ومنات را نمی‌شناسـند! ! اگر فهم درستی داشـتند می‌فهمیدنـد مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشـر و درخت وسـنگ ونحو اینها از خورشـید وماه وادریس و ابوحدیده ونحو اینها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص۱۱۳.

۲- همان، ج۸، ص۵۷.

۳- همان، ج ۱۰، ص۱۹۳.

۴- همان، ج ۱، ص۱۱۷.

ص:۱۴۵

وی می گوید: «شرك كفار قريش دون شرك كثير من الناس اليوم»(۱)؛ «درجه شرک کفار قریش، پایین‌تر از شرک مردم امروز است» .

او همچنین می گوید:

فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنّهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الّذين قاتلهم النبى (ص) .(۲)

هنگامی که این مطلب را دانستی ودانستی آنچه را که اکثر مردم برآنند، می‌فهمی که کفر وشرک افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر (ص) با آنان به قتال پرداخت.

او در جایی دیگر می گوید:

لانكفّر إلّا من بلغته دعوتنا للحقّ ووضحت له المحجة وقامت عليه الحجة وأصرّ مستكبراً معانداً، كغالب ما نقاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك ويمتنعون من فعل الواجبات ويتظاهرون بأفعال الكبائر والمحرمات. . . (۳)

ما تکفیر نمی کنیم مگر کسی را که دعوت حقّ ما به او رسیده وبرهان ودلیل بر او واضح شده وحجت بر او قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار وعناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزد؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم. این افراد بر شرک ورزیدن خود اصرار دارند واز انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می‌نمایند. . .

۱- الدرر السنية، ج۱، ص ۱۲۰.

۲- همان، ص ۱۶۰.

۳- همان، ص۲۳۴.

ص:۱۴۶

مقصود وی از شرک ورزیدن، همان تبرک واستغاثه به ارواح اولیای الهی ودیگر امور است که به خیال او شرک به حساب می‌آیند.

بن باز مفتی تکفیری‌های معاصر

شیخ عبدالعزیز بن باز یکی از مفتیان اخیر عربستان که بسیار مورد توجه وهابیان بوده و مدتی است فوت نموده می گوید:

فمن قال من الناس فی أی بقعهٔ من بقاع الأرض: یا رسول الله! و یا نبی الله أو یا محمد اغثنی أو ادرکنی أو انصرنی أو اشفنی أو انصر امتک أو اشف مرض المسلمین أو اهد ضالتهم أو ما اشبه ذلک فقد جعله شریکاً لله فی العبادهٔ.(۱)

هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمّد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مرا، یاری ده امتت را، شفا ده مریضان مسلمانان را، هدایت کن گم‌شده مسلمانان را ومانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است.

در جایی دیگر می گوید:

ولا شک انّ المستغیثین بالنبی (ص) أو بغیره من الأولیاء والأنبیاء أو الجن انما فعلوا ذلک معتقدین انهم یسمعون دعاءهم ویقضون حاجتهم، وانهم یعلمون احوالهم، وهذه انواع من الشرک الأکبر؛ لانّ الغیب لا یعلمه إلاّ الله عزّوجلّ، ولانّ الأموات قد انقطعت أعمالهم و تصرفاتهم فی عالم الدنیا. (۲)

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲- همان، ص ۵۵۲.

ص:۱۴۷

شکّی نیست که استغاثه‌کنندگان به پیامبر (ص) ، اولیا، انبیا، ملائکه یا جنّ، این عمل را به این اعتقاد انجام می‌دهند که آنان دعایشان را شنیده واز احوالشان اطلاع دارند وحاجتشان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. ونیز اموات؛ چه انبیا وچه غیر انبیا اعمال وتصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است.

همچنین می گوید:

وامّا دعاء المیت و الإستغاثة به وطلب المدد منه، فکل ذلک من الشرک الأکبر، و هو من عمل عباد الاوثان فی عهد النبی (ص) . . (۱).

و امّا صدا زدن میّت واستغاثه به او وطلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر واز عمل عبادت‌کنندگان بت‌ها در عهد پیامبر (ص) است. . .

مقایسه‌ای بین خوارج ووهابیان

با مراجعه به تاریخ خوارج وبررسی حالات آنان روشن می‌شود که در موارد گوناگونی این دو فرقه شبیه یکدیگرند، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. همان‌گونه که خوارج آرای شاذ وخلاف مشهور داشتند؛ مثل قول به اینکه مرتکب گناه کبیره کافر است، وهّابیون نیز چنینند.

۲. خوارج معتقدند می‌توان دار الاسلام را در صورتی که ساکنان آن مرتکب گناه کبیره شوند، دارالحرب نامید. وهابیان نیز این گونه‌اند.

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۴۶.

ص:۱۴۸

۳. در سخت‌گیری در دین وجمود وتحجّر در فهم آن شبیه همدیگرنـد؛ خوارج به کلمه «لاـ حکم إلاّـ لله» تمسک کرده وامام علی علیه السلام را از حکومت خلع کردند، وهابیان نیز با ملاحظه برخی از آیات وعدم توجّه به بقیه، حکم به تکفیر مسلمانان می‌نمایند.

۴. همـان‌گونه که خوارج از دین خـارج شدنـد، وهابیـان نیز بـا اعتقادات خرافی وباطل از دین خارج شدنـد. لـذا در صـحیح بخاری حدیثی آمده است که بر آنان قابل انطباق است:

بخاری به سند خود از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود:

مردانی از طرف مشـرق زمین خروج می‌کننـد، آنـان قرآن می‌خواننـد، ولی از گلوی آنان تجاوز نمی‌کنـد، از دین خارج می‌شونـد؛ همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود. علامت آنان تراشیدن سر است.(۱)

قسطلانی در «ارشاد الساری»(۲)در شرح این حدیث می‌گوید: «من قبل المشرق» یعنی از طرف شرق مدینه؛ مثل نجد ومانند آن.

می‌دانیم که نجد مرکز وهابیان وموطن اصـلی آنان بوده که از آنجا به دیگر شـهرها منتشـر شدند. وهمچنین تراشـیدن موی سر وبلند گذاشتن ریش از شعارها ونشانه‌های آنان است.

۵. در احادیث وصف خوارج می‌خوانیم: «آنان اهل اسـلام را می‌کشـند وبت‌پرسـتان را رها می‌کننـد» . (۳)این عمـل عیناً در وهابیان مشاهده می‌شود.

۶. عبدالله بن عمر در وصف خوارج می‌گوید: «اینان آیاتی را که در

۱- . صحیح بخاری، ح ۷۱۲۳.

۲- ارشاد الساری، ج ۱۵، ص ۶۲۶.

۳- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۳، ص ۳۲.

ص:۱۴۹

شأن کفار نازل گشته می‌گرفتند وبر مؤمنین حمل می‌نمودند. این عمل در وهابیان نیز هست.

تشبیه وهابیان به خوارج توسط علمای اهل سنت

صاوی در حاشیه خود بر تفسیر جلالین سیوطی در ذیل آیه شریفه (قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِیعاً) (زمر: ۴۴) مقصود این آیه را خوارجی می‌داند که قرآن و سنت را تحریف کرده و خون‌ها و اموال مسلمانان را حلال شمرده‌اند.

او می‌گوید:

انّها نزلت فی الخوارج الذین یحرفون تأویل الکتاب و السنهٔ و یستحلّون بذلک دماء المسلمین و أموالهم، کما هو مشاهد فی نظائرهم و هم فرقهٔ یقال لهم الوهابیهٔ. . .(۱)

این آیه درباره خوارجی نازل شده که قرآن و سنت را تأویل کرده و به آن خون‌ها و اموال مسلمانان را حلال می‌دانند، همان‌گونه که در نظایر آنان که فرقه‌ای به نام وهابیه هستند مشاهده می‌شود. . .

او همچنین درباره علمای وهابی می‌گوید:

انّهم یحسبون انّهم علی شیء ألا انّهم هم الکاذبون. (۲)

آنان گمان می‌کنند که کسی هستند، آگاه باشید که آنان دروغ می‌گویند.

ابن عابدین از فقیهان حنفی مذهب نیز معتقد است که پیروان محمدبن عبدالوهاب داخل در خوارج‌اند. (۳)

۱- حاشیهٔ الصاوی علی الجلالین، ج۳، صص۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- همان.

۳- الدر المحتار ابن عابدین، ج۴، ص۲۶۲.

ص:۱۵۰

محمد ابوزهره رئیس دانشکده حقوق الأزهر مصر درباره وهابیان می گوید: «کانوا یشبهون الخوارج الذین کانوا یکفرون مرتکب الذنب» (۱)؛ «آنان شبیه خوارجی هستند که مرتکبان گناه را تکفیر می‌نمودند» .

وهابیان تکفیری از دیدگاه اهل سنت

اشاره

اهل سنت نیز به تکفیری بودن وهابیان اعتراف دارند. اینک به کلماتی از آنها اشاره و شرح احوالشان می کنیم.

۱. شیخ احمد زینی دحلان

او می گوید:

وکان کثیر من مشایخ ابن عبدالوهاب بالمدینهٔ یقولون: سیضلّ هذا او یضلّ الله به من ابعده و اشقاه، و کان الأمر کذلک. و زعم محمّد بن عبدالوهاب انّ مراده بهذا المذهب الذی ابتدعه اخلاص التوحید و التبری من الشرک، و انّ الناس کانوا علی الشرک منذ ستمائهٔ سنهٔ، و انّه جدّد للناس دینهم، و حمل الآیات القرآنیهٔ التی نزلت فی المشرکین علی اهل التوحید. . . (۲)

بسیاری از اساتید محمّد بن عبدالوهاب در مدینه می گفتند: زود است که این مرد گمراه شود و خداوند به واسطه او کسانی را که از خودش دور کرده و شقی نموده گمراه سازد، و پیش‌بینی آنها به وقوع پیوست. محمّد بن عبدالوهاب گمان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیهٔ، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲- الدرر السنیهٔ، ص ۶۷.

ص:۱۵۱

شرك است و اینكه مردم از ششصد سال پیش مشرك بوده‌اند و او بوده كه دینشان را تجدید كرده است. او كسی بود كه آیات قرآن را كه درباره مشركان نازل شده بود بر اهل توحید حمل نمود. . .

وی كه معاصر محمد بن عبدالوهاب بوده درباره او و پیروانش می گوید:

ويمنعون من الصلاة على النبی (ص) على المنابر بعد الأذان حتّی انّ رجلا صالحاً كان اعمی و كان مؤذّناً و صلّی علی النبی (ص) بعد الأذان بعد ان كان المنع منهم، فاتوا به إلى محمّد بن عبدالوهاب فأمر به ان يُقتل فقُتل. ولو تتبعتُ لک ماكانوا يفعلونه من امثال ذلک لملأت الدفاتر و الأوراق، و فی هذا القدر الكفاية.(۱)

آنان مردم را از درود فرستادن بر پیامبر (ص) بر بالای منابر بعد از اذان منع می‌نمودند، حتی مردی صالح كه كور و مؤذن بود بعد از منع مردم از آن، بعد از اذان بر پیامبر (ص) درود فرستاده بود، او را نزد محمّد بن عبدالوهاب آوردند و دستور داد تا او را به قتل برسانند، سپس او را به قتل رساندند. اگر من برای تو كارهایی را كه از این قبیل انجام داده‌اند بازگو كنم دفترها و ورق‌ها از آنها پر خواهد شد، ولی همین مقدار برای تو كفایت می كند.

۲. شیخ محمّد بن عبدالله نجدی

مفتی حنابله در مكه در سال ۱۲۹۵ه. ق، كتاب «السحب الوابلة على ضرائح الحنابلة» درباره پدر محمّد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

۱- الدرر السنية، ص ۷۷.

ص:۱۵۲

وهو والـد محمّـد، صاحب الـدعوهٔ التی انتشـر شـررها فی الآفاق، و لکن بینهما تباین، مع انّ محمّـداً لم یتظاهر بالـدعوهٔ إلّا بعـد موت والده، و اخبرنی بعض من لقیته، عن بعض أهل العلم، عمّن عاصـر الشـیخ عبدالوهاب هذا انّه کان غضبان علی ولده محمّد؛ لکونه لم یرض ان یشـتغل بالفقه کأسلافه و أهل جهته، و یتفرس فیه ان یحدث منه أمر، فکان یقول للناس: یا ما ترون من محمّد من الشرّ. فقدّر الله ان صـار مـا صـار. و کـذلک ابنه سـلیمان اخو الشـیخ محمّـد کـان منافیـاً له فی دعوته و ردّ علیه ردّاً جیّـداً بالآیات و الآثار، لکون المردود علیه لایقبـل سواهما و لایلتفت إلی کلام عالم متقـدّماً او متأخراً کائناً من کان، غیرالشـیخ تقی الـدین بن تیمیـهٔ و تلمیـذه ابن القیم؛ فـانّه یری کلامهما نصاً لایقبل التأویل، و یصول به علی الناس و ان کان کلامهما علی غیر مایفهم. و سـمّی الشـیخ سـلیمان ردّه علی اخیه (فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب) و سلّمه الله من شرّه و مکره مع تلک الصولهٔ الهائلهٔ التی أرعبت الأباعد، فانّه کان إذا باینه احـد و ردّ علیه و لم یقدر علی قتله مجاهرهٔ یرسل إلیه من یغتاله فی فراشه أو فی السوق لیلا، لقوله بتکفیر من خالفه و اسـتحلاله قتله. و قیل: انّ مجنوناً کان فی بلـدهٔ و من عادته ان یضـرب من واجهه ولو بالسـلاح، فأمر محمّـد ان یعطی سـیفاً و یُدخل علی أخیه الشیخ سلیمان و هو فی المسجد وحده، فادخل علیه، فلمّا رآه الشیخ سلیمان خاف منه فرمی المجنون السیف من یده و صار یقول: یا سلیمان! لاتخف انّک من الآمنین، و یکرّرها مراراً، و لاشک انّ هذه من الکرامات.(۱)

۱- السحب الوابلهٔ علی ضرائح الحنابلهٔ، ص ۲۷۵.

ص:۱۵۳

او پدر محمّد صاحب دعوتی است که شعله‌های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدّیت بود، با اینکه محمّد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. خبر داد مرا برخی از کسانی که او را دیده‌اند، از برخی از اهل علم، از کسی که معاصر شیخ عبدالوهاب پدر محمّد بوده که او بر فرزندش محمّد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سر زند. لذا به مردم می‌گفت: زود است شرّی از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدّر ساخت. و نیز فرزندش سلیمان برادر شیخ محمّد با دعوتش مخالف بود و ردّیه خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت؛ زیرا او تنها آیات و روایات را قبول می‌کرد و به کلام متقدمین یا متأخرین هر که باشد التفات نمی‌کرد، و تنها برای کلام تقی الدین بن تیمیه و شاگردش ابن قیم ارزش قائل بود؛ زیرا کلام آن دو را نص می‌دانست که هرگز تأویل نمی‌پذیرد، و با کلام آن دو بر مردم حمله می‌کرد، گرچه کلام آن دو بر خلاف آن چیزی باشد که فهمیده می‌شود. شیخ سلیمان ردّیه‌اش که بر ضدّ برادرش نوشته بود را (فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب) نام نهاد، و خداوند او را از شرّ و حیله برادرش با آن هیبت ترسناکی که داشت و حتی افراد اجنبی را هم ترسانده بود، سالم نگاه داشت. او کسی بود که هرگاه شخصی با او به مخالفت می‌پرداخت یا بر او ردّیه‌ای می‌نوشت و قدرت نداشت که به طور علنی او را به قتل برساند، کسی را می‌فرستاد تا در رختخوابش او را به قتل رساند یا شبانه او را در بازار ترور کند؛ زیرا که او مخالفانش را

ص:۱۵۴

تکفیر کرده و کشتن آنان را حلال می‌دانست. و گفته شده که دیوانه‌ای در شهری بود و از عادت او این بود که با هرکه روبرو می‌شد به صورتش می‌کوبید گرچه با اسلحه باشد. محمّد روزی به دست او شمشیری داده و دستور داد تا بر برادرش سلیمان که در مسجد تنها بود وارد شود. او را داخل مسجد کرد، و چون شیخ سلیمان آن مرد دیوانه را دید و از او ترسید در آن هنگام دیوانه شمشیر را از دستش انداخت و شروع به سخن کرد که‌ای سلیمان! نترس، تو در امانی، و این کلام را تکرار می‌نمود. و شکی نیست که این قصه از کرامات او به حساب می‌آید.

۳. ابن عابدین حنفی

ابن عابدین حنفی می‌نویسد:

مطلب فی اتباع ابن عبدالوهاب، الخوارج فی زماننا. قوله: (و یکفرون اصحاب نبینا (ص)) علمت انّ هذا غیرشرط فی مسمّی الخوارج، بل هو بیان لمن خرجوا علی سیدنا علی [علیه السلام] و إلاّ فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه، کما وقع فی زماننا فی اتباع محمّد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلّبوا علی الحرمین، و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلهٔ، لکنّهم اعتقدوا انّهم هم المسلمون و انّ من خالف اعتقادهم مشرکون، و استباحوا بذلک قتل اهل السنهٔ و قتل علمائهم حتّی کسر الله شوکتهم و خرّب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین عام ثلاث و ثلاثین و مائتین و الف.(۱)

۱- ردّ المحتار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۶۲.

ص:۱۵۵

مطلبی در مورد خوارج زمان ما پیروان محمّد بن عبدالوهاب، گفته او در تعریف خوارج: (اصحاب پیامبر (ص) ما را تکفیر می کنند) دانستی که این (تکفیر اصحاب) ، در نامگذاری به خوارج شرط نیست، بلکه خارجی کسی است که بر آقای ما علی [علیه السلام] خروج کرده است، وگرنه در مورد آنان کافی است اعتقادشان به کفر کسانی که بر او خروج کرده‌اند، همان‌گونه که در زمان ما درباره پیروان محمّد بن عبدالوهاب اتفاق افتاد، کسانی که از نجد خروج کرده و بر حرمین غالب شدند و مذهب حنابله را به خود منتسب نمودند، ولی معتقد بودند که تنها خودشان مسلمانند و هرکس که مخالف اعتقادشان باشد مشرک است، و از این راه کشتن اهل سنت و علمای آنان را مباح دانستند، تا اینکه خداوند شوکت و ابهت آنان را خورد کرده و شهرهای آنان را خراب نمود و در سال ۱۲۳۳ لشکر مسلمانان را بر آنان پیروز گردانید.

۴. شیخ احمد صاوی

شیخ احمد صاوی مالکی درباره محمّد بن عبدالوهاب در حاشیه خود بر تفسیر جلالین می‌نویسد:

وقیل: هذه الآیهٔ نزلت فی الخوارج الذین یحرفون تأویل الکتاب و السنهٔ و یستحلون بذلک دماء المسلمین و أموالهم، کما هو مشاهد الآن فی نظائرهم، و هم فرقهٔ بأرض الحجاز یقال لهم الوهابیهٔ یحسبون انّهم علی شیء، (أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ * اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ)

نسأل الله الکریم ان یقطع دابرهم.(۱)

۱- حاشیهٔ الصاری علی الجلالین، ج۳، صص۳۰۷ و ۳۰۸.

ص:۱۵۶

و گفته شده که این آیات در مورد خوارجی نازل شده که تأویل قرآن و سنت را تحریف نموده و از این طریق خون‌ها و اموال مسلمانان را حلال شمردند، همان‌گونه که الآن در نظیر آنان مشاهده می‌کنیم، و آنان فرقه‌ای هستند در سرزمین حجاز به نام وهابیت که گمان می‌کنند کسی هستند، آگاه باشید که آنان همان دروغ گویانند که شیطان بر آنان غلبه کرده و یاد خدا را از یادشان برده و آنها حزب شیطان‌اند. آگاه باشید که حزب شیطان همان زیان‌کارانند. از خدای کریم می‌خواهیم که ریشه آنان را قطع کند.

۵. شاه فضل رسول قادری

او درباره وهابیان می‌گوید:

فقد ورد ضحوة الجمعة سابع شهر المحرّم سنة ۱۲۲۱ بحرم الله المحترم و بيت الله المكرم، و جند شياطين النجد إليها قاصدة، على نيّات خبيثة، و عزائم فاسدة و الأخبار موحشة غير راشدة، و مافعلوا بالطائف من القتل و النهب والسبى. . .(۱)

ظهر جمعه هفتم محرم سال ۱۲۲۱ وارد حرم محترم خدا و خانه مکرم او شدند، و لشکر شیاطین نجد آنجا را با نیّت‌های خبیث و قصدهای فاسد خود هدف گرفتند و خبرهایی از آنجا رسید که همگی را به وحشت می‌انداخت و خوش نبود، از آنچه که در طائف از کشتن و غارت و اسارت انجام دادند. . .

۶. ابوحامد بن مرزوق

او درباره محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید:

۱- سيف الجبار المسلول على أعداء الأبرار، ص ۲.

ص:۱۵۷

. . . و قد ردّ بعض اتباع الأئمة الأربعة علیه و علی مقلّدیه بتآلیف کثیرة جیّدة. و ممّن ردّ علیه من الحنابلة: اخوه سلیمان بن عبدالوهاب. و من حنابلة الشام: آل الشطّی و الشیخ عبدالقدّومی النابلسی فی رحلته، و کلّها مطبوعة فی ناحیتین: زیارة النبی (ص) و التوسل به و بالصالحین من امّته، و قالوا: انّه مع مقلّدیه من الخوارج. و ممّن نصّ علی هذا: العلامة المحقق السید محمّد امین بن عابدین فی حاشیته: (ردّ المحتار فی الدر المختار) فی باب البغاة، و الشیخ الصاوی المصری فی حاشیته علی الجلالین؛ لتکفیره اهل لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، برأیه. ولا شک انّ التکفیر سمة الخوارج و کلّ المبتدعة الذین یکفرون مخالفی رأیهم من اهل القبلة. . (۱).

. . . برخی از پیروان امامان چهارگانه بر او و مقلّدانش با تألیفات زیاد و کامل ردّ نوشته‌اند که از جمله آنها از حنابله: برادرش سلیمان بن عبدالوهاب، و از حنابله شام: آل شطّی و شیخ عبدالقدومی نابلسی در رحله‌اش می‌باشد، و تمام آنها در دو موضوع به طبع رسیده است؛ یکی زیارت پیامبر (ص) و دیگری توسل به او و صالحان از امتش. آنان گفته‌اند: او (محمّد بن عبدالوهاب) با مقلّدانش از خوارج‌اند. و نیز از جمله کسانی که بر این مطلب - که وهابیان از خوارج‌اند - تصریح کرده علّامه محقق سید محمّد امین بن عابدین در حاشیه (ردّ المحتار فی الدر المختار) در باب بغات، و نیز شیخ صاوی مصری در حاشیه‌اش بر (جلالین) است؛ زیرا محمّد بن عبدالوهاب اهل (لا اله

۱- التوسل بالنبی و بالصالحین، ص ۱.

ص:۱۵۸

الاّ الله و محمّد رسول‌الله (ص)) را به رأیش تکفیر کرده است، و شکی نیست که تکفیر نشانه خوارج و هر بدعت‌گذاری است که مخالفان رأی خود از اهل قبله را تکفیر می‌کنند. . .

۷. خلیل احمد سهارنپوری حنفی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

. . . اتباع محمّد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلهٔ، لکنّهم اعتقدوا انّهم هم المسلمون و انّ من خالف اعتقادهم مشرکون و استباحوا بذلک قتل اهل السنهٔ و قتل علماءهم حتّی کسّرالله شوکتهم. . .(۱)

. . . پیروان محمّد بن عبدالوهاب که از نجد خروج کرده و بر حرمین غلبه پیدا نمودند کسانی هستند که مذهب حنابله را به خود نسبت دادند، ولی معتقدند که تنها خودشان مسلمانند و هرکسی که مخالف اعتقادشان است مشرك می‌باشد، و از این طریق کشتن اهل سنت و علمای اسلامی را جایز دانسته‌اند، تا اینکه خداوند شوکت آنان را خورد کرد. . .

۸. جمیل صدقی زهاوی حنفی

او نیز می‌گوید:

قاتل الله الوهابیهٔ، انّها تتحرّی فی کلّ امر تکفیر المسلمین ممّا یثبت انّ همّها الأکبر هو تکفیرهم لاغیر، فتراها تکفّر من یتوسّل إلی الله تعالی بنبیّه و یستعین باستشفاعه إلی الله تعالی علی قضاء

۱- التوسل بالنبی و بالصالحین، ص ۹۹.

ص:۱۵۹

حوائجه، و هی لاتخجل إذ تستعین بدولهٔ الکفر علی قضاء حاجتها التی هی قهرالمسلمین و حربهم و شق عصاهم.(۱)

خداوند وهابیان را بکشد که در هرکاری شروع به تکفیر مسلمانان می‌کنند، گویا بزرگ‌ترین همّتشان فقط تکفیر مسلمانان است. و لذا آنان را می‌بینی که افرادی را که به پیامبرخدا (ص) توسل کرده و از شفاعت او در حاجاتشان نزد خداوند کمک می‌گیرند را تکفیر می‌نماید. آنان خجالت نمی‌کشند که چگونه از دولت کفر در بر آورده شدن حاجاتشان کمک می‌خواهند، دولتی که با مسلمانان دشمن بوده و با آنان در جنگ است و درصدد پراکنده کردن آنان می‌باشد.

۹. خواجه حافظ محمّد حسن حنفی

او می‌گوید:

إنّی رأیت فی هذا الزمان اختلافاً کثیراً بین الحنفیهٔ و الوهابیهٔ فی العقائد، حتّی فی الإلهیات و الرسالهٔ و مسائل الشریعهٔ المتعلقهٔ بالعقائد، و انجرّ اختلافهم إلی تکفیر البعض بعضاً، و افترقت الأمهٔ افتراقاً فاحشاً. . . (۲)

من در این زمان اختلاف زیادی بین حنفیه و وهابیت در عقاید حتی در الهیات و رسالت و مسایل شریعت که مربوط به عقاید است می‌بینم. اختلاف با آنها به حدّی رسیده که برخی برخی دیگر را تکفیر کرده و در بین امت جدایی آشکار پیدا شده است. . .

۱- التوسل بالنبی و بالصالحین، ص ۷۳.

۲- العقائد الصحیحهٔ فی تردید الوهابیهٔ النجدیهٔ، ص ۵.

ص:۱۶۰

۱۰. شیخ محمّد بن سلیمان کردی، از اساتید محمّد بن عبدالوهاب

مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در ردّ محمّد بن عبدالوهاب خطاب به او می گوید:

یابن عبدالوهاب! سلام علی من اتبع الهدی، فانّی انصحک لله ان تکفّ لسانک عن المسلمین. . . ولا سبیل لک إلی تکفیر السواد الأعظم من المسلمین و أنت شاذّ عن السواد الأعظم، فنسبهٔ الکفر إلی من شذّ عن السواد الأعظم اقرب؛ لأنّه اتبع غیر سبیل المؤمنین. قال الله تعالی: (وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً) ، وانّما یأکل الذئب من الغنم القاصیهٔ.(۱)

ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هرکسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می کنم که زبانت را از مسلمانان بازداری. . .

و تو نمی‌توانی و حق نداری عموم مسلمانان را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا که او از غیر راه مومنین پیروی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: (کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم و او را به دوزخ داخل می کنیم و سرانجام بدی است) . و همانا گرگ گوسفند وامانده را می‌خورد.

۱- خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۶۰.

ص:۱۶۱

۱۱. سید ابراهیم راوی رفاعی حنفی عراقی

او در ردّ وهابیان می گوید:

. . . و ممّا یوجب الأسف انّهم و من خالفهم من أهل البلاد الإسلامیهٔ علی طرفی نقیض، و قد ارتکبوا فی غزواتهم المسلمین منکرات عظیمهٔ من قتل الأنفس و سلب الأموال حتّی قتلوا الأطفال، و یقولون عند ذلک: هولاء کفّار و (وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً) .

وقد اشتهر عنهم انّهم یکفّرون من عداهم من المسلمین الذین یصدق علیهم قوله: (امرت ان اقاتل الناس حتّی یشهدوا ان لا إله إلّا الله و انّ محمّداً عبده و رسوله و یقیموا الصلاهٔ و یؤتوا الزکاهٔ، فإذا فعلوا ذلک عصموا منّی دماؤهم و اموالهم إلّا بحق الإسلام، و حسابهم علی الله) .

رواه البخاری، و کذا مسلم إلّا قوله: إلّا بحقّ الاسلام.

وروی الطبرانی عن أنس: (أمرت ان اقاتل الناس حتّی یقولوا لاإله إلّا الله) . . .

ومن اعظم ما ارتکبوه عند احتلالهم الطائف، الفعلهٔ التی فعلوها بأهل تلک البلدهٔ التی اهتزّ لها العالم الإسلامی من قتلهم المئات من المسلمین و فیهم عدد من علماء الدین، کالسید عبدالله الزواوی مفتی الشافعیهٔ بمکهٔ المکرّمهٔ، و الشیخ عبدالله ابوالخیر قاضی مکهٔ و الشیخ جعفر الشیبی و غیرهم، ذبحوهم بعد ما امنوهم عند ابواب بیوتهم. و قد قیل انّه لم یکن مع المهاجمین أحد من العرفاء و الأمراء. و امّا مافعلوه من النهب و السلب و تعذیب کثیر من الرجال لإظهار مخبئات الأموال،

ص:۱۶۲

فحدّث عنه و لاحرج. ولو ارضی ابن سعود لهم العنان لعاثوا ببقیهٔ القری و البلدان. . .(۱)

. . . و از جمله اموری که مـایه تـأسف است اینکه وهابیـان و مخالفانشـان از اهل کشورهای اسـلامی در دو طرف نقیض قرار دارنـد. وهابیان کسانی هسـتند که در جنگ‌هایشان با مسـلمانان منکرات بزرگی از قبیل کشـتن مردم و غارت اموال و حتی کشـتن اطفال را انجام دادند. آنان هنگام ارتکاب این اعمال می‌گویند: اینان کافرند و نیز فرزندانشان که به دنیا می‌آیدکافرند. از آنها مشـهور اسـت که غیر از خودشـان از مسلمانان را تکفیر می‌کننـد، مسـلمانانی که دربـاره آنهـا پیامبر (ص) فرمود: (من مأمورم با مردم بجنگم تا به وحـدانیّت خـدا شـهادت داده و معتقـد به رسالت و عبودیّت محمّـد (ص) شونـد و نماز به پا داشـته و زکات بپردازنـد، و چون چنین کردند از جانب من خونها و اموالشان مگر در راه حق و اسـلام، مصون است و حسابشان بر خداوند می‌باشد) . این روایت را بخاری نقـل کرده و نیز مسـلم آن را بـدون جمله (الاّ بحق الاسـلام) آورده است. و نیز طبرانی از انس نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: (من مأمورم تا با مردم به جهت گفتن لااله الاّ الله بجنگم) . . . آنان از بزرگ‌ترین کاری که هنگام اشغال شهر طائف انجام دادند، جنایتی که عالم اسلام را به لرزه درآورد، و آن کشتن صدها نفر از مسلمانان بود که در بین آنها تعدادی از علمای دین همچون سید عبدالله زواوی مفتی شافعی‌ها در مکه مکرّمه و شیخ عبدالله ابوالخیر قاضی مکه و شیخ جعفر شیبی و

۱- الأوراق البغدادیهٔ فی الحوادث النجدیهٔ، صص ۲ - ۴.

ص:۱۶۳

دیگران بودند. وهابیان بعد از آنکه آنان را جلو درب خانه‌هایشان امان دادند، همگی را سربریدند. و گفته شده که همراه مهاجمان هیچ یک از بزرگان قبائل و امیران نبود. و امّا آنچه از غارت و دزدی و آزار بسیاری از مردم انجام دادند تا از آنها نسبت به اموال مخفی‌شده اعتراف بگیرند، هرچه می‌خواهی بگو و بر تو حرجی نیست. و اگر ابن سعود جلوی آنها را نگرفته بود بقیه شهرها و قریه‌ها را نیز غارت و قتل عام می‌کردند. . .

۱۲. محمّد فقیه بن عبدالجبار جاوی

او درباره محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید:

. . . و کان فی اوّل امره مولعاً بمطالعهٔ اخبار من ادعی النبوهٔ کاذباً کمسیلمهٔ الکذّاب و سجاح و الأسود العنسی و طلحهٔ الأسدی و اضرابهم، فکان یضمر فی نفسه دعوی النبوهٔ، و لو امکنه اظهار هذه الدعوی لأظهرها. و إذا تبعه أحد و کان قد حجّ حجهٔ الإسلام یقول له: حجّ ثانیاً فانّ حجّتک الأولی فعلتها و أنت مشرک فلاتقبل، ولا تسقط عنک الفرض. و إذا أراد أحد أن یدخل فی دینه یقول له بعد الاتیان بالشهادتین: اشهد علی نفسک انّک کنت کافراً و اشهد علی والدیک انّهما ماتا کافرین، و اشهد علی فلان و فلان – و یسمی له جماعهٔ من اکابر العلماء الماضین – انّهم کانوا کفاراً، فان شهدوا قَبِلَهم و إلاّ امر بقتلهم. و کان یصرّح بتکفیر الأمهٔ من منذ ستمائهٔ سنهٔ. و کان یکفّر کلّ من لایتبعه و ان کان من اتقی المتقین، فیسمّیهم مشرکین و یستحلّ دماءهم و اموالهم، و یثبت الإیمان لمن اتبعه و ان کان من افسق

ص:۱۶۴

الفاسقین، و کان ینتقص النبی (ص) کثیراً بعبارات مختلفهٔ و یزعم انّ قصده المحافظهٔ علی التوحید.(۱)

. . . او در ابتـدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسـیلمه کذّاب، سـجاح، اسود عنسـی، طلحه اسدی و امثال آنها داشت. لذا در ذهنش ادعای نبوت را می‌پروراند و اگر می‌توانست که چنین ادعایی کند آن را اظهار می‌داشت و هرگاه کسـی پیرو او می‌شـد در حالی که حـجّ واجب را انجام داده بود به او می‌گفت: دوباره حـجّ به جای آور؛ چرا که حجّ اول را که انجـام دادی در حال شـرک بودی، لـذا قبول نمی‌باشـد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است. و چون کسـی می‌خواست وارد دینش شود بعـد از ذکر شـهادتین به او می‌گفت: بر خودت گواهی بـده که قبلا کافر بودی و نیز بر پـدر و مادرت گواهی بده که با کفر از دنیـا رفته‌انـد. و نیز بر فلاـن شـخص و فلان شـخص گواهی بـده که کافر بوده‌انـد، و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشـین بود را به زبان جاری می‌کرد. و اگر او چنین گواهی می‌داد او را می‌پـذیرفت وگرنه دسـتور می‌داد تا او را به قتل برساننـد. او تصـریح می‌کرد که امت اسـلام ششـصد سـال کـافر بـوده است. و نیز هر کسـی را که از او پیروی نمی‌کرد تکفیر می‌نمـود گرچه از بهترین پرهیزکـاران به حساب می‌آمـد و آنها را مشـرک می‌نامیـد و خون‌ها و اموالشان را مباح می‌کرد، و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می‌دانست که از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می‌آمدند. او در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به

۱- النصوص الاسلامیهٔ فی الردّ علی مذهب الوهابیهٔ، صص ۴۰و۴۱.

ص:۱۶۵

پیامبر (ص) نقص وارد می‌کرد و گمان می‌کرد که قصد و هدفش محافظت از توحید است.

۱۳. شیخ عبدالمتعال صعیدی مصری

او درباره وهابیان می‌گوید:

ولا شک انّ الدعوهٔ الوهابیهٔ تخرج بهذا علی سماحهٔ الإسلام؛ لانّ الدعوهٔ الاسلامیهٔ سلیمهٔ محضهٔ و لاتلجأ إلی القتال إلّا عند الضرورهٔ. . .

وإذا کان الإسلام قد عامل مخالفیه هذه المعاملهٔ السمحهٔ و هم یکفرون به کفراً صریحاً، فانّه کان علی الدعوهٔ الوهابیهٔ ان تعامل مخالفیها بمثل ما عامل الإسلام به مخالفیه، و هم لیسوا فی الکفر مثلهم قطعاً؛ لانّهم یؤمنون بالله و رسوله و ان کانوا مع هذا یدعون الموتی و یستغیثون بهم و یسألونهم قضاء الحاجات و تفریج الکربات؛ لانّ هذا لو سلّم انّه شرک فانّه لایبلغ شرک من لایؤمن بالله و رسوله. . . (۱)

شکی نیست که دعوت وهابیت با این خشونتی که دارد از تسامح اسلام خارج است؛ زیرا دعوت اسلامی مسالمت‌جویانه صرف می‌باشد و هرگز به جنگ به جز هنگام ضرورت پناه نمی‌برد. . . و اگر اسلام با مخالفانش که کفر صریح دارند این گونه با سازش معامله می‌کند، پس وظیفه دعوت وهابیان است که با مخالفینشان این گونه رفتار کنند، در حالی که آنان به طور قطع مثل کافرانی نیستند که کفرشان علنی است؛ زیرا آنان به خدا و رسولش ایمان دارند، گرچه همراه با این اعتقاد

۱- المجددون فی الاسلام، عبدالمتعال صعیدی، ص ۴۴.

ص:۱۶۶

مردگان را صـدا زده و از آنها کمک می‌خواهنـد و از آنها تقاضا می‌کننـد تا در قضای حاجات و برطرف شـدن گرفتاری‌ها به آنان کمک کنند؛ زیرا بر فرض که این کارها شرک باشد، ولی به حدّ شرک کسانی نمی‌رسد که به خدا و رسولش ایمان ندارند. . .

اظهار ندامت وپشیمانی وهابیان

اشاره

علمای پیشین وهابی گرچه در ابتدا تندروی کرده ومخالفان خود را تکفیر نمودند، ولی در آخر عمر، از عملکرد خود پشیمان شده وبه اشتباهی که کرده بودند پی بردند. اینک به نمونه‌هایی از این اعترافات اشاره می‌کنیم:

۱. اعتراف ابن تیمیه

وی که سردمدار تکفیر بود و وهابیان او را پیشوای خود می‌دانند در آخر عمر از اشتباه خود بازگشت. ذهبی می‌گوید:

ورأیت للأشـعری کلمهٔ اعجبتنی وهی ثابتهٔ رواها البیهقی، سـمعت ابا حزم العبدری، سـمعت زاهر بن احمد السرخسی یقول: لمّا قرب حضور اجل أبی الحسن الأشـعری فی داری ببغداد دعانی فأتیته فقال: اشـهد علی انّی لا اکفّر أحداً من أهل القبلهٔ؛ لانّ الکلّ یشـیرون إلی معبود واحد، وانّما هذا کلّه اختلاف العبارات. قلت: وبنحو هذا أدین، وکذا کان شیخنا ابن تیمیهٔ فی اواخر ایامه یقول: أنا لا اکفر احداً من الأمهٔ ویقول: قال النبی (ص) : (لا یحافظ علی الوضوء إلاّ مؤمن) ، فمن لازم الصلوات بوضوء فهو مسلم. . .(۱)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۴۲.

ص:۱۶۷

از اشـعری جمله عجیبی دیـدم که ثـابت است وآن را بیهقی روایت نمـوده که از ابوحزم عبـدری شـنیدم که گفت از زاهر بن احمد سرخسـی شـنیدم که می‌گفت: چون هنگام مرگ ابوالحسن اشـعری در خانه‌ام در بغداد فرا رسـید مرا خواست، من به نزد او رفتم، او گفت: بر من گواهی بـده که هرگز شخصـی از اهـل قبله را تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همه اشاره به یک معبود دارنـد واینها همه اختلاف عبارات است.

من می‌گویم: رأی من نیز همین است، وهمچنین اسـتاد مـا ابن تیمیه در اواخر عمر خود می‌گفت: من هیـچ یـک از افراد این امّت را تکفیر نمی‌کنم، زیرا پیامبر (ص) فرمود: (مؤمن کسی است که بر وضوی خود محافظت دارد) پس هر کس که ملازم نمازهای خود با وضو باشد مسلمان است. . .

۲. اعتراف محمّد بن عبد الوهاب

محمّد بن عبدالوهاب با آن همه اتهامات ونسـبت‌های ناروا به مخالفان خود در عقیده ونسـبت کفر وشـرک به آنان سرانجام در آخر عمر، از کرده خود پشـیمان شده ودر نامه‌هایی که به افراد ومناطق مختلف می‌نویسد، به اشـتباهات خود اعتراف می‌کند، واین درس بزرگی برای پیروان او از وهابیان وسـلفی‌هاست، که در گزافه گویی کاری نکنند که از کرده خود پشـیمان شوند. اینک به برخی از نامه‌های او در این باره اشاره می‌کنیم:

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود به سویدی از علمای عراق که از او درباره آنچه مردم نسبت به او می‌دهند سؤال کرده، می‌نویسد:

ص:۱۶۸

انّ اشاعهٔ البهتان ممّا یستحی العاقل ان یحکیه فضلا عن ان یفتریه ممّا قلتم: انّنی اکفر جمیع الناس إلّا من اتبعنی، ویا عجباً کیف یدخل هذا فی عقل عاقل، وهل یقول هذا مسلم؟ . . . وما قلتم: انّنی اکفّر من توسل بالصالحین، واکفر البوصیری لقوله: یا اکرم الخلق، وانکر زیارهٔ قبر النبی (ص) ، وانکر زیارهٔ قبور الوالدین وغیرهم، واکفر من حلف بغیر الله. جوابی علی ذلک اقول: (سُبْحانَکَ هذا بُهْتانٌ عَظِیمٌ) .(۱)

همانا اشاعه تهمت از چیزهایی است که عاقل حیا می‌کند که آن را حکایت کند تا چه رسد به اینکه آنچه را شما گفتید افترا زند؛ که من تمام مردم را کافر می‌دانم جز کسی که مرا پیروی کند. چه عجب، چگونه این مطلب در عقل عاقلی می‌گنجد، وآیا مسلمانی این‌گونه حرف می‌زند. . . واینکه شما گفتید: من تکفیر می‌کنم هر کسی را که به صالحان توسل نماید، واینکه من بوصیری را به جهت خطاب کردن پیامبر (ص) به (یا اکرم الخلق) تکفیر می‌کنم، وزیارت قبر پیامبر (ص) وقبور پدر ومادر ودیگران را انکار می‌کنم، ونیز هر کس به غیر خدا قسم یاد کند او را تکفیر می‌نمایم. جواب این حرف‌ها این است که می‌گویم: (منزه است خداوند، اینها تهمتی بزرگ است) .

و او همین اعتراف واقرار را نیز در نامه خود به اهل قصیم کرده است. (۲)

۱- الرسائل الشخصیهٔ، از مجموعه مؤلفات شیخ محمّد بن عبدالوهاب، ص ۳۷.

۲- رساله اوّل از رسائل شخصی محمّد بن عبدالوهاب، ضمن مجموعه مؤلفات او که به همت دانشگاه محمّد بن سعود چاپ شده است. قسم خاص، ص ۳۷.

ص:۱۶۹

از نامه‌های محمد بن عبدالوهاب استفاده می‌شود که او در آخر عمرش همانند ابن تیمیه از تکفیر مسلمانان پشیمان بوده است؛ او در نامه خود به اهالی قصیم می‌نویسد:

. . . و الله یعلم انّ الرجل افتری علی اموراً لم اقلها و لم یأت اکثرها علی بالی، . . . فمنها: قوله: انّی اکفر من توسل بالصالحین، و انّی اکفر البوصیری لقوله: یا اکرم الخلق و انّی اقول: لو اقدر علی هدم قبهٔ رسول الله (ص) لهدمتها، و لو اقدر علی الکعبهٔ لأخذت میزابها و جعلت لها میزاباً من خشب، و انّی احرّم زیارهٔ قبر النبی (ص) و انّی انکر زیارهٔ قبر الوالدین و غیرهما و انّی اکفر من حلف بغیرالله، و انّی اکفر ابن الفارض و ابن عربی. . . جوابی عن هذه المسائل ان اقول: (سُبْحانَکَ هذا بُهْتانٌ عَظِیمٌ) . . .(۱)

. . . و خدا می‌داند که این مرد به من اموری را تهمت زده که قائل به آن نبوده و بیشتر آنها بر خاطر من نیامده است. . . از جمله آنها اینکه من کسی را که به صالحان توسل کند تکفیر می‌کنم و نیز بوصیری را به جهت اینکه خطاب به پیامبر (ص) گفته (یا اکرم الخلق) تکفیر می‌نمایم، و اینکه می‌گویم: اگر قدرت بر خراب کردن گنبد رسول‌خدا (ص) پیدا کنم آن را خراب می‌نمایم. و اگر بر کعبه دست یابم ناودان آن را برداشته و به جای آن ناودانی از چوب قرار می‌دهم، و من زیارت قبر پیامبر (ص) را حرام می‌دانم و نیز زیارت قبر پدر و مادر و دیگران را انکار می‌کنم، و کسی را که به غیر خدا قسم بخورد تکفیر می‌کنم و نیز ابن فارض و ابن عربی را کافر

۱- رساله اوّل از رسائل شخصی محمّد بن عبدالوهاب، ضمن مجموعه مؤلفات او که به همت دانشگاه محمّد بن سعود چاپ شده است، قسم پنجم.

ص:۱۷۰

می‌دانم. . . جواب من از این مسائل این است که می گویم: (منزهی تو این تهمتی بزرگ است) . . .

او همچنین می گوید:

. . . فکون بعض یرخص بالتوسل بالصالحین و بعضهم یخصّه بالنبی (ص) ، و اکثر العلماء ینهی عن ذلک و یکرهه، فهذا المسألة من مسائل الفقه و ان کان الصواب عندنا قول الجمهور من انّه مکروه، فلاننکر علی من فعله و لاانکار فی مسائل الإجتهاد، و لکن انکارنا علی من دعا لمخلوق اعظم ممّا یدعو الله تعالی و یقصد القبر یتضرّع عند ضریح الشیخ عبدالقادر أو غیره یطلب فیه تفریج الکربات و اغاثة اللهفات و اعطاء الرغبات، فأین هذا ممّن یدعو الله مخلصاً له الدین لایدعو مع الله أحداً ولکن یقول فی دعائه: أسألک بنبیک أو بالمرسلین أو بعبادک الصالحین أو یقصد قبراً معروفاً أو غیره یدعو عنده، لکن لایدعو إلاّ الله مخلصاً له الدین، فاین هذا ممّا نحن فیه.(۱)

. . . اینکه برخی توسل به صالحان را رخصت داده و برخی آن را مختص به پیامبر (ص) دانسته، و اکثر علما از آن نهی کرده و مکروه می‌دانند این از مسایل فقه است، گرچه صواب نزد ما همان قول جمهور است که مکروه می‌باشد. لذا ما بر کسی که متوسل به اولیا شود انکار نمی کنیم؛ چرا که این مسأله از مسائل اجتهادی است. ولی انکار ما بر کسی است که مخلوقی را بیشتر از خدا بخواند، و قصد قبر کند و کنار ضریح شیخ عبدالقادر و یا دیگران

۱- مجموعه مؤلفات محمد بن عبدالوهاب، قسم سوم، ص ۶۸.

ص:۱۷۱

تضرّع نماید و از او بخواهد تا گرفتاری‌هایش را برطرف نماید و در مصائب او را نجات دهد و آنچه می‌خواهد به او عطا نماید. این کجا و کسی که خدا را خالصانه می‌خواند و همراه او هیچ کسی را شریک در دعای خود نمی‌داند، ولی در دعایش می گوید: از تو می‌خواهم به پیامبرت یا به انبیای مرسلین یا به بندگان صالحت، یا قصد قبر معروف و یا غیر معروفی کند تا در کنار آن دعا نماید ولی دعا را خالصانه برای خدا انجام می‌دهد، این کجا با آنچه ما در آن هستیم کجا؟

با در نظر گرفتن این کلمات از محمّد بن عبدالوهاب رئیس فرقه وهابیان پی می‌بریم که پیروان او که امروزه مسلمانان غیروهابی را تکفیر می کنند حتی حرف‌های رئیس خود را هم نفهمیده‌اند و یا اینکه فهمیده ولی پا را از او فراتر نهاده و به جهت تحجّری که دارند دست به تکفیر مسلمانان زده‌اند.

۳. اعتراف بزرگان علمای حجاز

روز پنجشنبه، سی‌ام ذی قعده سال ۱۴۱۹ه. ق بیانیه‌ای از سوی بزرگان علمای حجاز صادر شد که تمام روزنامه‌های وقت آن دیار، آن بیانیه را به چاپ رساندند، ودر آن از تکفیر مسلمانان منع شده بود. در آن بیانیه چنین آمده است:

ولمّا کان مردّ حکم التکفیر إلی الله ورسوله لم یجز ان نکفّر إلاّ من دلّ الکتاب والسنهٔ علی کفره دلالهٔ واضحهٔ، فلا یکفی فی ذلک مجرّد الشبههٔ والظنّ لما یترتّب علی ذلک من الأحکام الخطیرهٔ. . .

ص:۱۷۲

انّه قد یرد فی الکتاب والسنهٔ ما یفهم منه انّ هذا القول أو العمل أو الإعتقاد کفر، ولا یکفر من اتصف به لوجود مانع یمنع من کفره. . .

وقد ینطق المسلم بالکفر، لغلبهٔ فرح أو غضب أو نحوهما، فلا یکفر بها، لعدم القصد، کما فی قصهٔ الّذی قال: (ألّلهمّ أنت عبدی وأنا ربّیک) اخطأ من شدّهٔ الفرح. والتسرع فی التکفیر یترتب علیه امور خطیرهٔ من استحلال الدم والمال ومنع التوارث وفسخ النکاح وغیرهما ممّا یترتب علی الردهٔ. فکیف یسوغ للمؤمن ان یقدم علیه لأدنی شبههٔ؟ . . . (۱)

چون بازگشت حکم تکفیر به خدا ورسولش می‌باشد، لذا جایز نیست کسی را تکفیر کرد، مگر آنکه کتاب وسنّت بر کفر او دلالت واضح داشته باشد، زیرا به جهت آثار بزرگی که بر تکفیر بار است بدین جهت به مجرد شبهه و گمان درباره کسی نمی‌توان او را به کفر متهم نمود.

گاهی در کتاب وسنّت چیزی وارد می‌شود که از آن فهمیده می‌شود این قول یا عمل یا اعتقاد، کفر است، ولی نمی‌توان او را متصف به کفر کرد به جهت مانعی که از کفر او جلوگیری می‌کند. . .

وگاهی نیز مسلمانی به کفر نطق می‌کند به جهت غلبه شادی یا غضب یا نحو این دو، ولذا نمی‌توان او را تکفیر نمود؛ چرا که قصد ندارد، همان‌گونه که در قصه کسی که گفت: (بارخدایا! تو بنده من

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، مقدمه.

ص:۱۷۳

ومن پروردگار توأم) ، او از شـدت شادی خطا کرده است. وعجله کردن در تکفیر موجب می‌شود که امور خطرناکی از قبیل: حلال شمردن خون، مال، منع توارث، فسخ نکاح و. . . بر آن مترتب شود، اموری که بر مرتدان حمل می گردد. پس چگونه مؤمن به خود اجازه می‌دهد تا با کمترین شبهه بر ضدّ برادر مؤمنش اقدام نماید. . .

۴. اعتراف دکتر طه جابر فیاض علوانی

او که استاد فقه واصول دانشگاه محمّد بن سعود در عربستان بوده خطاب به جوانان تندرو وهابی می گوید:

وکثیر منهم من ینسب لنفسه العلم بالرجال ومعرفهٔ مراتب الجرح والتعدیل وتاریخ الرجال، وهو فی ذلک لایعدو ان یکون قد درس کتاباً من کتب القوم فی هذا الموضوع او ذاک، فأباح لنفسه ان یعتلی منبر الإجتهاد. . . (۱)

بسیاری از آنان کسانی هستند که خود را به علم رجال وشـناخت مراتب جرح وتعـدیل وتاریخ رجال، نسـبت می‌دهند در حالی که حتی یک کتاب را در این زمینه فرا نگرفته است، ولی به خود اجازه می‌دهد که بر منبر اجتهاد صعود نماید. . .

۵. اعتراف شیخ صالح بن عبدالله بن حمید

او که امام وخطیب مسجد الحرام بوده در کتاب خود می‌نویسد:

یجب الجدّ فی السعی من اجل احیاء الأخوهٔ الاسلامیهٔ الحقهٔ لتلتقی الأمهٔ بفنائها وجماعاتها علی نصرهٔ دین الله حباً فیه

۱- التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، صص ۷ و ۸.

ص:۱۷۴

وولاءً لله ولرسوله (ص) انتماء يستعلى على كل انتماء، والخطاب فى هذا اللقاء أيّها الإخوة موجهٌ إلى اهل العلم والفكر. . . علماء وطلبة علم. . . تطرح القضايا والمسائل على بساط البحث، ويبذل الجهد فى تمييز الصواب من الخطأ، يحترم رأى كل مجتهد؛ سواء كان مخطئاً أو مصيباً، والتحامل على المجتهد أو تجريحه مسلك فى العلم منكور، وخطأه لا يبيح النيل من عرضه، ولا يسوغ تلمس المعايب للبرآء والتشهى بالصاق التهم بالناس.

انّ على اهل العلم والدعوة ان يستبينوا قيمة ما يدعون اليه، فليس الحق حِكراً على مسلك، والخلاف فى الرأى لا يجوز أن يكون مصدر لجاجة او غضب. انّ من شأن المجتهدين أن يختلفوا، ونتائج هذا الإختلاف مقبولة من غير تشنج ولاتعصب، ومن غير ان ينبنى على هذا شقاق، أو تتنامى بسببه احقاد. انّ حقّ النقد لا يجعل الحق حِكراً على الناقد.

من المؤسف ومن القصور ان يتحول الخلاف فى وجهات النظر إلى عناد شخصى وانتصار ذاتى إلى عداء ما حقّ، ومن المبكى ان يبدأ الخلاف فى فرعية صغيرة فيرقى إلى الإتّهام فى أصول الإسلام وقواعد الديانة.

انّ سوء الأدب فى الجدل والمناظرة يسوغ لأصحابه استحلال اعراض المسلمين ولاسيما العلماء والدعاة، فيتحول الاهتمام إلى تتبع الزلات وتلمس العثرات. . . (۱)

۱- ادب الخلاف، شيخ صالح بن عبدالله بن حميد، صص ۶ - ۸.

ص:۱۷۵

واجب است که کوشش فراوان در جهت احیای برادری اسلامی حقّ نمود تا عموم امّت، بر یاری دین خدا یکپارچه شده وبا محبت وپذیرش سلطه خدا ورسولش (ص) خود را به اسلام نسبت دهد. سخنان من در اینجا - ای برادران - متوجه اهل علم وفکر است. . . اعم از علما وطالبان علم. . . باید قضایا ومسائل مورد بحث قرار گیرد، ونهایت کوشش در جدا کردن صواب از خطا به کار رود ورأی هر مجتهدی مورد احترام واقع گردد؛ چه خطا کرده یا به واقع رسیده باشد. وحمله‌کردن بر مجتهد یا اهانت به او روشی ناخوشایند در علم است، وخطای او باعث نمی‌شود که آبروی او ریخته شود، ومجوز آن نمی‌گردد که عیب‌ها را بر افراد بی‌گناه بار کرده وتهمت‌ها به مردم نسبت داده شود.

بر اهل علم ودعوت واجب است که ارزش آنچه را به او دعوت می‌کنند روشن کنند، که حق مخصوص یک عقیده و مسلک نیست، واختلاف در رأی مجوّز لجاجت یا غضب نیست. از شأن مجتهدان این است که اختلاف کنند، ونتایج آن نیز بدون تشنج وتعصب مورد قبول است، بدون آنکه باعث تفرقه ورشد کینه‌ها گردد. از حقوق انتقاد آن است که حقّ، تنها مخصوص نقد کننده نباشد.

متأسفانه از کوتاهی افراد اینکه اختلاف‌نظر منجرّ به دشمنی شخصی و عناد گردد. وچیزی که انسان را به گریه در می‌آورد اینکه اختلاف از یک مسأله فرعی کوچک شروع می‌شود وبالا رفته وبه حدّ اتهام در اصول اسلام وقواعد دیانت می‌رسد. بی‌ادبی در مجادله ومناظره، باعث می‌شود که افرادی آبروی مسلمانان، وعلی‌الخصوص علما

ص:۱۷۶

وداعیان دین را ببرند، ولذا تمام همّ وغمّ آنان پیگیری لغزش‌ها ورسیدن به خطاهای افراد است. . .

۷. اعتراف شیخ محمّد بن صالح عثیمین

او در وصیت خود به دانشجویان وطلاب دانشکده شریعت واصول دین وعلوم عربی واجتماعی در شهر «قصیم» بعد از سفارش به تقوای الهی در طلب علم، آنان را از ورود در وادی تکفیر مخالفان باز می‌دارد وبرای اثبات این مطلب به قرآن وسنّت تمسک می‌کند واینکه هر کس حکم به کفر انسانی کند که در حقیقت او کافر نیست، خودش کافر می‌باشد.

او شدیداً طلاب را از تکفیر حاکمان وعالمان باز می‌دارد؛ زیرا که تجاوز وتعدی بر آنان به مثل این گونه اتهامات، به ضرر تمام امّت اسلامی است. . . .(۱)

ضوابط تکفیر

اشاره

تکفیر افراد، شرایط و ضوابطی دارد که نمی‌توان بدون آنها کسی را به کفر نسبت داد.

۱. تحقیق و تفحّص

قبل از نسبت دادن کفر به کسی باید در کلام و رفتار و اعتقاد او تحقیق و تفحص کرد و در نقل کلمات و عقاید و کردار او جانب عدالت و امانت را مراعات نمود.

۱- روزنامه عکاظ، شماره ۱۰۸۷۴، سه شنبه، ۴ محرم ۱۴۱۷ه. ق

ص:۱۷۷

شوکانی می‌نویسد:

اعلم انّ الحکم علی رجل مسلم بخروجه عن دین الإسلام و دخوله فی دین الکفر لا-ینبغی لمسلم یؤمن بالله و الیوم الآخر أن یقدم علیه إلّا ببرهان اوضح من شمس النهار. . . (۱)

بدان که حکم کردن بر مرد مسلمانی به خروج از دین اسلام و داخل شدن او در دین کفر، برای مسلمانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، چنین اقدامی صحیح نیست، مگر با برهانی واضح‌تر از خورشید روز. . .

ابن حجر هیتمی می‌نویسد:

ینبغی للمفتی ان یحتاط فی التکفیر ما امکنه لعظیم اثره و غلبهٔ عدم قصده سیّما من العوام، ولا زال ائمتنا -یعنی الشافعیهٔ- علی ذلک قدیماً و حدیثاً.(۲)

بر فتوادهنده سزاوار است که تا حدی که می‌تواند در تکفیر احتیاط کند، به جهت مهمّی اثر آن، و غلبه عدم قصد او خصوصاً از عوام. و همیشه امامان ما از شافعی‌ها در قدیم و جدید بر این روش عمل می‌کردند.

۲. تعمد

قبل از حکم کردن بر فردی به کفر باید اسباب کفر را دانسته و نیز دانست که آن اسباب از روی عمد از او صادر شده است.

ابن تیمیه می‌گوید:

. . . و کذلک بلال لما باع الصاعین بالصاع امره النبی (ص) برّده، و

۱- السیل الجرار، ج ۴، ص ۵۷۸.

۲- تحفهٔ المحتاج فی شرح المنهاج، ج ۹، ص ۸۸.

ص:۱۷۸

لم يرتّب على ذلك حكم آكل الربا من التفسيق و اللعن و التغليظ؛ لعدم علمه بالتحريم.(۱)

. . . و همچنین بود در مورد بلال که چون دو صاع را به یک صاع فروخت پیامبر (ص) او را دستور به رد داد و بر آن حکم خورنده ربا از قبیل نسبت به فسق، و لعن، و شدت مترتب نکرد؛ چرا که او از تحریم ربا آگاهی نداشت.

خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فِيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) (احزاب: ۵)

و گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سرمی‌زند [و بی‌توجّه آنها را به نام دیگران صدا می‌زنید]، ولی آنچه را از روی عمد می‌گویید [مورد حساب قرار خواهد داد].

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

انّ الله تجاوز لی عن امّتی الخطأ و النسیان.(۲)

همانا خداوند برای خاطر من از امتم [حکم] خطا و فراموشی را برداشته است.

ابن تیمیه در شرح آن می‌گوید:

وذلک یعم الخطأ فی المسائل الخبریة القولیة و المسائل العملیة. و ما زال السلف یتنازعون فی کثیر من هذه المسائل، ولم یشهد أحد منهم علی أحد لابکفر ولابفسق ولابمعصیة.(۳)

۱- مجموع الفتاوی، ج۲۰، ص۲۵۳.

۲- سنن ابن ماجه، ح ۲۰۴۳.

۳- مجموع الفتاوی، ج۳، ص۲۲۹.

ص:۱۷۹

و این شامل خطا در مسایل خبری قولی و مسایل عملی می‌شود، و همیشه قدما در بسیاری از این مسایل نزاع می‌کردند و هیچیک از آنان بر دیگری گواهی به کفر و فسق و معصیت نمی‌داد.

۳. قصد و اختیار

کسی را می‌توان به کفر نسبت داد که کاری کفرآمیز را از روی قصد و اختیار انجام داده یا آن را بر زبان جاری ساخته است و به اضطرار نرسیده است.

ابن حجر هیثمی می‌گوید:

الذی صرّح به ائمتنا انّ من تکلّم بمحتمل للکفر لایحکم علیه حتّی یستفسر. (۱)

آنچه که امامان ما بر آن تصریح نموده‌اند اینکه هرکس به کلامی که در آن احتمال کفر است تکلم کند بر او حکم به کفر نمی‌شود تا از او درخواست شود که سخنش را توضیح داده و تفسیر کند.

ملّا علی قاری می‌گوید:

الصواب عند الأكثرين من علماء السلف و الخلف ان لا نكفّر أهل البدع و الأهواء إلّا ان أتوا بكفر صريح لا استلزامی؛ لان الاصح انّ لازم المذهب ليس بمذهب. . .(۲)

صواب نزد اکثر علما از قدما و متأخرین این است که ما اهل بدعت و هوای نفسانی را تکفیر نمی‌کنیم مگر در صورتی که کفر صریح انجام داشته باشند نه کفر استلزامی؛ زیرا صحیح‌تر آن است که لازم مذهب، مذهب به حساب نمی‌آید. . .

۱- الفتاوی الکبری، ج۴، ص۲۳۹.

۲- شرح سنن الترمذی، مبارکفوری، ج۶، ص۳۶۲، به نقل از «شرح المشکاة» ملا علی قاری.

ص: ۱۸۰

او همچنین در کتاب «شرح الفقه الأکبر» می‌نویسد:

ذکروا انّ المسألـة المتعلقـة بـالکفر إذا کان لها تسـعة و تسـعون احتمالا للکفر و احتمال واحـد فی نفیه، فالأولی للمفتی و القاضـی ان یعمل بالإحتمال النافی؛ لانّ الخطأ فی ابقاء الف کافر أهون من الخطأ فی افناء مسلم واحد.(۱)

ذکر کرده‌انـد که مسـأله متعلق به کفر، اگر برای آن نود و نه احتمـال کفر باشـد و یـک احتمـال در نفی کفر، سـزاوار برای مفـتی و قاضـی آن است که به احتمـال نـافی عمـل کنـد؛ زیرا خطـا در بـاقی گذاشـتن هزار کـافر آسـان‌تر است از خطا در نابود کردن یک مسلمان.

۴. نفی اکراه

از شروط تکفیر نفی اکراه و بودن آزادی در عمل و گفتن چیزی است.

خداوند متعال می‌فرماید:

(مَنْ کَفَرَ بِـاللهِ مِنْ بَعْـدِ إِیمـانِهِ إِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَـرَحَ بِالْکُفْرِ صَـدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عَـذابٌ عَظِیمٌ) (نحل: ۱۰۶)

کسانی که بعـد از ایمان کافر شوند –به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام وبا ایمان است– آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ وعذاب عظیمی در انتظارشان است.

۱- شرح الفقه الأکبر، ص ۱۶۲.

ص:۱۸۱

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

انّ اللّه وضع عن امّتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه(۱)

همانا خداوند از امتم خطا و نسیان و آنچه را که بر آن اکراه شده‌اند [حکمش] را برداشته است.

۵. عدم حکم به لازمه قول

ابن‌تیمیه می‌گوید:

. . . فلازم المذهب لیس بمذهب إلاّ أن یستلزمه صاحب المذهب. . . (۲)

. . . لازمه مذهب جزء عقائد مذهب به حساب نمی‌آید، مگر آنکه صاحب آن مذهب ملتزم به آن باشد. . .

ونیز می‌گوید:

فالصواب انّ مذهب الإنسان لیس بمذهب له إذا لم یلتزمه، فانّه إذا کان قد انکره ونفاه کانت اضافته إلیه کذباً علیه. . (۳)

صحیح آن است که مذهب انسان آن وقتی مذهب اوست که ملتزم به آن باشد، ولی اگر آن را انکار کرده ونفی کند انتساب آن به او دروغ بر اوست. . .

محمدخلیل هراس در شرح نونیه ابن‌قیم جوزیه می‌گوید:

والذی یظهر من کلام الأئمة انّهم لا یفرقون فی الحکم بین اللوازم البیّنة الظاهرة واللوازم الخفیة؛ فانّ الإنسان قد یذهل عن اللازم القریب، بل غالب کلامهم عن اللوازم البیّنة التی ثبت لزومها؛ فإذا ثبت عدم المؤاخذة بها وعدم لزومها فالخفیة من باب أولی.(۴)

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۳۰۶.

۳- . همان، ج ۲۰، صص ۲۱۷و۲۱۸.

۴- شرح نونیه ابن قیم، ج ۲، ص ۲۳۵.

ص:۱۸۲

آنچه از کلام امامان به دست می‌آید اینکه آنان بین لوازم آشکار وظاهر ولوازم مخفی -در عدم جواز انتساب به افراد- فرق نمی‌گذارند؛ زیرا انسان گاهی از لوازم قریب غافل است، بلکه غالب کلام انسان از لوازم آشکار است که لزومش ثابت می‌باشد. حال اگر نمی‌توان کسی را به لوازم آشکار مؤاخذه کرد پس در لوازم خفی به طریق اولی نمی‌توان انسان را مؤاخذه نمود.

وهابیت و مسلمانان

وهابیان جامعه‌ای را که در آن کارهایی می‌شود که با افکار آنها سازگاری ندارد، جامعه جاهلی دانسته و صفات آن را که از آن جمله شرک و کفر باشد بر آن مترتب می‌کنند، با آنکه افراد در عصر جاهلیت و نیز محیط در آن عصر و زمان، دارای حالات و خصوصیاتی بوده که هرگز آن خصوصیات در جامعه مسلمان کنونی یافت نمی‌شود. لذا نمی‌توان آیاتی که در مذمت قوم جاهلی وارد و نازل شده را بر جامعه اسلامی و مسلمانان منطبق نمود.

مطابق روایات بسیاری که از پیامبر (ص) رسیده واجب است که حکم به اسلام کسی کنیم که شهادتین را بر زبان جاری می‌سازد گرچه در واقع و باطن اعتقاد دیگری دارد.

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتّى يشهدوا أن لا إله إلّا الله، و أنّ محمداً رسول الله (ص) ، فإذا قالوها فقد عصموا دماءهم و أموالهم. . .(۱)

۱- صحیح بخاری، ح ۲۵.

ص:۱۸۳

به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا به وحدانیت خداوند و رسالت محمد (ص) گواهی دهند، و چون چنین گفتند خون‌ها و اموالشان محفوظ خواهد شد. . .

ونیز در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

یخرج من النار من قال: لا إله إلّا الله.(۱)

هر کس که کلمه توحید را بر زبان جاری ساخته از آتش دوزخ خارج می‌شود.

بر اساس شریعت اسلامی صحیح نیست فرقه‌ای از فرق اسلامی را بی‌دلیل و مدارک متقن داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، وضروریتی از ضروریات دین را انکار نمی‌کند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک‌ترین توجّهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، هر چند معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن وهابیان مسلمانان را تکفیر کرده وبه جان آنان می‌افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار واستعمار شده واز این راه استیلای خود را بر مسلمانان ادامه می‌دهند.

جمهور فقیهان ومتکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است وبه طرف آن نماز می‌خواند، با اقرار به شهادتین وعدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱. قاضی سبکی می گوید:

اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. وهر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا وبدعت را دشوار می‌شمارد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار وخطیر است. (۲)

۱- صحیح بخاری، ح ۴۴.

۲- الیواقیت والجواهر، ص ۵۸.

ص:۱۸۴

۲. قاضی ایجی می گوید: «جمهور متکلمین وفقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود. . .» . (۱)

۳. تفتازانی می گوید: «مخالف حق از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد» . (۲)

۴. ابن عابدین می گوید:

در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می‌شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. ومعلوم است که اعتباری به غیرفقها نیست.(۳)

تکفیر گرایان وهابی در فهم حقیقت عوامل واسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند وموجب می‌شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه وبی‌راهه رفته‌اند. لذا بی‌جهت افرادی را متهم به کفر می‌نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوتشان به جز اندکی از مسلمانان، کسی بر اسلام باقی نمی‌ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر وزمان وهابیان می‌باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف ونهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می‌دهند، ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت وموعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید:

(ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِٔ وَ الْمَوْعِظَهِٔ الْحَسَنَهِٔ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) (نحل: ۱۲۵)

با حکمت واندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما وبا آنها به روشی که نیکوتر است استدلال ومناظره کن.

۱- المواقف، ص ۳۹۲.

۲- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳- ردّ المحتار علی الدّر المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

ص:۱۸۵

این طریق وروش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک‌تر است. لذا اگر کسی مسلمانی را که نماز می‌خواند وفرایض دینی را به جای می‌آورد واز محارم الهی اجتناب می‌کند، به اموری که نزد او بر حقّ است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر وشرک نماید؛ زیرا از قدیم الأیام آرای علما ومردم مختلف بوده وهنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی‌پذیرفتند. لذا نمی‌توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد جماعتی بر حقّ است، یک مسلمان را به کفر وزندقه متهم کرد.

علامه امام سیّد احمد مشهور الحداد می‌گوید:

وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبلة إلاّ ـ بما فیه نفی الصانع القادر جلّ وعلا أو شرک جلی لایحتمل التأویل أو إنکار النبوة أو إنکار ما علم من الدین بالضرورة أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضرورة من الدین. (۱)

به طور حتم اجماع منعقد شده بر اینکه هیچ‌یک از اهل قبله را نمی‌توان تکفیر کرد مگر در عقیده‌ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ‌وعلا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوّت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.

در غیر این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر (ص) فرمود:

إذا قال الرجل لأخیه یا کافر فقد بآء بها أحدهما.(۲)

۱- مفاهیم یجب أن تصحح، ص ۷۲ به نقل از او .

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷.

ص:۱۸۶

هرگاه شخصی به برادر دینی‌اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.

یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ وگرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

مراعات مدارا در دعوت به حق

رفق و مدارا و لطف و دوری از غلظت و تندروی اصل بزرگی است در پذیرش حق و پیروی و اطاعت مردم از آن. لذا هرکس که می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند باید از این راه وارد شود، همان‌گونه که از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

انّ الرفق ما کان فی شیء إلاّ زانه، ولا نزع من شیء إلاّ شانه.(۱)

همانا مدارات در هیچ چیزی نمی‌باشد جز آنکه آن را زینت می‌بخشد، و از هیچ چیزی گرفته نمی‌شود جز آنکه آن را زشت می‌کند.

خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

(فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ) (آل عمران: ۱۵۹)

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! واگر خشن وسنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند.

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲.

ص:۱۸۷

کتابنامه

*قرآن کریم.

۱. ابن تیمیه (حیاته و عقائده) ، صائب عبدالحمید، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیهٔ.

۲. الاوراق البغدادیهٔ فی الحوادث النجدیهٔ، سید ابراهیم راوی رفاعی حنفی عراقی، بغداد، چاپ النجاح.

۳. التحذیر من المجازفهٔ بالتکفیر، محمد بن علوی مالکی، دار القاضی عیاض للتراث.

۴. التوسل بالنبی و الصالحین، ابوحامد بن مرزوق، چاپ استانبول، ۱۹۸۴م.

۵. خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، شیخ محمد بن سلیمان کردی، چاپ مصر.

۶. درء تعارض العقل و النقل، ابن تیمیه، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ.

۷. الدرر الکامنهٔ، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ.

۸. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، چاپ دار الفکر.

۹. سیف الجبار المسلول علی اعداء الابرار، شاه فضل رسول قادری، چاپ استانبول.

ص:۱۸۸

۱۰. العقائد الصحیحهٔ فی تردید الوهابیهٔ النجدیهٔ، خواجه حافظ محمد حسن حنفی، هند، چاپ فقیه، ۱۳۶۰ه. ق.

۱۱. فیصل التفرقهٔ بین الإسلام و الزندقهٔ، ابوحامد غزالی، بیروت، دار الحکمهٔ، ۱۴۰۷ه. ق.

۱۲. المتطرفون خوارج العصر، عمر عبدالله گل، بیروت، بیسان للنشر و التوزیع و الاعلام.

۱۳. المجددون فی الإسلام، عبدالمتعال صعیدی، چاپ مصر.

۱۴. مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، مکتبهٔ ابن تیمیه.

۱۵. مجموع فتاوی بن باز، شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ریاض، دار الوطن.

۱۶. مختصر صحیح مسلم، حافظ منذری، وزارهٔ اوقاف و شئون الاسلامی کویت، ۱۳۸۹ه. ق.

۱۷. مفاهیم یجب ان تصحح، محمد بن علوی مالکی، چاپ دبی.

۱۸. منهج ابن تیمیهٔ فی مسألهٔ التکفیر، چاپ اول، ریاض، مکتبهٔ اضواء السلف، ۱۴۱۸.

۱۹. النصوص الاسلامیهٔ فی الرد علی مذهب الوهابیهٔ، محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی، چاپ مصر، ۱۹۲۲م.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰-۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹